

مبلغان و آمادگی برای محرم

محمدحسن نبوی

محرم و عزاداری ابا عبدالله الحسین (ع) فرصتی بسیار بزرگ برای پرداختن به اهداف آن حضرت می باشد و مبلغان دینی بیش از هر کس می توانند در این راستا نقش داشته باشند. فرصت محرم شرائطی را فراهم می سازد که اگر به درستی مدیریت شود می تواند ارزشهای دینی را احیا نماید.

اگر محرم با ویژگیهای خاص خود و با نفوذ فوق العاده ای که در عمق جان مردم دارد در اختیار ادیان و فرقه های انحرافی بود، بیش ترین بهره برداری را از آن می نمودند؛ لیکن ما به دلیل عدم برنامه ریزی و مدیریت صحیح، از کنار این ظرفیت عظیم ایمانی با کم ترین استفاده معنوی عبور می کنیم؛ از اینرو برای بهره برداری بیش تر معنوی از این شرائط حساس مواردی را به صورت گذرا به مبلغان ارجمند پیشنهاد می کنیم:

قبل از محرم

برای برگزاری هر مناسبت به ویژه مناسبت پر شور و فراگیر محرم بهتر است از حدود یک ماه یا حد اقل یک هفته قبل به برنامه ریزی پرداخته ، هماهنگیهای لازم در بین عناصر برگزار کننده ایجاد گردد. برای تحقق این امر چند مسئله ضروری به نظر می رسد:

1. تفکر در باره فلسفه عزاداری

ابتدا در باره هدف از برگزاری مراسم عزاداری ابا عبدالله الحسین (ع) اندیشیده و با دقت مورد باز نگری قرار گیرد؛ گرچه ممکن است پرداختن به این امر غیر لازم یا توجه به بدیهیات تلقی گردد؛ لیکن باید گفت در بسیاری از موارد بازبینی نسبت به همین بدیهیات نشان می دهد که زوایای مهمی در طول زمان مورد غفلت واقع شده است.

هدف از برگزاری این عزاداریها علاوه بر اهمیت و ارزش سوگواری ، در یک جمله احیاء و پیگیری اهداف انقلاب امام حسین (ع) و سعی وافر در تداوم راه نورانی آن بزرگوار می باشد که در اینجا به چند مورد از آن اهداف اشاره می شود:

الف. احیاء دین خداوند و مبارزه با بدعتها و اصلاح در امت رسول الله (ص)؛

ب. جنگ با قدرتهای ستمگر و ظلم و بیداد؛

ج. امر به معروف و نهی از منکر؛

د. و ... .

2. همفکری با گردانندگان

جلساتی با هیئت امناء مسجد، مسئولین هیئتهای عزاداری، مداحان و عوامل مؤثر در برگزاری مراسم عزاداری، تشکیل و ضمن تبیین اهداف امام (ع) سعی شود که این افراد در جهت دادن عزاداری به سوی اهداف آن بزرگوار، قانع گردند. سپس طراحی برنامه های مختلف برای استفاده بیش تر از این فرصت بسیار مهم در جهت احیای آن اهداف انجام شود.

3. پرهیز از تک روی

در جلسات مشورتی و کلیه فعالیتهای باید از تک گوئی و تک روی به شدت پرهیز نموده ، در مواردی که خلاف شرع و مصلحت نبود ، سعی شود آراء مردم پذیرفته شود و یا حداقل توسط روحانی مورد رد قرار نگیرد.

4. حفظ شخصیت افراد

افرادی که در جلسات یا حین مراسم عزاداری اظهار نظر می کنند، اگر چه مطلب ضعیفی مطرح کردند، به هیچ وجه مورد استهزاء، حتی به صورت لبخند قرار نگیرند.

5. مدیریت، نه دخالت مستقیم

در برنامه ها، از آنکه متصدی اجرای کاری به جز سخنرانی و اقامه نماز باشید ، پرهیز نموده سعی کنید مردم خودشان نقش آفرین باشند و شما جهت دهنده برنامه ها، بدون حضور مدیریتی آشکار باشید.

6. پرهیز از خرافات

در برنامه ها توجه شود که از کارهای خرافی، به ویژه اعمال و رفتاری که موجب وهن شیعه در جهان گردیده و چهره نازیبايي از شیعه نمایش می دهد، پرهیز گردد. در این راستا نباید دچار افراط یا تفریط گردید؛ تا آنجا که حوزه امور عاطفی، صرفا عقلانی مورد توجه قرار گیرد. برگزاری مراسم

در عزاداریهای اباعبدالله الحسین (ع) یکی از مهم ترین ارکان آن از دیر باز سخنرانیهای دینی بوده است. گرچه امروزه تا حدی از اهتمام به آن کاسته شده، لیکن همچنان این بخش از عزاداری از جایگاه ویژه ای برخوردار است. و اگر روحانیون به درستی این بخش را اداره کنند، می تواند با گذر زمان به صورت کلیدی ترین قسمت انجام وظیفه لُند. برای دستیابی به این مقصود رعایت موارد ذیل پیشنهاد می گردد:

#### 1. نیت

قبل از هرچیز سزاوار است مبلغ به ارزش و اهمیت عزاداری امام حسین (ع) توجه کند و به خوبی به این موضوع بیاندهد که همه علاقه مندان به آن حضرت به نحوی از انحاء در عزاداری امام حسین (ع) از مال و زمان و عمر خویش سرمایه گذاری می کنند و چه زیبنده است که مبلغ هم با این نیت تصمیم بگیرد که با دانش و اطلاعات خود در این عزاداری شرکت نموده، تنها نیت عزاداری آن حضرت را داشته باشد.

#### 2. اقامه نماز جماعت

نماز جماعت از عباداتی است که در اسلام از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده، مبلغ با اهتمام به آن و برگزاری به موقع نماز، علاوه بر انجام تکلیف الهی می تواند دیگران را با عمل آموزش دهد.

در این موقعیت استثنائی افرادی به مراسم مذهبی وارد می شوند که در طول سال هرگز نمی توان آنها را در موقعیتهای مذهبی مشاهده کرد، از اینرو لازم است مبلغ با رعایت حال اضعف مأمومین و عدم طولانی کردن نماز و سخنرانی، زمینه تداوم حضور آنان در مسجد را فراهم سازد.

زیبنده است نماز اول وقت روز عاشورا در مساجد و موقعیتهای مختلف تبدیل به فرهنگ شده، همه دسته های عزاداری اول وقت به نماز بایستند.

برخورد مهر آمیز روحانی در این مسیر می تواند بسیار مؤثر باشد.

#### 3. پرهیز از سخنرانی طولانی

یکی از مسائلی که باید در سخنرانی رعایت کرد، پرهیز از سخنرانی ملال آور است. اگر بهترین منبر ارائه شود، اما شنونده با خستگی مطالب را دنبال کند، تأثیر سخن به شدت کاهش می یابد و از آن مهم تر آنکه مستمعین جدید رغبت حضور در مراسم مذهبی را از دست می دهند.

#### 4. رعایت اولویت در ارائه مطالب

در باره محتوای سخنرانی، مواردی به صورت گذرا گوشزد می شود:

الف. نیاز دینی مخاطبان باید شناسایی شود.

ب. فراوانی نیازها مشخص شود و اگر بحثی مورد نیاز در صد زیادی از مخاطبان است، مورد توجه قرار گیرد. اولویت بندی در برآورد نیازها از هوش، زکاوت و وظیفه شناسی مبلغ حکایت دارد.

ج. شایسته است مبلغ در بین نیازها مواردی را که از واجبات یا محرّمات است و یا اگر گناه

کبیره ای مانند ترک نماز و ... در بین مردم شایع است، در اولویت قرار دهد.

د. برخی از مسائل تأثیر ریشه ای در دوری مردم از فضائل اخلاقی دارد؛ مانند عدم شناخت

مسائل اعتقادی، حرام خواری و ... بهتر است این گونه مسائل با اهتمام بیش تری طرح گردد.

ه. از آنجا که عمل به دستورات دینی بدون فراگیری آن تحقق نمی یابد، لازم است در

سخنرانی بیان احکام به طور جدی در دستور کار قرار گیرد.

5. با توجه به عشق و علاقه وافر همه شیعیان به اباعبدالله الحسین (ع)، بیان زوایای تاریخ زندگی آن حضرت و تحلیل تاریخ عاشورا و آموزش فرهنگ عاشورا به مردم، وظیفه ای است که باید بدان توجه خاص داشت. در این بخش از سخنرانی، توضیح و تبیین عناوینی مانند مبانی قیام امام(ع)، اصحاب آن حضرت، آثار قیام، تطبیق آن رویدادها با مباحث روز به دور از طعن و توهین، می تواند کار ساز باشد.
6. برای جلوگیری از مرثیه های ضعیف، بهتر است اشعاری که از دقت برخوردار است در اختیار مداحان قرار گیرد.
7. سعی شود از ایجاد مزاحمت برای مردم پرهیز گردد.
8. حضور روحانی در زمان مداحی و در دسته های سینه زنی، هم تعظیم شعائر بوده، هم در همدلی و انس بین مردم و روحانی بسیار مؤثر خواهد بود.

اهداف قیام عاشورا  
سیدجواد حسینی  
ظلم بر محو دیانت سخت می‌کوشد هنوز  
ظالم از خون دل مظلوم می‌نوشد هنوز  
تا دیانت را کند جاوید در عالم حسین  
خون پاکش بر بساط ظلم می‌جوشد هنوز

بیش از سیزده قرن از قیام عاشورای حسینی می‌گذرد و صدها کتاب و هزاران مقاله و میلیونها سخنرانی در این باره انجام گرفته است؛ ولی همچنان مسائل آن تازه است و ناگفته‌هایی در آن وجود دارد.

تکرار بحثهای مربوط به قیام حسینی به جامعه اسلامی و مردم، نفس تازه ای می‌دهد؛ چرا که سالار شهیدان، الگویی ماندگار و جاوید برای همه نسلهاست؛ از اینرو جا دارد هر سال این مطالب برای نسلهای جدید با بیان نو مطرح شود.

خود آن بزرگوار در نامه‌ای به سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب و... نوشت: «فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ؛ برای شما در رفتار من، الگو است.»<sup>۱</sup>

امام صادق(ع) فرمود: «يَكُونُ لِي بِالْحُسَيْنِ أُسْوَةٌ؛ حسین برای من اسوه و الگوست.»<sup>۲</sup> به این دلیل، لازم است که با اهداف مقدس قیام حسینی آشنا شویم و براساس وظیفه و ظرف زمانی از این اهداف به صورت پیشرفته استفاده بریم و به اسلام و مذهب تشیع، حیات تازه‌ای بخشیم و به این وسیله، به شبهات موجود، به‌ویژه شبهه‌های جمعی از وهابیان - که در پی تخریب مکتب اهل بیت(ع) و آثار سازنده آن هستند - پاسخ بدهیم.

اگر ای مسلمان تو را درد دین است  
بدان انتظار حسین از تو این است  
کنی یاری دین تو هم با دل و جان  
که با عزت هر دو عالم، قرین است  
پی حفظ آن باید از خود گذشتن  
که این فرض، دستور شرع مبین است<sup>۳</sup>

آنچه پیش رو دارید، بازخوانی و بازنویسی اهمّ اهداف قیام حسینی است. امید که روح شاهد سرور شهیدان، حسین بن علی(ع) ما را در ارائه متناسب اهداف، یاری رساند.

الف. احیای اسلام  
چو اسلام را دید اندر سقوط است  
چو دیدش که دزد دغل در کمین است  
قوانین اسلام و احکام قرآن  
چو این عصر، بازیچه آن و این است  
نشسته به ناحق به جای پیمبر  
پلیدی که سردسته مشرکین است  
گروهی ستم پیشه و از خدا دور  
روان حکمشان بر کھین و مهین است

۱. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، داراحیاء التراث، ص 381، ح 44.

۲. وسائل الشیعه، حرّ عاملی، دار احیاء التراث، ج3، ص 265، و بحار الانوار، ج 13، ص 389.

۳. راز دل (دیوان آیت الله علی صافی گلپایگانی)، قم، ابتکار دانش، 1385 ش، ص 515.

چو امروز دنیای ما هر ضعیفی  
گرفتار سرپنجه ظالمین است  
به ذلت نشد راضی و جان فدا کرد  
که این‌گونه بر عرش عزت مکین است<sup>۱</sup>

در قرآن کریم می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛<sup>۲</sup>  
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید؛ هنگامی که شما را به سوی  
چیزی می‌خوانند که شما را حیات می‌بخشد.»  
از این آیه، نکات ذیل استفاده می‌شود:

1. انسان مؤمن هم ممکن است حیات خود را از دست دهد و نیاز داشته باشد که کسی به او حیات معنوی ببخشد؛  
2. آنچه خدا و رسول او، مردم را به آن دعوت می‌کنند (دین و دستورات آن) باعث زنده شدن جامعه و مؤمنان می‌شود؛  
3. اگر دعوت الهی و رسالتی در جامعه ادامه نیابد؛ یعنی دستورات دین زنده نماند، هم دین مرده و بی‌جان می‌شود و هم جامعه، حیات معنوی خویش را از دست می‌دهد.  
پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) چنین وضعیتی در جامعه پیش آمد. هم دستورهای دینی در جامعه کمرنگ شد و هم جامعه، حیات معنوی خویش را از دست داد. اینجاست که مؤمنان زنده و رهبران الهی، احساس وظیفه می‌کنند که برای تجدید حیات معنوی مردم باید آموزه‌های دین را در جامعه زنده کنند.

امام علی(ع) فرمود: «فَإِذَا نَزَلَتْ نازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ»؛<sup>۳</sup> هنگامی که حادثه‌ای پیش آمد، جان خود را فدای دین خود کنید.»

در زمان معاویه تا حدی برخی ظواهر اسلامی مراعات می‌شد؛ از اینرو امام حسین(ع) در پاسخ نامه جمعی از مردم کوفه فرمود: «اکنون حرکتی انجام ندهید، و از آشکار شدن، دوری کنید و خواسته خویش را پنهان کنید و از حرکات شك برانگیز - تا زمانی که فرزند هند، معاویه زنده است - پرهیز کنید. اگر او مرد و من زنده بودم تصمیم خود را به شما اعلام خواهم کرد.»<sup>۴</sup>  
1. وقتی یزید روی کار آمد، آن حضرت فرمود: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ ثَلَيْتِ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ»<sup>۵</sup> زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید شود، باید با اسلام خداحافظی کرد.»

اگر بر سر نی سرش گشته تابان  
اگر جسم پاکش ز زین بر زمین است  
همی خواست تا یوسف دین رهاند  
زگرگی که نامش یزید لعین است

۱. همان.

۲. انفال/24.

۳. کافی، کلینی، بیروت، دار صعب و دار التعارف، چهارم، 1401 ق، ج 2، ص 216، ح 2.

۴. انساب الاشراف، بلاذری، تحقیق زکار و زرکلی، بیروت، دار الفکر، دوم، 1424 ق، ج 3، ص 366.

۵. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفا، ج 44، ص 326؛ فتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 24 و لهوف، ص 99.

2. امام حسین(ع) در نامه‌ای به جمعی از بزرگان بصره به صراحت اعلام کرد، سنت و دین خدا مرده و به فراموشی سپرده شده است و من وظیفه دارم که سنت و دین را احیا و مردم را هدایت کنم: «وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ وَإِنِ اسْتَمِعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ؛<sup>۱</sup> من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم؛ چرا که سنت پیامبر از بین رفته و بدعت (در دین) زنده شده است. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم.»  
حضرت در نامه‌ها و ملاقاتها بر این هدف تأکید داشت؛ برای نمونه، در نامه آن حضرت به جمعی از کوفیان، چنین می‌خوانیم:

3. این نامه‌ای است از حسین بن علی به سوی سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبد الله بن وال و جماعت مؤمنان: اَمَا شَمَا مِي دَانِيْدُ كِه رَسُوْلُ خَدَا (ص) دَر حَيَاتِش فَرَمُوْد: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا مُسْتَجِلًّا لِحَرَامٍ أَوْ تَارِكًا لِعَهْدِ اللَّهِ وَمُخَالَفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فَعَمَلٌ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَذْخُلَهُ مَدْخَلَهُ؛ کسی که ببیند سلطان (ستمکاری)، حرام (خدا) را حلال می‌داند یا عهد خدا را ترک می‌کند و با سنت رسول خدا(ص) مخالفت می‌کند و با بندگان خدا با گناهکاری و دشمنی رفتار کند، سپس در گفتار و عمل بر ضد آن سلطان از خود غیرت نشان ندهد، سزاوار است بر خدا که او را در جایگاه ستمگر (یعنی جهنم) وارد کند.»

آن‌گاه پس از بیان کبرای مطلب از زبان پیامبر اکرم(ص) مصداق و صغرای مسئله را بیان کرد: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ لَزُمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّوْا الْحُدُودَ وَاسْتَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ وَأَحَلُّوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرِي بِهَذَا الْأَمْرِ لِقِرَاتِي مِنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؛<sup>۲</sup> شما می‌دانید که این جماعت، ملازم طاعت شیطان شدند و از طاعت (خدا) رحمان روی گرداندند و فساد (و گناه) را آشکار ساختند و (اجرای) حدود الهی را تعطیل و مال مسلمین را به خود اختصاص دادند و حرام خدای را حلال و حلال را حرام شمردند و من (امروز) بر این امر به سبب پیوندی که به رسول خدا دارم از هر کس سزاوارترم.»  
این جملات صراحت دارد که پیامبر دستور داده است که باید علیه سلطان ستمگر قیام کرد و خود حضرت نیز آشکارا، یزید را جائز و ستمگر می‌داند.

4. در مسیر راه کربلا، حضرت با «فرزدق» برخورد کرد و اعلام کرد که هدف من از قیام، یاری دین و از بین بردن بدعتهاست:

«يَا فَرَزْدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكَوْا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ وَأَبْطَلُوا الْحُدُودَ وَشَرَبُوا الْخُمُورَ، وَاسْتَأْتَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَأَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَأَعْزَازِ شَرْعِهِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعَلْيَا؛<sup>۳</sup> ای فرزدق! اینان گروهی‌اند که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین، فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند، باده‌ها نوشیدند و داراییهای فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خدا و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم تا آیین خدا پیروز و برتر باشد.»

حضرت در این جملات به صراحت می‌فرماید که من برای یاری دین و سربلندی شریعت، برای قیام تصمیم گرفته‌ام.

۱. بحار الانوار، همان، ص 34؛ تاریخ طبری، بیروت، مؤسسة اعلمی، چهارم، 1304 ق، ج 4، ص 266.

۲. بحار الانوار، ج 44، ص 381؛ فتوح، ابن اعثم کوفی، ج 5، ص 91؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 234 و فرهنگ سخنان امام حسین(ع)، محمد دشتی، انتشارات مشهور، ص 574.

۳. بحار الانوار، ج 44، ص 381 و تاریخ طبری، ج 4، ص 305.

5. آن بزرگوار در مسیر راه کربلا در جمع لشکریان چنین فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَالْإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا؛<sup>۱</sup> آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی شود، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است راغب دیدار پروردگارش باشد.»

6. در زیارت معروف اربعین می خوانیم: «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ؛ او (حسین) خون پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد.»

امام خمینی قدس سره در این باره می فرماید: «اسلام، آن قدر عزیز است که فرزندان پیغمبر، جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سید الشهداء با آن جوانها، با آن اصحاب برای اسلام جنگیدند و جان دادند و اسلام را احیا کردند.»<sup>۲</sup>

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی به دست می آید که از مهم ترین و اساسی ترین اهداف قیام آن حضرت، زنده کردن اسلام بوده است. اکنون این پرسش مطرح می شود که با کشتن امام معصوم و خوبان امت چگونه اسلام زنده شد؛ بلکه بر عکس با رفتن آن امام همام به عنوان قرآن ناطق و ثقل اصغر، قرآن صامت نیز بی یار و یاور می شود و چراغ اسلام به خاموشی می گراید. این پرسش به نحوی از حضرت سجاد (ع) پرسیده شد و آن حضرت پاسخ گفتند. ابراهیم بن طلحة بن عبید الله خطاب به امام زین العابدین (ع) گفت: «يا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟؛ ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟!» حضرت فرمود: «إِذَا آرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَادْنُ ثُمَّ اقِمْ؛<sup>۳</sup> می خواهی بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین (ع)) پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آن گاه متوجه می شوی که محمد (ص) جد ما ماندگار شده است).»

از این جملات فهمیده می شود که حکومت بنی امیه، به ویژه یزید در پی محو کل اسلام و رسول خدا (ص) بوده است؛ ولی امام حسین (ع) با شهادتش از این کار جلوگیری کرد و اسلام و نام محمد (ص) را بیمه کرد. شاهد چنان تصمیم خطرناک، اشعار کفرآمیز یزید است.<sup>۴</sup>

لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْدُرُ شَهْدُوا  
جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلُ

کاش کسان من که در جنگ بدر کشته شدند، می دیدند که چگونه (قبیله) خزرج از زدن نیزه، زاری می کنند.

لَا هَلْوَا وَاسْتَهَلُّوا فَرَجًا  
ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلُّ

در آن حال از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دستت شل مباد. لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا

خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلُ

بنی هاشم با سلطنت یزید کردند؛ نه خبر آمده و نه وحیی نازل شده است.

لَسْتُ مِنْ خَنْدِقٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ  
مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلُ

من از دودمان خندق نباشم، اگر انتقام نگیرم از فرزندان احمد، به سبب آنچه او کرد.<sup>۱</sup>

۱. همان.

۲. صحیفه نور، امام خمینی، تهران، نشر آثار امام، ج 8، ص 151، سخنرانی 58/3/24.

۳. بحار الانوار، ج 45، ص 177.

۴. قمقام زخار، فرهاد میرزا، تهران، انتشارات اسلامی، ص 561.

یزید در مقابل اسرای کربلا درحالی که با چوب خیزران به لب و دندان حضرت ابا عبد الله (ع) می‌زد، این اشعار را خواند و به صراحت، وجود وحی و رسالت را انکار کرد. قیام حسینی نه تنها اصل اسلام و رسالت را از خطر حذف و نابودی نجات داد؛ بلکه در طول تاریخ، بقای اسلام و تشیع و توسعه آن را بیمه کرد.

دکتر ژوزف فرانسوی در کتاب «اسلام و اسلامیان» می‌نویسد: «پس از واقعه کربلا، پیروان علی (ع) برآشفته و وقت را غنیمت شمرده، مشغول پیکار شدند... و عزاداری بر پا کردند و کار به جایی رسید که شیعیان، عزاداری حسین بن علی (ع) را جزء مذهب خود قرار دادند... ترقیات سریع السیری که شیعیان در اندک مدتی کردند، می‌توان گفت در دو قرن دیگر عدد آنها بر سایر فرقه‌های مسلمانان بیش تر خواهد شد و علت این امر به واسطه عزاداری امام حسین است.

امروز در هیچ نقطه از جهان نیست که برای نمونه حداقل دو یا سه نفر شیعه نباشند که برای امام حسین (ع) عزاداری نمایند.<sup>۲</sup>

با قیامت ای شهید کربلا  
زنده کردی تا ابد اسلام را  
با بزرگی مانده نامت در جهان  
چون قدم برداشتی بهر خدا  
با خلوص و با صفا کردی قیام  
بِه از آن اخلاص و بَه بَه زین صفا  
جز خدا چیزی نبودت در نظر  
دل بریدی از تمام ما سوی...  
آن ستمها را تحمل کرده‌ای  
آن همه دیدی جفا روی جفا  
تا نمودی قامت اسلام راست  
پایه کفر و ستم کندی زجا<sup>۳</sup>

## ب. اصلاح امت

در فرهنگ دینی همان مقدار که از فساد و افساد نهی و انتقاد و با آن مقابله شده است، به همان نسبت به اصلاح افراد و جامعه تأکید و سفارش می‌شود. خالی از لطف نیست که نکاتی را از قرآن درباره اصلاح بیان کنیم.

1. ایمان و تقوا همراه اصلاح به کار می‌آید: در قرآن کریم برای پیشرفت و کمال افراد به صرف ایمان و یا تقوا بسنده نکرده؛ بلکه در کنار هر يك، اصلاح را لازم شمرده است؛ مثلاً در آیه می‌خوانیم: «فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۴</sup>؛ «هر کس ایمان آورد و اصلاح کند، پس بیم و اندوهی برای آنها نیست.»

و در آیه دیگر می‌خوانیم: «فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۵</sup>.  
2. خداوند، خود مصلح است: «كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ»<sup>۶</sup>.

۱. همان.

۲. آشنایی با حسین (ع)، میرزا باقر زفره‌ای، قم، نامدار، 1382 ش، ص 66.

۳. راز دل، همان، ص 548.

۴. انعام/48.

۵. اعراف/35.

۶. محمد/2.



3. از مردم خواسته شده اول خود را اصلاح کنند: «الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا ... فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> «کسانی که توبه کردند و خود را اصلاح کردند ... با مؤمنان خواهند بود.»
4. آن گاه جامعه را اصلاح کنند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»<sup>۲</sup> «پس از خدا بترسید و بین خودتان اصلاح [و آشتی برقرار] کنید.»
- قرآن از زبان حضرت شعیب (ع) نقل می کند: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»<sup>۳</sup> «جز اراده اصلاح در حدّ توانم ندارم، توفیقی نیست جز از طرف خدا، بر او توکل می کنم و به سوی او انابه می کنم.»
- افزون بر آن دستور داده است که از مفسدان پیروی نکنید: «وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»<sup>۴</sup> «اصلاح کن و از راههای مفسدان پیروی نکن.»
5. اصلاحات بر اساس عدل و قانون باشد: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا»<sup>۵</sup> «سپس بین بین آنها با عدل اصلاح کنید و عدالت پیشه کنید.»
6. دعا و درخواست خوبان همراه شدن با صالحان است: «وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»<sup>۶</sup> « [ابراهیم] ابراهیم می گوید: خدایا! مرا به صالحان ملحق کن.»
7. اجر مصلحان واقعی ضایع نمی شود: «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ»<sup>۷</sup> «به راستی اجر مصلحان را ضایع نمی کنیم.»
8. کسی با شعار، اصلاح طلب نمی شود: خداوند با علم ازلی و ابدی که دارد، اصلاح طلبان واقعی را از مفسدان می شناسد: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ»<sup>۸</sup> «خدا مفسد را از مصلح می شناسد.»
- گاهی اصلاح طلبی، شعار منافقان قرار می گیرد: «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ \* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ»<sup>۹</sup> «آنها می گویند: فقط ما اصلاح کننده ایم. آگاه باشید، آنها خود فسادکنندگانند؛ ولی نمی فهمند.»
9. سرانجام، حکومت زمین با صالحان است: «إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»<sup>۱۰</sup> «به راستی زمین را بندگان صالح من ارث می برند.»
- با توجه به نکات قرآنی، سراغ قیام حسینی می رویم. یکی از مهم ترین اهداف قیام حسینی، اصلاح امت بوده است؛ به ویژه پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و کشورگشاییها و سرازیر شدن مال و اموال فراوان به بیت المال و به فساد کشیده شدن سران جامعه اسلامی تا آنجا که یزید به عنوان خلیفه رسول خدا (ص) آشکارا شرابخواری و فسادکاری می کند و مردم نیز از

۱. نساء/146.

۲. انفال/1.

۳. هود/88.

۴. اعراف/142.

۵. حجرات/10.

۶. شعراء/83.

۷. اعراف/180.

۸. بقره/220.

۹. همان/11 و 12.

۱۰. انبیاء/105.

باب «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» به فساد کشیده شده‌اند، جا دارد امام حسین (ع) به عنوان وارث پیغمبران و پیغمبر خاتم، احساس مسئولیت کند و برای اصلاح جامعه، قیام کند. حضرت ابا عبد الله (ع) در وصیت‌نامه به برادرش محمد حنفیه چنین فرمود: «وَأَمَّا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي؛<sup>۱</sup> مِنْ تَنْهَا بِه انگیزه اصلاح در امت جدّم به پاخاستم.» از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که جامعه آن روز، دچار فساد شده بود و در نتیجه، امام می‌خواست آن را اصلاح کند. اکنون باید دید چرا جامعه دچار فساد شده بود؟  
 اوّلًا: حاکمیت یزید و بنی امیه منشأ این فساد بود؛ چنان‌که خود حضرت نیز به این امر اشاره دارد؛ آنجا که فرمود: «فاتحه اسلام را باید خواند هنگامی که امت به حاکمی مثل یزید گرفتار شود.»<sup>۲</sup>

ثانیًا: بی‌مسئولیتی، مصلحت‌طلبی و منفعت‌خواهی نخبگان جامعه و عدم پابندی آنان به ارزشهای دینی و رسالت انسانی، عامل فساد و بحران فرهنگی و معنوی جامعه آن روز شده است که خود حضرت امام حسین (ع) به این عامل نیز اشاره می‌فرماید. در روزهای پایانی حکومت معاویه، امام در جمع نخبگان اصحاب و تابعین رسول خدا (ص) خطبه‌ای روشن‌گرانه در منا ایراد می‌کند و در آن به شدت از بی‌توجهی نخبگان به وظایف دینی و اجتماعی خود انتقاد می‌کند. در قسمتی از این خطبه می‌خوانیم:

«اگر شما بر آنها بردبار باشید و در راه خدا پایداری کنید، زمام امور خدا به شما باز می‌گردد و از سوی شما اجرا می‌شود و در کارهای حکومت به شما رجوع می‌شود؛ ولی شما ستمگران را در مقام خویش جای دادید و امور حکومت خدا را به آنان واگذارید و حال آنکه آنها به شبیه کار می‌کنند و به سوی شهوتها پیش می‌روند.

آنان را این چنین مسلط کرده‌اید، برای اینکه از مرگ فرار و در دنیا خوشگذرانی کنید؟! (آن هم در) دنیایی که از شما جدا خواهد شد! ناتوان را در چنگ آنها انداختید تا برخی را برده و مقهور خویش سازند و گروهی را برای لقمه نانی مغلوب کنند، مملکت و نظام را بر طبق اندیشه و رأی خود زیر و رو کنند و رسوایی و هوسرانی را بر خویش هموار سازند... پس همه سرزمینها زیر پای آنان و دستشان در برابر آنان باز است و مردم هم در اختیار ایشان‌اند و قدرت دفاع از خود در مقابل پت‌کی که بر سر آنها فرو می‌کوبند ندارند.»<sup>۳</sup> اما خود حضرت برای تحقق اصلاح در جامعه قیام می‌کند و از کسانی نیست که سخنی را به دیگران بگوید و خود به آن عمل نکند؛ از اینرو، تا پای جان بر تحقق اصلاح جامعه پیش رفت.

آن حضرت، با صراحت اعلام کرد که برای اصلاح امت قیام کرده‌ام: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي بَطْطَانٍ، وَلَا التَّمَسُّبَ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ، وَلَكِنْ لِيُرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْمِ الْأَصْلَاحِ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَيَعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَّتِكَ وَأَحْكَامِكَ؛<sup>۴</sup> خداوندا! تو می‌دانی که آنچه از ما [از قیام و تلاش] صورت گرفت به سبب رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود؛ بلکه هدف ما آن است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد تو برملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و به فرایض و سنتها و احکامات عمل شود.»

۱. بحار الانوار، ج 44، ص 329 و فتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 33.

۲. بحار الانوار، ج 44، ص 326؛ فتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 24 و كشف الغمّة اربلی، تحقیق: رسولی محلاتی، ج 2، ص 191.

۳. وقعة الطف، لوط بن یحیی (ابو مخنف)، دار الكتاب، ص 17 و ر. ک: درس‌نامه سیره و تاریخ امامان (ع)، جمعی از مؤلفان، انتشاراتی زراره، اوّل، ص 116.

۴. بحار الانوار، ج 97، ص 79 و تحف العقول، علی بن شعبه، قم، بصیرتی، ص 170.

نکته‌ای که باید به آن توجه شود این است که اصطلاحات در ادبیات عاشورا و نهضت امام حسین(ع) برگرفته از آموزه‌های دینی و قرآنی است که با تغییری محتوایی، حوزه‌ای وسیع از سطوح فردی و گروهی تا سیاسی و اجتماعی را فرا می‌گیرد؛<sup>۱</sup> از اینرو با اصلاح طلبی مصطلح در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، متفاوت است.

بنابراین اصلاح طلبی سالار شهیدان(ع) حرکتی است در مقابله با فساد و تباهی که در جامعه فراگیر شده است؛ امری که نیازمند یک دگرگونی اساسی و با شیوه و تحول بنیادی و انقلابی ممکن خواهد بود.<sup>۲</sup>

این معنای از اصلاح و افساد را به خوبی در کلمات خود امام حسین(ع) می‌توان مورد توجه قرار داد؛ از جمله در مقابل لشکریان حرّ، فساد جامعه و راه اصلاح آن را این‌گونه ترسیم کرد: «جامعه دگرگون شده و ضدّ ارزشها حاکم و ارزشها رخت بر بسته اند و چیزی جز ته‌مانده‌ای از آنها نمانده است. آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل رویگردان نیستند؟ اینجاست که مؤمن باید برای لقای الهی و شهادت در راه خدا از خود تمایل نشان دهد و به همین سبب، من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز هلاکت نمی‌بینم. مردم برده دنیا شده‌اند و دین، فقط بر سر زبان آنهاست و تا زمانی که برای آنها ابزار زندگی است، بر زبان می‌چرخانند و اما همین‌که آزمایش شدند، دینداران کم می‌شوند.»<sup>۳</sup>

امام در این تحلیل با نگاهی جامعه‌شناختی، جامعه را به نقد می‌کشد و می‌فرماید که اینان به ارزشها پشت کرده و دنیاگرایی را به جای دین‌مداری نشانده‌اند. البته این فساد، دایره‌ای وسیع‌تر از نخبگان دارد، و دامن کل اجتماع را آلوده کرده است. آن حضرت، تنها راه اصلاح را قیام و شهادت طلبی می‌داند.

ج. امر به معروف و نهی از منکر

اشاره شد که نخستین هدف قیام حضرت، احیای اسلام و هدف دیگر، اصلاح جامعه بود. این دو در جامعه تحقق نمی‌یابد؛ مگر عامل سوّمی وارد صحنه شود و آن امر به معروف و نهی از منکر است. در واقع، این عامل، ضامن بقای اسلام و به اصطلاح، علت مبقیه آن است که در قیام حسینی، جایگاهی خاص و ویژه دارد؛ چنان که در منابع دینی، سخت بر آن پای فشرده شده است.

استاد مطهری(ره) می‌گوید: «عنصر امر به معروف و نهی از منکر به نهضت حسینی ارزش داد و امام حسین(ع) هم به امر به معروف و نهی از منکر ارزش داد.»<sup>۴</sup> در قرآن، لفظ «معروف» بیش از 36 مرتبه و همین‌طور در قالبهای دیگر در آیات متعددی به کار رفته است.

یکی از آیات قرآن، سبب هلاکت و انقراض اقوام پیشین را بی‌توجهی به امر به معروف و نهی از منکر می‌داند.<sup>۵</sup>

و راز آنکه حضرت داوود و عیسی - گروهی از بنی اسرائیل را لعن کردند، در این می‌داند که ایشان، یکدیگر را نهی از منکر نمی‌کردند.<sup>۶</sup>

۱. ر. ک: مفردات الالفاظ القرآن، راغب اصفهانی، تهران، دفتر نشر کتاب، ص 284.

۲. ر. ک: درس‌نامه سیره و تاریخ امامان، همان، ص 116.

۳. بحار الانوار، ج 44، ص 381 و تاریخ طبری، ج 4، ص 305.

۴. مجموعه آثار، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، ج 17، ص 155.

۵. هود/116.

۶. مائده/79.

قرآن، راز برتری امت اسلامی را اجرای این اصل می‌داند؛ آنجا که می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»<sup>۱</sup> «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید؛ [چه اینکه] امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.»

در روایات، تعبیرهای کلیدی از این دو اصل مهم شده است که در ذیل به نمونه‌هایی اشاره می‌شود. حضرت باقر(ع) فرمود: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْقَرَائِصُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُؤَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تَعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يَنْتَصِفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ»<sup>۲</sup> به راستی امر به معروف و نهی از منکر، فریضه بزرگ (الهی) است که با آنها بقیه فرایض برپا می‌شوند و راهها امن می‌شود و کسب و کار مردم، حلال، و حقوق افراد تأمین می‌شود. در سایه آن، زمین آباد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و همه کارها رو به راه می‌شوند.»

امیر مؤمنان، علی(ع) در باره نقش کلیدی امر به معروف می‌فرماید: «قِوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاقَامَةُ الْحُدُودِ»<sup>۳</sup> قوام شریعت بر پایه امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود الهی استوار است.»

امام حسین(ع) از نقش کلیدی و کارساز امر به معروف و نهی از منکر به خوبی اطلاع داشت؛ از اینرو هم در مرحله نظری ترسیم زیبایی از آن ارائه داد و هم در مرحله عمل، عالی‌ترین درجه امر به معروف را به نمایش گذاشت.

امام حسین(ع) در بخش نظری اولاً: اعلام کرد که من قلباً به شدت امر به معروف را دوست و از منکر نفرت دارم. آن حضرت، در کنار قبر پیامبر اکرم(ص) اعلام داشت: «اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ(ص) وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّهِ وَ قَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَنْكَرُ الْمُنْكَرَ»<sup>۴</sup> خداوندا! این قبر پیامبر تو محمد(ص) و من هم فرزند دختر او هستم. تو آگاهی از آنچه برای من پیش آمده است. خداوندا! من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم.»

ثانیاً: سالار شهیدان کربلا در وصیت‌نامه خویش به برادرش محمد حنفیه، به صراحت اعلام داشت که من برای امر به معروف و نهی از منکر تصمیم دارم:

«أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛<sup>۵</sup> تصمیم گرفته‌ام امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب رفتار کنم.»

ثالثاً: اعلام کرد که امر به نیکیها می‌تواند تا مرز شهادت ادامه یابد؛ حضرت ابا عبد الله(ع) هنگام مواجهه با لشکر حرّ فرمود: «إِلَّا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَجْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا»<sup>۶</sup> آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌شود؟! در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است [قیام کند و] شیفته ملاقات پروردگار [و عاشق شهادت] باشد.»

همچنین آن جناب از نظر عملی نیز حاضر شد بالاترین مرحله امر به معروف را به اجرا گذارد. علی(ع) برای امر به معروف، سه مرحله بیان کرده است: مرحله قلبی، زبانی، و عملی؛ آن‌گاه

۱. آل عمران/110.

۲. وسائل الشیعة، حرّ عاملی، دار احیاء التراث، چهارم، ج 11، ص 315، ح 6.

۳. بحار الانوار، ج 44، ص 328 و غرر الحکم، آمدی، حکمت 6817.

۴. بحار الانوار، همان؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 186 و فتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 27.

۵. بحار الانوار، ج 44، ص 329 و فتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 33.

۶. بحار الانوار، ج 44، ص 381؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 305 و مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 237.

می‌فرماید: «وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛<sup>۱</sup> از همه برتر، سخن حقی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته می‌شود.»

امام، نه تنها سخن حق و عدل را در مقابل یزید گفت؛ بلکه به مرحله بالاتر پا گذاشت و حاضر شد برای رسوایی یزید و یزیدیان، بیداری مردم و جامعه و احساس مسئولیت نخبگان و خفتگان، جان خویش را فدا کند؛ از اینرو در زیارت نامه آن حضرت می‌خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛<sup>۲</sup> من گواهی می‌دهم که تو نماز را به پاداشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف و نهی از منکر را به جا آوردی.»

د. مقاومت در برابر بیعت با یزید

عامل دیگر که در حرکت امام حسین (ع) نقش داشت، به‌ویژه در حرکت از مدینه به مکه، عکس العمل در مقابل دعوت بیعت با یزید است که این عکس العمل بسیار شدید و همراه نفی خلافت یزید و آل ابی سفیان، و اثبات خلافت برای خود بوده است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

1. آن بزرگوار در پی اصرار مروان بن حکم برای بیعت با یزید، با قاطعیت فرمود: «وَ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مَحْرَمَةٌ عَلَيَّ آلِ أَبِي سَفْيَانَ؛<sup>۳</sup> هنگامی که امت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار آید، باید فاتحه اسلام را خواند! من از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابو سفیان حرام است.»

2. همچنین به والی مدینه فرمود: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ... وَ يَزِيدٌ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ؛<sup>۴</sup> ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان هستیم...؛ در حالی که یزید، مردی فاسق، میگسار و قاتل بی‌گناهان است و آشکارا، مرتکب فسق و فجور می‌شود؛ [از اینرو] مانند من [هرگز] با مثل او بیعت نمی‌کند.»

3. آن حضرت، در پاسخ برادرش محمد حنفیه فرمود: «يَا أَخِي وَ اللَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَ لَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ؛<sup>۵</sup> برادرم به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه‌ای از دنیا پناهگاه و جای امنی نباشد، با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم.»

4. در جواب عبد الله بن زبیر هم فرمود: «إِنِّي لَا أَبَايِعُ لَهُ أَبَدًا؛<sup>۶</sup> هرگز با یزید بیعت نمی‌کنم.»

ه. تشکیل حکومت اسلامی

امام حسین (ع) طبق نصوص وارده، جانشین امام حسن مجتبی (ع) بود؛ چنان‌که خود فرمود:

«إِنَّمَا لَا أَبَايِعُ لَهُ أَبَدًا، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ؛<sup>۷</sup> من با یزید هرگز بیعت نمی‌کنم؛ زیرا خلافت، بعد از برادرم حسن برای من است.»

۱. نهج البلاغه، ج 374.

۲. زیارت وارث.

۳. بحار الانوار، ج 1، ص 184 و لهوف، ص 99.

۴. بحار الانوار، ج 44، ص 325 و فتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 18.

۵. بحار الانوار، ج 44، ص 329 و فتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 31.

۶. مقتل الحسين، خوارزمی، قم، مکتبه المنیر، اول، ج 1، ص 182.

۷. همان.

وقتی حضرت مجتبی (ع) امر امت واقعی و معنوی را به عهده داشت، شایسته بود که حاکمیت ظاهری جامعه را نیز به عهده گیرد. حال باید دید انگیزه تشکیل حکومت اسلامی در قیام حسینی، وجود داشته است یا نه؟ بزرگانی بر این عقیده اند که حضرت برای تشکیل حکومت اسلامی تلاش کرده است؛ هرچند موفق نشده است.

امام خمینی قدس سره می‌گوید: «آنهایی که خیال می‌کنند حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده، خیر؛ (این سخن، صحیح نیست) اینها برای حکومت آمدند، برای اینکه باید حکومت، دست مثل سید الشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سید الشهداء هستند، باشد.»<sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌گوید: «زندگی سید الشهداء، زندگی حضرت صاحب الزمان (ع)، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا از اول، از آدم تا حالا، همه این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل درست کنند.»<sup>۲</sup>

در کتابی که زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی نوشته شده است، می‌خوانیم: «امام حسین که شایسته و وارث حاکمیت نبوی و علوی و رهبر معنوی امت اسلامی بود، برای احیای ارزشهای اسلامی و بسط قسط و عدل و مبارزه با ستمگران به هدف تشکیل حکومت اسلامی به پاخاست؛ به این قصد که اگر ممکن شود با تشکیل حکومت اسلامی و گرنه با شهادت خویش و یارانش، چهره واقعی بنی امیه را آشکار سازد.»<sup>۳</sup>

برای دآوری صحیح، بهتر است کلمات خود امام حسین (ع) و رفتارهای او را بررسی کنیم. اول: در پاسخ به معاویه

هنگامی که معاویه جهت معرفی و بیعت گرفتن برای یزید به مدینه آمد، گفت: «به خدا سوگند! اگر من در میان مسلمانان، کسی را بهتر از یزید سراغ داشتیم، برای او بیعت می‌گرفتم!!»

امام حسین (ع) برخاست و فرمود: «وَ اللّٰهَ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ اَبَاً وَّ اُمَّاً وَّ نَفْساً؛<sup>۴</sup> به خدا سوگند! تو کسی را که از یزید از جهت پدر، مادر و [شایستگیها و ارزشهای] فردی بهتر است، کنار گذاشتی!» معاویه گفت: «گویا خودت را می‌گویی؟» فرمود: «آری!» معاویه خاموش شد. این سخنان حضرت به شایستگی خود برای امر خلافت اشاره دارد و در عین حال، دروغ معاویه را برملا می‌کند؛ ولی از سوی دیگر، نوعی تلاش برای مطرح شدن و به دست آوردن حکومت به حساب می‌آید.

در روایت دیگر، آن جناب در جواب معاویه، آشکارا خود را سزاوار خلافت می‌داند: «اَنَا وَ اللّٰهَ اَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَاِنْ اَبَى خَيْرٌ مِنْ اَبِيهِ وَ جَدِّي خَيْرٌ مِنْ جَدِّيهِ وَ اُمِّي خَيْرٌ مِنْ اُمِّيهِ وَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ؛<sup>۵</sup> به خدا سوگند! من از او (یزید) به خلافت سزاوارترم؛ چرا که پدرم از پدرش و جدّم از جدّش و مادرم از مادرش بهتر است و خودم نیز از او بهترم.»

آیا امکان دارد کسی خود را لایق‌ترین فرد برای حکومت بداند، و در عین حال به دنبال تشکیل و زمینه‌سازی آن نباشد؟  
دوم: تصریح به شایستگی خود

۱. صحیفه نور، ج 21، ص 3.

۲. همان، ص 4.

۳. عاشورا، ریشه‌ها، انگیزه‌ها، زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، محققان: داوودی و رستم نژاد، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ص 251.

۴. الامامة و السياسة، ج 1، ص 211، به نقل از: همان، ص 263.

۵. موسوعة کلمات الامام الحسین، قم، دارالمعروف، اول، 1373 هـ. ش، ص 265.

آن حضرت در خطبه‌ای پس از نماز عصر در جمع لشکریان حرّ فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَنَحْنُ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ؛<sup>۱</sup> ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، و ما به ولایت این امور بر شما (و امامت مسلمانان) از این مدعیان دروغین سزاوارتریم.»

حضرت در اینجا افزون بر احق بودن خود، تصریح می‌کند که بر شما مردم کوفه و جامعه اسلامی سزاوار حکومت، و این خود به نوعی اعلام این امر است که من آمده‌ام تا به عنوان مظهر کامل امامت و خلافت بر شما حکومت کنم.

البته به این نکته نیز اشاره می‌کند که ما در پی حکومت برای حکومت نیستیم؛ بلکه برای اقامه دین و حدود الهی به دنبال حکومت هستیم. آن جناب در خطبه‌ای با صراحت به این امر پرداخته و فرموده است: «خداوندا! تو می‌دانی که آنچه از ما (از قیام و تلاش برای جذب و هدایت مردم) صورت گرفت، برای رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود؛ بلکه هدف ما آن است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد برملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و به فرایض و سنتها و احکامات عمل شود.»<sup>۲</sup>

در واقع، دنبال حکومت رفتن، راهی است برای نجات و اصلاح جامعه، و وسیله‌ای است برای رهایی از فساد و تباهی؛ از اینرو تشکیل حکومت در مرام حسینی، یک وسیله است؛ نه هدف. از آنچه تا کنون بیان شد، به خوبی اهداف ارزشمند حسین بن علی - برای اصلاح جامعه و احیای اسلام روشن می‌شود. همچنین پاسخ این سخن عثمان الخمیسی وهابی روشن می‌شود. وی می‌گوید: «لَمْ يَكُنْ فِي خُرُوجِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَا مَصْلِحَةَ دِينٍ وَلَا دُنْيَا ... وَ كَانَ خُرُوجَهُ وَ قِتْلُهُ مِنَ الْفَسَادِ مَا لَمْ يَكُنْ لَوْ قَعَدَ فِي بَلَدِهِ؛<sup>۳</sup> در قیام حسین (ع) مصلحت دنیوی و دینی نبود، قیام و کشته شدن او فساد داشت که اگر در شهرش (مدینه) می‌ماند، چنان نبود.»

با قیام حضرت ابا عبد الله (ع) دین زنده شد و اسلام پا گرفت و تا امروز باقی مانده است و امروزه نیز ضامن بقای اسلام واقعی که در تشیع تبلور یافته، قیام حسینی است. این امری است که وهابیه‌ها به خوبی از آن آگاه‌اند؛ از اینرو با شدت تمام از مراسم عزاداری و برپایی مجالس حسینی شیعیان در عربستان جلوگیری می‌کنند.

سوم: اجابت دعوت کوفیان

از نمودهای تلاش حضرت برای تشکیل حکومت اسلامی، پاسخ مثبت به نامه‌های کوفیان بود؛ زیرا در آن نامه‌ها به‌طور رسمی از حضرت خواسته شده بود که به عنوان امام و پیشوای مردم به سمت کوفه بیاید. در نامه‌های سلیمان بن سرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر و جمعی از شیعیان، چنین می‌خوانیم: «خدا را سپاس می‌گوییم که (معاویه) آن دشمن ستمکار و کینه‌توز را نابود ساخت؛ همو که بدون رضایت امت بر گرده آنان سوار شد و اموال آنها را غصب کرد و خوبان آنان را کشت و به نابکاران میدان داد...».

همچنین در نامه‌های ایشان آمده است: «إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَ النَّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْأَمَارَةِ لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَ لَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ وَ لَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ قَدْ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَاهُ حَتَّى نَلْحَقَهُ بِالشَّامِ؛<sup>۴</sup> اکنون، ما امام و پیشوایی

۱. فتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 137 و تاریخ طبری، ج 4، ص 330.

۲. متن عربی روایت، پیش‌تر بیان شد. بحارالانوار، ج 97، ص 79 و تحف العقول، قم، مکتبه بصیرتی، پنجم، 1394 هـ. ق، ص 251.

۳. حَقْبَةُ مِنَ التَّارِيخِ، عثمان الخمیسی، مصر، دار الایمان للطبع و النشر و التوزیع، ص 163.

۴. بحار الانوار، ج 44، ص 333.

نداریم. به سوی ما بیا! بدان امید که خداوند به برکت وجود تو، همه ما را [بر محور حق] گرد آورد. نعمان بن بشیر (والی کوفه) در دارالاماره است و ما با او در نماز جمعه و عید [و اجتماعات عمومی] حاضر نمی‌شویم و اگر باخبر شویم که به سوی ما می‌آیی، او را از کوفه بیرون می‌کنیم و به شام ملحقش می‌سازیم.»

در این نامه، به صراحت آمده که ما امام نداریم و اگر شما بیاید، نماینده یزید را خارج می‌کنیم و اگر آن حضرت، به این نامه جواب مثبت دهد، در واقع به امام شدن و خلیفه شدن، جواب مثبت داده است.

چهارم: پاسخ نامه و اعزام مسلم به کوفه

به دنبال نامه‌های متعدد و اصرار کوفیان، حضرت در واقع از دو طریق، برای پذیرش رهبری و امامت جامعه، اعلام آمادگی کرد:

1. فرستادن حضرت مسلم

خود فرستادن نماینده‌ای که مردم به عنوان نماینده حضرت با او بیعت کنند، رضایت دادن به خلافت ظاهری است.

حضرت سید الشهدا(ع) در نامه‌ای که خطاب به خود مسلم بن عقیل صادر شده است، چنین فرمود: «وَأَذْعُ النَّاسِ إِلَى طَاعَتِي وَأَخَذْلُهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ فَإِنَّ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَى بَيْعَتِي فَعَجِّلْ لِي بِالْخَبْرِ، حَتَّى أَعْمَلَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛<sup>۱</sup> [چون به کوفه رسیدی] مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان باز دار! و اگر دیدی همه مردم بیعت با من کردند، مرا سریعاً باخبر ساز تا برابر آن عمل کنم اگر خدا بخواهد.» حضرت در اینجا به مسلم دستور می‌دهد که به عنوان امام و پیشوا برای او بیعت بگیرد و اگر مردم را بر این امر، متحد یافت به سرعت گزارش دهد تا آن جناب به سوی آن سمت حرکت کند. مسلم بن عقیل نیز برای این امر تلاش کرد، و یزید و ابن زیاد نیز متوجه شده بودند؛ از اینرو، وی را به فتنه‌گری متهم کردند.

ابن زیاد، وقتی مسلم بن عقیل را با حيله دستگیر کرد، گفت: «تو برای فتنه‌گری آمده‌ای!» حضرت مسلم در پاسخ فرمود: «مَا لِهَذَا آتَيْتُ، وَ لَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمُ الْمُنْكَرَ وَ دَفَنْتُمُ الْمَعْرُوفَ... فَاتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ؛<sup>۲</sup> من برای این چیزها که تو می‌گویی به کوفه نیامدم؛ بلکه شما منکر (و زشتیها) را ظاهر و معروف (و خوبیها) را دفن کرده‌اید... پس ما نزد مردم آمدیم تا آنها را به معروف دعوت کنیم و از منکر دور سازیم (و این‌گونه زمینه حکومت خوبان را فراهم کنیم).»

2. پاسخ نامه کوفیان

در نامه‌ای که سالار شهیدان کربلا، همراه مسلم بن عقیل برای مردم کوفه فرستاد، می‌خوانیم: «به نام خدای مهرگستر مهربان؛ از حسین بن علی به بزرگان؛ از مؤمنان و مسلمانان! هانی و سعید همراه نامه‌هایتان به سوی من آمدند. و این دو آخرین کسانی بودند که نامه‌هایتان را آوردند. محتوای همه نامه‌هایتان این بود که «أَنْتَ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ؛ امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور هدایت و حق گرد آورد.»

اکنون من برادر، پسر و شخص مورد اعتماد از خاندانم، مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم، به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه‌ها و افکارتان را برای من بنویسد. هرگاه به من اطلاع دهد که بزرگان و خردمندان شما، با آنچه که در نامه‌هایتان ذکر شده، همراه و ه ماهنگ باشند، به زودی به سوی شما خواهم آمد؛ ان شاء الله.» «فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامَ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ

۱. فتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 53 و مقتل الحسين، خوارزمی، ج 1، ص 196.

۲. همان، ص 101 و لهوف، ص 71.



وَالْأَخْذُ بِالْقِسْطِ وَالِدَّائِنُ بِالْحَقِّ وَالْحَاسِبُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ؛<sup>۱</sup> به جانم سوگند! امام و پیشوا، تنها کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را برپا دارد، دین حق را بپذیرد و خود را وقف راه خدا کند.»

حضرت در این نامه بر سه نکته مربوط به تشکیل حکومت اسلامی تکیه می کند:

1. عصاره نامه‌های شما این است که دنبال امامی هستید که به حق هدایت کند و در این زمینه از من دعوت گرفته‌اید. (اقبال عموم مردم)
  2. نماینده‌ام مسلم را فرستادم تا بررسی کند که شما به واقع، خواستار امام حق و تشکیل حکومت اسلامی هستید یا نه؟ (حقانیت خواسته‌های عمومی)
  3. به مردم خط می‌دهد که هر کس نمی‌تواند خلیفه و پیشوای مردم باشد؛ خلیفه و پیشوا کسی است که دارای ویژگی خاصی باشد؛ از جمله عمل کننده به کتاب، برپاکننده عدل و داد باشد، دین حق را با جان و دل پذیرفته باشد و خود را در راه خدا وقف کرده، خالصانه کار کند. (پیشوایی شخص الهی و صالح)
- در يك جمع‌بندی می‌توان گفت که سخنان امام حسین (ع) و نامه‌هایی که به مردم کوفه فرستاد نشان می‌دهد که حضرت به صراحت، خود را شایسته خلافت و امامت می‌دانسته و برای آن تلاش کرده است.

در پایان، یادآوری این نکته نیز ضروری است که وجود انگیزه تشکیل حکومت در این قیام مقدس، به معنای دستیابی عملی و بالفعل به آن در همان برهه از زمان نیست.<sup>۲</sup> بلکه آن جناب تلاش کرده است تا ناحق و غصبی بودن خلافت یزید و آل ابو سفیان آشکار شود و خود را طبق معیارهای ویژه امامت، جانشین برادرش امام حسن (ع) و خلیفه وقت معرفی کند و به همین سبب، دعوت مردم کوفه را اجابت کرده است.

و. عکس العمل در مقابل دعوت کوفیان

عامل دیگر که در حرکت حسینی نقش داشت و برای او مسئولیت و احساس وظیفه ایجاد کرد، دعوت مردم کوفه است؛ حتی اگر نپذیریم که حضرت در پی تشکیل حکومت بوده است، خود دعوت مردم کوفه و نامه‌های فراوانی که آنها فرستادند، می‌توانست عاملی برای حرکت به سمت کوفه باشد.

1. پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه و اعلام آمادگی مردم و رسیدن این خبر به محضر امام حسین (ع)، حضرت از مکه عازم کوفه شد. ابن عباس خواست مانع حرکت امام شود. آن حضرت در جواب فرمود:

«وَهَذِهِ كُتِبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ وَرُسُلُهُمْ وَقَدْ وَجَبَ عَلَيَّ إِجَابَتُهُمْ قَامَ لَهُمُ الْعِذْرُ عَلَيَّ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛<sup>۳</sup> اینها نامه‌ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را اجابت کنم؛ چرا که حجت الهی به نفع آنان بر من تمام شده است.»

حضرت در اینجا دعوت مردم کوفه را عامل حرکت خویش معرفی می‌کند؛ بدون آنکه به مسائل دیگر اشاره کند.

2. در جواب عبد الله بن زبیر نیز فرمود: «أَتَتْنِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِقُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ؛<sup>۴</sup> بیعت چهار هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق [که اگر سوگند خود را

۱. ارشاد، شیخ مفید، تهران، انتشارات اسلامی، اول، 1380 هـ. ش، ص 380 و 381.

۲. عاشورا، ریشه‌ها، انگیزه‌ها...، ص 268.

۳. معالی السبطين، مهدی حائری، قم، منشورات شریف رضی، ج 1، ص 246 و ناسخ التواریخ، ج 2، ص 122.

۴. تاریخ ابن عساکر، بیروت، دار الفکر، 1415 ق، ص 194، ح 249.

شکستند زن طلاق باشند] و عتاق [و برده آزاد باشند] سوگند خورده‌اند، به دستم رسیده است.»

3. حضرت در جواب عبد الله بن مطیع که از علّت خروج آن امام پرسید، بر دعوت کوفیان تکیه کرد و فرمود: «إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَاتَةِ الْبِدْعِ؛<sup>۱</sup> مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم؛ بدان امید که نشانه‌های حق، زنده و بدعتها نابود شود.»

امام به سه علّت، دعوت مردم کوفه را اجابت کرد:  
اولاً: به سبب اتمام حجّت و حضور مردم؛ یعنی همان امری که امام علی (ع) در پذیرش خلافت ظاهری بر آن تکیه کرد: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ ...»؛<sup>۲</sup>  
ثانیاً: حضرت ابا عبد الله (ع) امید داشت با این پشتوانه مردمی، حق را احیا و بدعت را از بین ببرد؛

ثالثاً: به این سبب که چون حضرت را در هر جا می یافتند به شهادت می رساندند. در نتیجه، این پرسش بی جواب نماند که چرا امام حسین (ع) کوفه نرفت تا با یاری مردم آن سامان از دسترس یزید و یزیدیان محفوظ بماند.

پی گیری اهداف تا مرز شهادت  
کربلا آمد عزیز مصطفی  
کربلا از فیض او شد کربلا  
چون در آن وادی حسین و یاوران  
بهر حق کردند ترك ما سوی  
با خدا عهد شهادت بسته بود  
کرد مردانه به عهد خود وفا  
زیر بار ذلت و خواری نرفت  
کرد از تسلیم با ناکس ابا  
در خدا شد فانی و از خود گذشت  
پس خدا او را عطا کرد این بقا  
هیچ چیزی سدّ راه او نشد  
جمله را بنمود در راهش رها  
کرد قربانی به راهش با خلوص  
هر چه او را بود یار و اقربا  
این همه رنج و مشقت را خرید  
ای (علی) تا دین حق ماند به جا<sup>۲</sup>

شهادت، ارزش ذاتی دارد و باعث سعادت ابدی انسان در آخرت می شود، انسان را به فوز عظیم می رساند؛ از اینرو، اولیای الهی، یکی از مهم ترین آرزوهایشان، شهادت بود. حضرت صادق (ع) در ماه مبارک رمضان که ماه استجابت دعا است شهادت را از خداوند درخواست می کند: «أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ وَفَاتِي قِتْلًا فِي سَبِيلِكَ تَحْتَ رَايَةِ نَبِيِّكَ مَعَ أَوْلِيَائِكَ؛<sup>۳</sup> ای خدا از تو درخواست می کنم که مرگ مرا شهادت در راه خودت زیر پرچم پیغمبرت همراه با دوستانت قرار بده.»

۱. اخبار الطوال، دینوری، احیاء الکتب العربیة، ص 245.

۲. دیوان آیت الله صافی گلپایگانی.

۳. مفاتیح الجنان، ص 318، اعمال مشترک ماه رمضان.

در جای دیگر می‌خوانیم: «وَقْتَلًا فِي سَبِيلِكَ فَوْقَ لَنَا؛<sup>۱</sup> خدایا! کشته شدن در راه خودت را نصیب ما فرما.»

گاه‌ی جامعه از نظر فساد به مرحله‌ای می‌رسد که جز خون و شهادت، آن را درمان نمی‌کند. در زمان امام حسین(ع) اوضاع حکومت و جامعه به این مرحله رسیده بود. آن حضرت در چنین شرایطی می‌فرماید: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ وَالْحَيَاتَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا؛<sup>۱</sup> من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز هلاکت نمی‌بینم.»

امام حسین(ع) در يك تحلیل جامعه‌شناختی، شهادت‌طلبی و زنده شدن فرهنگ شهادت را تنها راه درمان جامعه‌ای می‌داند که به ارزشها پشت کرده و دنیاگرایی را به جای دین‌مداری نشانده است. در طول تاریخ، هر جا جامعه اسلامی از نظر فساد به حدّ غیر قابل تحمل رسیده، خون شهدا آن را دوباره حیات بخشیده است. و این را به خوبی در پیروزی انقلاب اسلامی و ایام جنگ تحمیلی تجربه کردیم. اکنون به نمونه‌هایی از سخنان آن حضرت اشاره می‌کنیم که نشانه اطلاع آن حضرت از شهادت خویش است یا اینکه شهادت را فوز و رستگاری می‌داند:

1. حضرت در ابتدای حرکتش در مدینه، خطاب به بنی هاشم نوشت: «إِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الصَّرْحَ؛<sup>۲</sup> هر کس از شما به من بپیوندد به شهادت می‌رسد و هر کس بماند پیروز نخواهد شد.»

2. در جواب محمد حنفیه - که پیشنهاد کرد از رفتن به عراق خودداری کند - فرمود: «أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتِكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! أَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛<sup>۳</sup> پس از آنکه از تو جدا شدم رسول خدا(ص) (در خوابم) آمد، پس فرمود: ای حسین! (به سوی عراق) حرکت کن که خداوند خواسته است تو را کشته ببیند.»

3. هنگام اعزام مسلم به کوفه فرمود: «أَرْجُوا أَنْ أَكُونَ أَنَا وَأَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ؛<sup>۴</sup> امیدوارم که من و تو در جایگاه شهدا قرار گیریم.»

4. آن جناب، پیش از عزیمت از مکه در جمع مردم فرمود: «وَحَيْرٌ لِي مِصْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْغَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَا، فَيَمْلَأَنَّ مِثِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَالْحَرِيَّةَ سَغْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ؛<sup>۵</sup> خداوند برای من عراق، میان نواویس (قبرستانی در نزدیکی کربلا) و کربلا بند بند مرا جدا، و شکمها و جیبهای خالی خود را پر می‌کنند و از روزی که با دست قضا و قدر الهی نوشته شده، چاره‌ای نیست.»

5. هنگام حرکت از مکه به صراحت فرمود: «مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛<sup>۶</sup> هر يك از شما حاضر است در راه ما خون قلبش را نثار کند و از جانش بگذرد با ما همراه شود.» یعنی شهادت‌طلبها بیایند و راحت طلبان، مرفهان و مصلحت‌جویان با ما همراه نشوند.

۱. همان، ص 328.

۲. بحار الانوار، ج 44، ص 381؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 305.

۳. موسوعة كلمات الحسين(ع)، ص 296 و مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 76.

۴. بحار الانوار، ج 44، ص 364 و اعيان الشيعه، ج 1، ص 593.

۵. مقتل الحسين، خوارزمی، ج 1، ص 196.

۶. اعيان الشيعه، سيد محسن امين، بيروت، دار التعارف، ج 1، ص 593.

۷. اعيان الشيعه، سيد محسن امين، بيروت، دار التعارف، ج 1، ص 593.

6. هنگام شنیدن خبر شهادت مسلم، حضرت در منزل ثعلبیه بود. وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی را شنید، فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا» و چند بار این جمله را تکرار کرد؛ آن‌گاه فرمود: «إِنَّ تَكُنُ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشِيَاتٌ فَقَتْلُ أَمْرٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ<sup>۱</sup>

اگر بدن‌ها را برای مرگ ساخته‌اند، کشته شدن انسان در راه خدا با شمشیر بهتر است.» این برخورد نشان می‌دهد که حضرت فقط برای تشکیل حکومت و یا اجابت مردم کوفه نیامده بود و گرنه با شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل باید برمی‌گشت؛ ولی حضرت همچنان به راه خویش ادامه داد؛ چرا که شهادت در راه خدا، در آن لحظه که همه چیز به بن بست رسیده بود تنها راه برون رفت و تنها وسیله نجات امت به شمار می‌رفت. به راستی، خون شهید، چه اکسیری است که مس‌آلوده انسانها و جامعه را به طلای ناب، تبدیل می‌کند: هر قطره از این موج، دریای بی‌کران است دردا که این معما شرح و بیان ندارد

به یقین باید این سخن رسول خدا(ص) را سر داد که «مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ قَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛<sup>۲</sup> هیچ قطره‌ای نزد خداوند محبوب‌تر از قطره خونی نیست که در راه خدا ریخته می‌شود.»

7. پس از شهادت قیس حضرت خبر شهادت نامه‌رسان فداکار خود قیس بن مسهر صیداوی را شنید. در این هنگام، اشک در چشمان او حلقه زد و برگونه‌اش جاری شد و این آیه را - که نشان از انتظار شهادت دارد - قرائت کرد: «فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛<sup>۳</sup> «بعضی، پیمان خود را به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی (در عهد و پیمان خود) ندادند.»

آن‌گاه فرمود: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَ لَهُمُ الْجَنَّةَ وَ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِكَ؛<sup>۴</sup> خدایا! خدایا! بهشت را جایگاه ما و آنها قرار ده و ما را با ایشان در سرای رحمت خود جمع کن.»

8. حضرت در ملاقات با خُر بر مسئله شهادت، بسیار تکیه کرد و همین امر به احتمال زیاد در روح خُر تحول ایجاد کرد. به نمونه‌هایی در این باره توجه شود:

الف. در «ذو ج‌سم» فرمود: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا شَهَادَةً [أَوْ سَعَادَةً] وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا»؛<sup>۵</sup> من مرگ را جز شهادت (یا سعادت) نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را جز ننگ و عار نمی‌دانم.»

مرگ اگر مردست گو نزد من آی  
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ  
من از او عمری ستانم جاودان  
او ز من دل‌قی ستاند رنگ رنگ

۱. رك: قصة كربلاء، علی نظری منفرد، قم، انتشارات سرور، ص 180 - 182 و الامام الحسين و اصحابه، فضلعلی قزوینی، قم، باقری، ص 167 و مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 95.

۲. کافی، کلینی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ج 5، ص 53.

۳. احزاب/23 و وسائل الشیعه، ج 15، ص 13 و مستدرک، ج 11، ص 241، باب 15.

۴. کامل، ابن اثیر، بیروت، دار صادر، ج 4، ص 49.

۵. تاریخ طبری، ج 5، ص 403.

ب. هنگامی که خُرّ او را نصیحت کرد و از مرگ بیم داد، فرمود: «أَفِي الْمَوْتِ رَجَّحْتُ وَفِي هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ طَاشَ سَهْمُكَ وَ خَابَ ظَنُّكَ؛ آیا با مرگ مرا می ترسانی؟ هیاهات هیاهات تیرت به خطا رفت و گمان واهی کردی.»

آن گاه اشعاری را خواند به این شرح:  
سَامُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌّ عَلَى الْقَتَى  
إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا  
وَ وَاسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ  
وَ فَارَقَ مَثُورًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا  
فَإِنْ عِشْتَ لِمَ أَنْدَمَ وَ إِنْ مِتَّ لِمَ أَلَمَ  
كَفَى بِكَ ذَلًّا أَنْ تَعِيشَ وَ تُرَعَمَا<sup>۱</sup>

من می روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست. اگر برای خدا باشد و مخلصانه بکوشد و با مردان نیکو به جان مواسات کند؛ چون بمیرد، مردم بر مرگ او اندوه خورند و نابکاران از سر عناد برخیزند. پس اگر زنده ماندم پیشیمان نیستم، و اگر بمیرم ملامت نشوم. این ذلت برای تو بس است که زنده باشی و خوار شوی و ناکام بمانی.

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که امام حسین (ع) در قیام خود اهداف مختلفی را دنبال می کرد: اصلاح امت، احیای اسلام، امر به معروف و نهی از منکر، تشکیل حکومت اسلامی، پاسخ به دعوت مردم کوفه، و ... همه اینها را می توان در یک قالب جمع کرد و آن اینکه حضرت ابا عبدالله (ع) بر اساس انجام وظیفه الهی و طبق تکلیف قیام کرد و از شهادت در این راه هراسی نداشت؛ بلکه مشتاقانه در طلب آن بود؛ از اینرو فرمود: «أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا قُتِلْنَا أَمْ طَفِرْنَا؛<sup>۲</sup> امیدواریم آنچه خداوند برای ما مقرر فرموده، خیر باشد، چه کشته شویم و یا پیروز.»

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸ و قصه کربلا، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷.

## عباس(ع) میراث دار پدر و نیاکان (2) ابوالفضل هادی منش

اشاره

در شماره 111 مجله، ویژگیهای پرچمداری، سقاییت و شجاعت را که از جمله موارد به جای مانده از پدر و نیاکان حضرت عباس(ع) برای ایشان بود، مورد بررسی قرار دادیم و در این شماره ادامه آن ویژگیها را پی می گیریم.

### 4. میراث بلاغت

از جمله گنجینه های پرارزشی که حضرت عباس(ع) آن را از پدر، مادر و نیاکان خود به ارث برده بود، توشه غنی فصاحت و بلاغت است. در ادب پارسی جدا نمودن این دو مفهوم از هم تا اندازه ای دشوار است؛ چرا که دو مفهوم نزدیک به هم می باشند؛ اما می توان از روی مسامحه در تعبیر برای آسان تر شدن فهم آن، فصاحت را شیوا سخن گفتن و بلاغت را رسا سخن گفتن ترجمه نمود. ترجمه فصاحت و بلاغت هرچه باشد، بلاغت سخن علی(ع) بر هیچ عصری پوشیده نبوده و به هر زبان که ترجمه شده، حصار زمان را شکسته و دیوارهای مکان را درنوردیده است؛ آن گاه که آفتاب بلاغت از سریر زبانش جاری می شود و هزار هزار تغزل سبز را مهمان اندیشه ها می کند. نهج البلاغه اش، قطره ای اقیانوس و ش از گنجینه سخن اوست. جاحظ، نویسنده بزرگ قرن سوم و سخن شناس عرب، پس از یاد کردن جمله ای از حکمت های نهج البلاغه<sup>۱</sup> می نویسد:

«اگر از کتاب سخنان علی(ع) غیر از همین يك جمله نمی یافتم، برایم کافی و بسنده بود؛ بلکه از بسنده نیز بسنده تر و مقصود را از این جمله کوتاه نارسا نمی دیدم. نیکوترین سخن سخنی است که اندکش تو را از بسیارش بی نیاز کند و معنای آن رسا و گویا باشد و خدای بزرگ آن را هماهنگ با آهنگ و نیت و پارسایی و همت گوینده اش، در جامه ای از جلال و شکوه پوشانیده باشد و از فروغ حکمت، آن را آب و تاب داده باشد.»<sup>۲</sup>

او در جایی دیگر می افزاید: «سخن شناسان همگی هم رأی اند که سخنی نیافته اند که در کوتاهی لفظ و گستردگی معنا و سودمندی بسیار و برانگیزندگی خواننده، به بیان و روانی و زودپایی مفهوم، با این جمله امام [علی(ع)] برابری کند.»<sup>۳</sup>

سبط بن جوزی که در مجموعه حاضر نیز از آثار او درباره حضرت عباس(ع) بسیار سخن نقل شد، در باره سخنان نغز و گفتار شیوای امیرالمؤمنین(ع) می نویسد: «سخنان علی(ع) همه سرشار از فروغ و شکوه، و میزان معرفت و حکمت است.

سخنانی است که خداوند چنان آنها را از شکوه و برجستگی لبریز کرده که هر کس بشنود و بخواند، هیبت آنها او را فرا می گیرد. خداوند در سخنان او، شیرینی و نمکین کلام بودن و طراوت و تازگی و شیوایی و رسایی را به هم آمیخته است. واژه ای در آنها گزاف نیست و هیچ حجتی را با آنها یارای برابری نیست. همه سخنوران را به ناتوانی کشیده و گوی سبقت را از همگان ربوده است. واژه هایش از نور نبوت آب و تاب گرفته و اندیشه ها را سرگردان خود ساخته است.»<sup>۴</sup>

جرج جرداق اگرچه مسیحی است و بهره ای از اسلام ندارد؛ اما شیفتگی به امیر بیان علی(ع)، او را خاکسار خود ساخته است. وی در کتاب «الامام علی(ع) صوت العدالة الانسانية» در پنج جلد، برترین پژوهش را در گلستان سخنوری و ادب پروری امام به انجام می رساند و بهترین تعابیر را در پرده نگار می آورد.

۱. «قیمه کل امرء ما یحسنه؛ ارزش هر کس به آن چیزی است [از دانایی و تخصص] که او را نیکو می کند.» (نهج البلاغه، حکمت 81).

۲. البیان والتبیین، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، بیروت، دار مکتبه الهلال، بی تا، ج 1، ص 87.

۳. رسائل الجاحظ، ابو عثمان عمرو بن جاحظ، بیروت، دار مکتبه الهلال، 1998 م، ج 3، ص 29.

۴. موسوعة الامام علی، محمد محمدی ری شهری، قم، دار الحدیث، چاپ اول، 1421 هـ. ق، ج 10، ص 280.

اشعاری که از امام بر جای مانده، همگی حکایت از این مدعا دارد. امام گوهری از این گنجینه پربها را به فرزند خود حضرت عباس (ع) به ارث می‌دهد. سخنوری عباس (ع) پرتوی از آفتاب تابان سخن علی (ع) است و او میراث‌دار علی (ع) در بلاغت و فصاحت می‌باشد. از سویی دیگر، وی در دامان پرمهر مادری ادب‌دوست پرورش یافته است. شمیمی از طراوت بوستان سخن‌دانی این بانوی ارجمند، در مرثیه‌های جانسوزی که در سوگ عباس (ع) می‌سراید به چشم می‌خورد.

پدران و نیاکان امّ البنین 3 افزون بر شجاعت، از این ویژگی والا نیز برخوردار بوده‌اند. در بین آنان لبید بن ربیعة مشهورترین است. او از معمرین<sup>۱</sup> بوده و 145<sup>۲</sup> یا 157<sup>۳</sup> سال عمر کرده است. 90 سالش بود که اسلام ظهور کرد<sup>۴</sup> و در دوران خلافت معاویه دار فانی را وداع گفت.<sup>۵</sup> وی با دیدن معجزه‌ای از پیامبر اکرم (ص) به ایشان ایمان آورد. حضرت رسول (ص) در جنگ بئر معونه با قبیله آنان درگیر شد. ملاعب الاسنة که پیش‌تر سخنی در مورد شجاعت او به میان آمد، دو اسب ممتاز و چند شتر را توسط لبید به رسم هدیه برای پیامبر اکرم (ص) فرستاد؛ اما پیامبر فرمود: «به خدا قسم، هدیه فردی مشرک را نخواهم پذیرفت!» لبید از این سخن محمد (ص) تعجب کرد و گفت: «گمان نمی‌کردم که پیامبر (ص) هدیه مردی از قبیله مضر (اجداد لبید بن ربیعة) را رد نماید!»<sup>۶</sup>

سپس به همراه ملاعب الاسنة خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و عرض کرد: «ملاعب الاسنة از بیماری که در ناحیه شکم دارد، رنج می‌برد و از شما شفا می‌خواهد.» رسول خدا (ص) نیز کلوخی را با آب دهان آغشته ساخت و به او خوراند و بیماری او برطرف شد.

این معجزه پیامبر (ص) شگفتی آن دو را برانگیخت و از پیامبر (ص) خواستند تا چند نفر را به عنوان مبلغ اسلام به قبیله آنان بفرستد. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «می‌ترسم بنی عامر<sup>۷</sup> به آنها صدمه‌ای بزنند.» ملاعب الاسنة و لبید گفتند: «ما سلامتی آنان را تضمین می‌کنیم.»<sup>۸</sup>

لبید بن ربیعة، از بزرگان جزیره العرب به شمار می‌آمد. او برادر خالد، عموی حزام و پدر حضرت امّ البنین<sup>۹</sup> بود. در عصری که فنّ شاعری، اعجازی بی‌بدیل به شمار می‌رفت و برگزیده‌ترین شعرها را بر دیوار کعبه می‌آویختند، لبید، شاعر یکی از هفت شعر برگزیده و سرشناس عربستان بود. اگر چه او در عصر جاهلیت می‌زیست؛ اما مردی بخشنده، جوانمرد، حقیقت‌جو و در عین حال دلاور و شجاع بود و اندامی تنومند و ورزیده داشت.

۱. افرادی که بسیار عمر کرده‌اند.

۲. ر. ک: بحار الانوار، ج 89، ص 132.

۳. ر. ک: رساله فی المعنی المولی، محمّد بن محمّد بن النعمان الشیخ المفید، بیروت، دار المفید، چاپ دوم، 1414 هـ. ق، ج 1، ص 45.

۴. ر. ک: بحار الانوار، ج 89، ص 132.

۵. ر. ک: الغدیر، عبد الحسین امینی، بیروت، دار الکتب العربیة، 1379 هـ. ق، ج 7، ص 23.

۶. آنان به دلیل داشتن نامداران، پهلوانان و جنگجویان بی‌باک بسیار، قبیله ای پر افتخار و مورد احترام در بین اعراب جاهلی بودند.

۷. نام طایفه‌ای از قبیله مضر.

۸. ر. ک: الخرائج والجرائح، ابو الحسین هبة الله قطب الدین الراوندی، قم، مؤسسه الامام الهادی، بی تا، ج 3، ص 994؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 72؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 101؛ الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، بی‌جا، بی تا، ج 1، ص 17.

وی هنگام تشریف به اسلام، تك بيتی سرود که در آن، خداوند را به سبب این فیض بزرگ چنین سپاس می گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ إِذْ لَمْ يَأْتِنِي أَحَلِّي  
حَتَّى لَيْسَتْ مِنَ الْإِسْلَامِ سِرْبَالًا<sup>۱</sup>

«خدای را سپاس می گویم که نمردم و جامه اسلام را بر تن کردم.»  
عمر بن خطاب در روزگار خلافت خویش به مغیره بن شعبه دستور داد تا به شاعران مسلمان بنویسد: يك نسخه از اشعار خود را برای درج در دیوان شاعران اسلامی به مدینه بفرستند. وقتی مغیره بن شعبه بیای به انجام رسانیدن این دستور، دست به کار شد، نزد لبید بن ربیعه و اغلب راجز عجلی رفت تا اشعار آنها را دریافت کند. لبید گفت: «من هرگز شعری را که از جاهلیت رسیده، در اسلام نخواهم سرود.» و در پاسخ عمر سوره بقره را در کاغذی نوشت و برایش فرستاد.

اما اغلب راجز شعر خود را نوشت و برای عمر فرستاد. عمر كه پیش تر دستور داده بود به هر شاعر هزار سکه بدهند، امر کرد تا 500 سکه از بخششی که به اغلب شده کم شود و به لبید بیفزایند.

اغلب ناراحت شده، گفت: «آیا سبزاوار است من که از دستور پیروی کرده ام، 500 سکه بگیرم و لبید که سرپیچی کرده، 1500 سکه دریافت دارد؟» در این میان، معاویه هم 500 سکه به بخششی که به لبید شده بود، افزود؛ اما لبید هرگز این 2000 سکه را نپذیرفت و برای خودشان بازگرداند و تا آخر عمر عطای آنان را در قبال شاعری خود نپذیرفت تا از دنیا رفت.<sup>۲</sup>  
او در دوران حیات همواره مورد احترام پیامبر(ص) بود و پیامبر بارها به شعر او تمسك می کرد. شهرت لبید، تنها به سخن دانی و چکامه سرایی او نیست؛ بلکه احترام پیامبر اکرم(ص) نسبت به او به خاطر تعهد این شاعر بزرگ بوده است. حضرت در باره او فرمود: بهترین حرفی که عرب [جاهلی] زده است، سخنی لبید می باشد که گفته:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ  
وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مُحَالَاةَ زَائِلٌ<sup>۳</sup>

«و به هوش باش که هر آنچه غیر خدا است باطل است و هیچ نعمتی نیست که پایدار باشد.»

در مناظره ای که بین امام حسن مجتبی (ع) و عایشه در گرفت نیز امام به ابیاتی از شعر لبید تمسك کرد و چند بیتي از آن را در کلام خود آورد.<sup>۴</sup>  
لبید در مُعَلِّقه خود<sup>۵</sup> که 88 بیت است، مفاهیمی همچون بخشندگی، مهمان نوازی، دوری از شهوت رانی و خو گرفتن به عقل مداری را می گنجاند؛ به گونه ای که وقتی فرزدق، شاعر هم عصر

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 166.

۲. ر. ك: بحار الانوار، ج 89، ص 133؛ کنز العمال، ج 3، ص 85، شماره 8935.

۳. مستدرک سفینه البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1419 هـ. ق، ج 9، ص 97؛ الانساب، ابو سعد عبد الکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعانی، بیروت، دار الجنان، چاپ اول، 1408 هـ. ق، ج 4، ص 117؛ تناقضات الابانی الواضحات، حسن بن علی السقاف، بیروت، دار الامام النوری، 1412 هـ. ق، ج 2، ص 342؛ مسند احمد بن حنبل، امام احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر، بی تا، ج 2، ص 444؛ البداية و النهایة، ج 7، ص 247.

۴. ر. ك: مدینه المعاجز، سید هاشم البحرانی، قم، مؤسسة المعارف الاسلامی، چاپ اول، 1413 هـ. ق، ج 3، ص 410؛ تفسیر مجمع البیان، فضل بن الحسن الطبرسی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، 1415 هـ. ق، ج 10، ص 259؛ الغدير، ج 7، ص 23.

۵. اشعاری که در عصر جاهلیت بر دیوار کعبه آویخته بود.



امام سجاد(ع)، بیتی از آن را می‌شنود، از اسب خویش پیاده می‌شود و از شگفتی واژه‌های آن به سجده می‌افتد.

او در این قصیده بلند چنین می‌سراید:

- نعمتهای این جهان مایه فریب و حسرت‌اند و زندگانی در این دنیا ناپایدار است؛  
- همگان به زودی به بلایی بزرگ دچار می‌شوند و سرانگشتان آنان را مرگ، زرد خواهد

ساخت؛

- هر کس به کرده‌های خود آگاه خواهد شد و در پیشگاه خداوند همه پرده‌ها برخواهد

افتاد...<sup>۱</sup>.

این اشعار، به خوبی از سرشت و شخصیت برجسته این مدیحه‌سرای بزرگ پیش از ظهور اسلام پرده برمی‌دارد و او را پیش از مسلمان شدن، مردی به دور از آلودگیهای جاهلیت می‌نماید.

با نگاهی گذرا به رجزهایی که حضرت عباس(ع) در پهنه کربلا خوانده، مدعای برخورداری او از گنجینه پربار شعر و ادب به اثبات می‌رسد.

رجز<sup>۱</sup> عبارت از شعری ارتجالی است که جنگجو برای ستودن خود و توصیف حسب و نسب خویش با آهنگی حماسی می‌خواند و دارای مفاهیمی دال بر خوار شمردن دشمن است. گاهی اوقات نیز از اشعار دیگر شاعران بهره می‌گرفتند.<sup>۲</sup>

در هر حال، رجز شعری از پیش تعیین شده بوده و کم‌تر پیش می‌آمده که جنگجویی به‌گونه فی البداهه در میدان جنگ آن را بسراید، چه اینکه بخواهد به تناسب حال و هوای میدان نبرد آن را تغییر نیز بدهد و یا رویدادهایی که به وقوع پیوسته و او را در همان لحظه شاهد آنان بوده، به شعر درآورد؛ اما در پیکارهای حضرت عباس(ع) شاهد چنین ویژگی‌ای در رجزهای او هستیم، که نشان از توان والای او در سخن‌دانی است.

او در ابتدا به توصیف خود، امام خود و حسب و نسب خود می‌پردازد - که رجزها معمولاً بیش‌تر از این هم نبوده‌اند - وقتی به آبراه فرات دست می‌یابد و می‌خواهد کمی آب بنوشد، تشنگی امام خویش را در نظر می‌آورد و چنین می‌خواند:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي  
وَبَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَكُونِي  
هَذَا الْحُسَيْنِ وَارِدُ الْمُنُونِ  
وَتَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ...

و وقتی دست راست او قطع می‌شود، بی‌درنگ در رجز خود می‌گوید:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي  
إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي  
وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْبَقِيَّةِ  
تَجَلَّى النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ...

وقتی دست چپ او هم قطع می‌شود، رجزی دیگر می‌خواند:

۱. ر. ک: بحار الانوار، ج 67، ص 295.

۲. اشعاری در دو تا سه بیت است و در یکی از بحرهای که با تکرار سه یا چهار مرتبه وزن مستفعلن حاصل شده، سروده می‌شود و در هنگام جنگ می‌خوانند.

۳. دایرة المعارف تشیّع، احمدصدر حاج سید جوادی، بهاء الدین خرمشاهی، کامران فانی، تهران، انتشارات شهید محبّی، چاپ اول، 1379 هـ. ش، ج 8، ص 178.

يَا نَفْسُ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ  
وَأَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ  
مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ  
قَدْ قَطَعُوا بِبَعْضِهِمْ يَسَارِي...

به خوبی آشکار است که حضرت با هر حرکت دشمن، رجزی متناسب با آن می سراید؛ اگر چه در آن گیر و دار و جنگ و فرود آمدن ضربت‌های کاری و قطع شدن دستان، دیگر مجالی برای رجزخوانی نمی‌ماند؛ اما او با روحیه‌ای استوار و ایمانی راسخ، با خواندن این رجزها همگان را از ایمان قلبی راسخ خود به خدا و امام خویش آگاه می‌سازد و در سخت‌ترین شرایط، دست از سر دادن شعارهای بلند عاشورا و چکامه‌های سرخ آن برنمی‌دارد و زخم‌های بی‌شمار و حمله بی‌امان دشمن غدار، او را از لذت یاد باز نمی‌دارد.

به راستی رجزهای او مجموعه‌ای کامل از شعار و شعر و شعور عاشورا است.

### 5. میراث ایثار و فداکاری

ادب، ایثار و فداکاری میراث سترگی بود که امام علی (ع) آن را از کودکی و نوجوانی خویش با به خطر انداختن جان خود و پاسداری از جان پیامبر اکرم (ع) فراهم آورده بود. از جمله القاب امیر المؤمنین (ع) که در نوجوانی آن را کسب نمود، قُضْم است. این واژه در لغت عرب از قُضْم به معنای کوبیدن، گاز گرفتن و خرد کردن گرفته شده است.

فردی از امام صادق (ع) پرسید: «چرا چنین لقبی به امیرالمؤمنین (ع) داده‌اند؟» امام پاسخ فرمود: «در آغاز بعثت، مشرکان به بچه‌های خود گفته بودند که به پیامبر اکرم (ص) سنگ بزنند. هرگاه پیامبر (ص) از منزل خود خارج می‌شد، کودکان مکه به طرف ایشان می‌دویدند و با سنگ، پیامبر (ص) را می‌زدند. این مسئله موجب ناراحتی و عصبانیت علی (ع) شد؛ از اینرو، به پیامبر (ص) عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! هرگاه خواستید از منزل بیرون روید، مرا نیز با خود ببرید. روز بعد وقتی پیامبر (ص) خارج شد، علی (ع) نیز با او همراه گردید و وقتی بچه‌های کفار به سمت پیامبر (ص) سنگ پرتاب کردند، علی (ع) به طرف آنها حمله کرد و با مشت به بینی و صورت آنها کوبید. آنان گریه‌کنان نزد پدران خود رفتند و گفتند: «قُضِمَتَا عَلِيًّا؛ علی ما را کوبید.» از آن روز به بعد، به علی (ع) لقب قُضْم دادند و هرگاه همدیگر را می‌دیدند می‌گفتند: «إِحْذَرُوا الْقُضْمَ؛ از قضم دوری کنید.»<sup>۱</sup>

در کتاب کهن تاریخ، درخشان‌ترین صفحه‌های ایثار و فداکاری از آن امام علی (ع) است، از جمله: آن شبی که رسول خدا (ص) موظف به هجرت از مکه به سوی مدینه می‌گردد؛ اما به دلیل وجود جاسوسان زیاد، شرایط چنان سخت می‌شود که نمی‌تواند به سادگی این کار را عملی سازد؛ از اینرو، به علی (ع) فرمود: «مشرکان قریش نقشه قتل مرا کشیده‌اند و تصمیم دارند به‌طور دسته‌جمعی به خانه من هجوم آورند و مرا در بستر به قتل برسانند. من از سوی خدا مأمورم که مکه را ترک کنم. تو در بستر من بخواب و روانداز سبز مرا روی سرت بکش تا تصوّر کنند من از خانه خارج نشده‌ام.» حضرت علی (ع) با جان و دل پذیرفت.

لحظه خداحافظی، پیامبر (ص) علی (ع) را به سینه چسبانید و فرمود: «ای فرزند مادرا! خدا تو را آزمایش کرد و مرا نیز در باره تو مورد امتحان قرار داد؛ همان‌گونه که ابراهیم (ع) را با اسماعیل (ع) و اسماعیل (ع) را با ابراهیم (ع) امتحان نمود...» پیامبر (ص) از منزل خارج شد و

۱. ر. ک: بحار الانوار، ج 20، ص 67.

۲. به دلیل علاقه و احترام زیادی که پیامبر اکرم برای فاطمه بنت اسد قائل بودند، علی (ع) را این گونه صدا می‌زدند.

مشرکان که خانه را زیر نظر داشتند، متوجه خروج او نشدند. سپس با شمشیرهای آخته بر بالین حضرت علی(ع) آمدند و دیدند اوست که در بستر پیامبر(ص) آرمیده است.<sup>۱</sup>

امام علی(ع) دستور داشت سه روز پس از هجرت پیامبر(ص) در مکه بماند و تمام خطرات را تحمل نماید و پس از روز سوم زنان بنی هاشم و فواطم (فاطمه‌ها) را به یثرب انتقال دهد.<sup>۲</sup> وقتی او به یثرب رسید، پیامبر(ص) به سوی شتافت و او را در آغوش کشید و با دیدن پاهای تاولزده و خونین او، اشک در چشمانش حلقه زد.<sup>۳</sup> چه بسیار شجاعتها و رشادتها که او در راستای حفظ جان پیامبر اکرم(ص) در جنگها از خود به نمایش گذاشت.

حضرت عباس(ع) نیز پای خویش در جای پای پدر و جانفشانیها و ادب او گذاشته و از هیچ فداکاری نسبت به برادرش امام حسین(ع) دریغ نرزد. مانند پدرش علی(ع) زنان، خواهران، خواهرزادگان و برادرزادگان برادرش را همراهی نمود. سختی و رنج تشنگی را چند بار از آنان دور نمود، در دفاع از برادرش، ابتدا برادران و سپس فرزندان خود را فدا کرد و پیش چشم خود، شهادت آنان را به تماشا نشست و تا آن هنگام که جان در بدن داشت، اجازه نداد غباری از اندوه بر چهره امام بنشیند.

چه زیباست این فراز و چه گویاست این تعبیری در باره حضرت عباس(ع) که گفته‌اند: «یا کَاشِفَ الْكَرْبِ عَن وَجْهِ الْحُسَيْنِ (ع) اِكْشِفْ كَرْبَنَا بِحَقِّ اَخِيكَ الْحُسَيْنِ (ع)؛ ای که برطرف‌کننده اندوه از چهره امام حسین(ع) هستی! اندوه ما را نیز به حق برادرت حسین(ع) واگردان.»

6. میراث شهادت

شهادت، میراث ماندگاری است که کربلا را در سرخی خود جاودانه کرد. میراثی که علی(ع) برای فرزندان خود به جا گذاشت تا همگی در پیشگاه عدل الهی سرخ روی به محشر درآیند. همو که چون کودکی علاقمند به سینه مادر، آرزومند شهادت بود. در جنگ ذات السلاسل وقتی امام علی(ع) به سوی آوردگاه می‌شتافت، همسرش فاطمه - می‌گریست. پیامبر(ص) به او فرمود: «چرا گریه می‌کنی دخترم؟ آیا می‌ترسی شوهرت در این جنگ کشته شود؟ نه، به خواست خدا او در این جنگ کشته نخواهد شد.» در این لحظه اشک در چشمان علی(ع) حلقه زد و با بغضی سنگین در گلو عرض کرد: «یا رسول الله! بهشت را از من دریغ مدار.»<sup>۴</sup>

همو که چنان به شهادت مشتاق بود که به سستی و رزان در جهاد فرمود: «وَاللَّهِ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوِّ لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَّصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطَلْبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ؛<sup>۵</sup> به خدا سوگند! اگر هنگام برخورد با دشمن، آرزومند شهادت [در راه خدا] نبودم، پای در رکاب کرده، از میان شما می‌رفتم و تا زمانی که نسیم جنوب و شمال می‌وزید، شما را طلب نمی‌نمودم.»

همو که همواره در آستانه جنگ‌هایش می‌گفت: «إِنْ أَطَهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ؛<sup>۶</sup> [پروردگارا!] اگر دشمنان را بر ما پیروز گردانیدی، پس [در مقابل] شهادت را روزی‌مان کن.»

۱. ر. ک: مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 183؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 97.

۲. ر. ک: سیره الحلبی، ج 2، ص 37؛ انساب الاشراف، علی بن برهان الدین، مصر، مطبعة مصطفى البابي، 1349 هـ. ق، ج 2، ص 91؛ سیره ابن هشام، ج 1، ص 493.

۳. ر. ک: الكامل فی التاریخ، عزّ الدین ابوالحسن علی بن محمد ابن الاثیر الجزری، بیروت، دار الكتاب العربیة، چاپ دوم، 1378 هـ. ق، ج 2، ص 75؛ طبقات الکبری، ج 3، ص 22؛ اعلام‌الوری، ص 192.

۴. ر. ک: بحار الانوار، ج 21، ص 81.

۵. نهج البلاغه، خ 119، ص 228.

۶. همان، خ 171، ص 324.

خود او می‌فرماید: «پس از جنگ احد، آن‌گاه که بسیاری از مسلمانان به شهادت رسیده بودند و شهادت نصیب من نشده بود، با چشمانی پر اشک و دلی آکنده از اندوه، نزد او (پیامبر(ص)) رفتم و او به من فرمود: ای علی! مژده باد بر تو که روزی شهادت نصیب تو خواهد شد و من در پاسخش گفتم: برای چنین چیزی جای صبر و بردباری وجود ندارد؛ بلك ه باید مزدگانی داد و خدا را به خاطر آن شکر گفت.»<sup>۱</sup>

و اینک این فرزند او عباس(ع) است که بر پهن‌دشت کربلا ایستاده و بدنهای بی‌سر شهیدان را در نسیم گرم کربلا تماشا می‌کند و بر مستی پاکبازان به خون خفته، حسرت می‌خورد؛ سینه‌اش تنگ می‌شود و خدمت امام رسیده، می‌گوید: «قَدْ ضَاقَ صَدْرِي وَسَمِئْتُ مِنَ الْحَيَاةِ وَأَرِيدُ أَنْ أَطْلُبَ ثَارِي مِنَ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ»<sup>۲</sup> سینه‌ام تنگ شده و از زندگی بیزار شده‌ام و می‌خواهم انتقام خود را از این دو رویان بگیرم.» پس به میدان می‌شتابد و سرمست از باده گلگون شهادت بر زمین می‌افتد.

بر لب آبم و از داغ لب‌ت می‌میرم  
هر دم از غصه جانسوز تو آتش گیرم  
مادرم داد به من درس وفاداری را  
عشق شیرین تو آمیخته شد با شیرم  
گاه سردار علمدارم و گاهی سقا  
گه به پاس حرمت گشت‌زنان چون شیرم  
بوته عشق تو کرده است مرا چون زر ناب  
دیگر این آتش غمها ندهد تغییرم  
غیرتم گاه نهیم زد از جا برخیز!  
لیک فرمان مطاع تو شود پاگیرم  
تا که مأمور شدم علقمه را فتح کنم  
آیت قهر بیان شد به لب شمشیرم  
کربلا، کعبه عشق است و منم در احرام  
شد در این قبله عشاق، دو تا تقصیرم  
دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد  
چشم من داد از آن آب روان تصویرم  
باید این دیده و این دست کنم قربانی  
تا که تکمیل شود حج من، آنکه میرم  
زین جهت دست به پای تو فشاندم بر خاک  
تا کنم دیده فدا، چشم به راه تیرم  
ای قد و قامت تو معنی «قد قامت» من  
ای که الهام عبادت ز وجودت گیرم  
وصل شد حال قیامم ز عمودی به سجود  
بی‌رکوع است نماز من و این تکبیرم  
جسدم را به سوی خیمه اصغر مبرید  
که خجالت‌زده ز آن تشنه‌لب بی‌شیرم<sup>۳</sup>

۱. ر. ک: نهج البلاغه، خ 156، ص 290.

۲. مقتل الحسین(ع) بحر العلوم، ص 318؛ جلاء‌العیون، ص 678؛ ناسخ التواریخ، ج 2، ص 343؛ بحار الانوار، ج 45، ص 41؛ مشیرالاحزان، ص 83.

۳. شعر از حبیب‌الله چایچیان.

منشور درخشنده عاشورا که تابناکی خود را از درخشش خورشید کربلا و ستارگانی که گرد منظومه آن نورافشانی می‌کنند گرفته، با عرفان و حماسه خود، چراغی فرا راه بشر روشن نموده، که تا روز رستاخیز راه آزاد زیستن و سربلند رهیدن را به بشریت نشان می‌دهد. در این رهگذر، هر يك از آزادمردان و شیرزنان عاشورا، به سهم خود بر اعتلا و سربلندی این حماسه افزودند؛ اما از حماسه کودکانی که در این سفر جاودانه، هم پای ایثارگران و جانبازان عاشورا، چکامه حضور سرودند، نباید غافل شد که عرصه عاشورا از آنان خاطره‌ها بر لوح سینه دارد؛ کودکان بی‌گناهی که طعمه آتش افروزی پست‌ترین آفریدگان خدا شدند؛ کودکانی که در جنگی نابرابر قربانی زراندوزی و زورمداری حریص‌ترین شغالان بیشه طمع‌ورزی گشتند؛ کودکانی که در خون تپیدن پدران و برادران خود را پیش روی خویش دیدند، مبارزه با ستم و فریاد در برابر تفرعن را آموختند و به پدران و برادران خویش اقتدا نمودند. آنان اگر چه نجنگیدند؛ اما حضور و شهادتشان نقش مهمی در عزت و عظمت ابعاد قیام، و نیز در شتاب بخشیدن به فروپاشی بنیان ظلم و استبداد در جامعه اسلامی ایفا کرد. در این سطور بر آنیم تا نقش هر يك از کودکان عاشورا را در قالب نمادی از آموزه‌های بزرگ تربیتی که آن را در دامان اهل بیت(ع) فرا آموخته بودند، مورد بررسی قرار دهیم.

## نماد مظلومیت

شاید جان‌سوزترین ساعت واقعه عاشورا، لحظه‌ای است که امام(ع) فریاد برمی‌آورد: «هَلْ مِنْ ذَابٍ يَدْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ<sup>9</sup>، هَلْ مِنْ مُوَجِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا، هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِعَانَتِنَا، هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟<sup>۱</sup> آیا دفاع کننده ای هست که حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یگانه‌پرستی هست که در مورد ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا به ما کمک نماید؟ آیا یاری کننده ای هست که به امید آنچه خدا به او ارزانی خواهد داشت، ما را یاری نماید؟»

زنان پرده‌نشین، با شنیدن آوای مظلومیت امام، بر حال او و بی‌کسی خود گریستند، آن‌گاه که امام فرمود: کودک شیرخوار من علی(ع) را بیاورید تا با او خداحافظی نمایم؛ سپس برای سیراب نمودن او که از تشنگی بی‌تاب شده بود، رو به لشکر دشمن نمود و فرمود: «إِنْ لَمْ تَرَحْمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ؛ اگر به من رحم نمی‌کنید، به این کودک رحم نمایید.» در این لحظه، تیری از سوی دشمن توسط حرمله بن کاهل اسدی به سوی کودک پرتاب شد و کودک به شهادت رسید. امام فرمود: «خدایا! میان ما و این مردم که مرا دعوت کردند تا یاری‌ام کنند و به عوض ما را در خون می‌کشند، خود داوری کن!»<sup>۲</sup> آن‌گاه امام خون گلوی او را به آسمان پاشید در حالی که چنین زمزمه می‌کرد: «هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي إِنَّهُ بَعَيْنُ اللَّهِ؛<sup>۳</sup> اینکه این صحنه‌ها را خدا می‌بیرد، تحمل‌شان بر من آسان می‌شود.» امام از اسب پیاده شد و بدن بی‌جان کودک تشنه را پشت خیمه‌ها برد و با غلاف شمشیر، قبری کوچک حفر نمود و او را دفن کرد.<sup>۴</sup>

این صحنه، یکی از دردناک‌ترین لحظات روز عاشورا است و این نوزاد کوچک امام، گویاترین سند مظلومیت در پهنه کربلا؛ آن‌سان که با شهادت خود این مظلومیت را به اثبات رساند. چه اینکه، در هیچ آیینی - خواه آسمانی باشد و خواه غیرآسمانی - نوزاد شیرخوار، گناهی ندارد که کسی بخواهد با او دشمنی کند و یا او را بکشد و در هیچ نقطه‌ای از هستی، هیچ اندیشه‌ای کشتن نوزاد بی‌گناه را برنمی‌تابد.

۱. نفس المهموم، شیخ عباس قمی، قم، مکتبه بصیرتی، 1405 هـ. ق، ص 216.

۲. همان.

۳. اللهوف، سید بن طاووس، قم، انتشارات بخشایش، چاپ اول، 1377 هـ. ش، ص 134.

۴. الاحتجاج، احمد بن علی الطبرسی، قم، انتشارات اسوه، چاپ چهارم، 1381 هـ. ش، ج 2، ص 101.

از اینرو، با کشته شدن طفلی تشنه، که توان کم ترین دفاعی از خود نداشت، حجت بر دشمنان امام تمام شد. شهادت علی اصغر<sup>7</sup> با این وضع دلخراش، خونخواری و ستمگری یزیدیان و مظلومیت بی شائبه عاشوراییان را برای همیشه تاریخ به اثبات رساند.

نماد دفاع از حق و حقیقت

در واپسین لحظه‌های نبرد عاشورا، در صحنه‌ای که امام آخرین رمقهای خود را از دست می‌دهد، شمر بن ذی الجوشن به همراه گروهی پیاده برای به شهادت رسانیدن امام، وارد گودال قتلگاه می‌شود. در بین کودکان حرم، یکی از فرزندان امام مجتبی<sup>7</sup> به نام عبد الله اصغر بن الحسن<sup>7</sup> وجود داشت که سن او را 8 یا 9 سال ذکر نموده‌اند و مادرش رَمَلَة دختر سلیل بن عبد الله بجلی بوده است.<sup>1</sup>

او با دیدن این صحنه به سوی امام دوید. امام به خواه‌رش حضرت زینب<sup>3</sup> فرمود: «او را نگهدار!» اما آن کودک شجاع برای دفاع از جان عمو، به طرف میدان نبرد دوید، خود را به امام رساند و گفت: «به خدا قسم، هرگز از عمویم جدا نمی‌شوم!»<sup>2</sup>

بحر بن کعب، با شمشیر به سوی امام حمله برد؛ ولی عبد الله گفت: «می‌خواهی عموی مرا بکشی؟» و دست خود را جلوی ضربه شمشیر او گرفت تا اینکه قطع و از پوست آویزان گردید. کودک فریاد زد: «مادر! به فریادم برس.» امام او را در آغوش کشید و فرمود: «يَا بَنَ أَخِي! إصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِرْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِلَيَّاكَ الصَّالِحِينَ»<sup>3</sup> پسر برادرم! صبر کن بر آنچه بر تو وارد می‌شود و طلب خیر نما؛ پس همانا خدا تو را به پدران درستکارت ملحق گرداند.» سپس قاتلین را نفرین کرد.

در این هنگام، حرملة بن کاهل تیری به سوی او پرتاب کرد و عبد الله را در آغوش امام به شهادت رساند.<sup>4</sup>

عبدالله که از کودکی در دامان عموی خود امام حسین<sup>7</sup> پرورش یافته بود، به خوبی دفاع از حق را فرا گرفته و در برهه‌ای که حق و حقیقت زیر گامهای ناجوانمردی خرد می‌شد، سفری را با امام به سوی دشت کربلا آغاز نمود و در هنگامه‌ای که خورشید حقانیت در پس ابرهای تیره ظلم و بیداد پنهان بود، به جمع مشتاقان آفتاب حقیقت پیوست.

نماد شهادت طلبی

از چشم‌نوازترین صحنه‌های عاشورا، گفتگویی است که بین امام حسین (ع) و قاسم بن الحسن رخ می‌دهد. او با دیدن شهادت اصحاب و یاران امام، از ایشان اجازه نبرد می‌خواهد. امام ابتدا درنگ می‌کند تا درسی بزرگ برای رهروان مکتب عاشورا بر جای گذارد. او ابتدا از قاسم می‌پرسد: «يَا بُنَيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟» فرزندم! مرگ در نزد تو چگونه است؟» قاسم (ع) بدون تأمل، قاطعانه پاسخ می‌دهد: «أَحْلِكُ مِنَ الْعَسَلِ»؛ از عسل شیرین تر است.<sup>5</sup>

او چنان شیفته شهادت بود که برای رسیدن به آن سر از پا نمی‌شناخت. امام به او فرمود که پس از بلای عظیم به شهادت خواهد رسید.<sup>6</sup> قاسم به میدان رزم شتافت، در حالی که چهره‌اش به سان ماه درخشانی نورانی بود.

۱. تاریخ الطبری، محمد بن جریر رستم الطبری، قاهره، دار التعارف، 1358 هـ. ق، ج 5، ص 468؛ مقاتل الطالبیین، ابو الفرج الاصبهانی، قم، مکتبه بصیرتی، بی‌تا، ص 89.

۲. نفس المهموم، ص 224.

۳. الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، 1413 هـ. ق، ج 2، ص 165؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 450.

۴. تاریخ الطبری، ج 5، ص 451؛ اللهوف، ص 173.

۵. ر. ک: بحار الانوار، ج 45، ص 32.

۶. ر. ک: الوقایع و الحوادث، محمدباقر ملبوبی، قم، بصیرتی، بی‌تا، ج 3، ص 92.

در ابتدا برخی از افراد دشمن از حمله به او به دلیل سن و سال اندکیش کناره گیری کردند؛ اما با تحریص عمر سعد، حمله به او شدت گرفت. عمر سعد با دیدن تعلل سپاه خود، فریاد زد: «به خدا سوگند! من خود باید به او یورش برم و جهان را بر او تیره و تار سازم.» او خود شمشیری به فرق قاسم زد و او را از اسب به زمین انداخت.

در این لحظه، صدای این تشنه شهادت بلند شد. او فریاد می‌کشید: «يَا عَمَّاه!» امام به سرعت خود را بر بالین او رسانید. او که به شدت در حال جان دادن بود، پای خود را به زمین می‌کشید. امام با دیدن این صحنه، افسرده و دل‌افکار فرمود: «عَزَّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ؛ چه سخت است به خدا سوگند بر عمویت که او را بخوانی و جوابت نگوید، یا جوابت بگوید و دیگر به حال تو سودی نبخشد!» امام، عاشقانه و گریان بدن او را در آغوش کشید و به سمت خيام برد و در کنار جوان رعناي خود علی اکبر 3 خوابانید و با گریه فرمود: «صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَيِّ صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي قُوَ اللّٰهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا؛<sup>۱</sup> صبر پیشه کنید ای فرزندان عمومیم! صبر کنید ای خاندان من! پس به خدا سوگند که پس از امروز هیچ‌گونه سختی و ناگواری‌ای خواهید دید.»

نماد معرفت و شناخت

از جمله تربیتهای راهبردی پیشوایان معصوم: نسبت به فرزندان خود، ارتقاء سطح معرفت و بینش عمیق دینی آنان بوده است. پیامد این‌گونه تربیتهای، نمود بارزی در نهضت عاشورا می‌یابد و در قالب سخنرانیهای افشاگرانه ارائه می‌شود؛ به طوری که در برخی جنبه‌ها جاودانگی قیام عاشورا را می‌توان مرهون خطبه‌ها و سخنرانیهای آتشین امام سجاد 7، حضرت زینب 3 و دیگر زنان و کودکان دانست؛ چرا که این سخنرانیهای کوبنده و افشاگرانه، از زلال معرفت و بینش آنان سرچشمه می‌گرفت؛ از اینرو، گام مؤثری در پاسداشت قیام و پیشبرد اهداف آن به شمار می‌رود و به عنوان مکملی در به ثمر رسیدن اهداف قیام، قلمداد می‌شود.

در مجلس یزید، آنجا که خطبه‌های روشن‌گرانه امام سجاد 7 و حضرت زینب 3 می‌رفت تا پرده از چهره منحوس یزید بردارد و بنیان حاکمیت فاسد او را فرو پاشد، یزید عصبانی شده، ضمن مشورت با حاضران، تصمیم به قتل امام سجاد 7 و حضرت زینب 3 می‌گیرد؛ اما با کمی دقت در این تصمیم، این کار را ضامن رسوایی خود یافته، از کشتن آنان صرف نظر می‌کند.<sup>۲</sup> او دچار اشتباهی بزرگ شده بود و می‌پنداشت که اگر امام سجاد 7 و حضرت زینب 3 را به قتل برساند، ندای حق طلبانه عاشوراییان خاموش خواهد شد؛ اما هرگز نمی‌پنداشت که کودکان آنان نیز زلال معرفت را از سرچشمه آن نوشیده‌اند و همان‌سان که پدرانشان بزرگ‌ترین آموزگاران بشر هستند، آنان نیز برترین شاگردان این مکتب می‌باشند.

وقتی یزید به واسطه مشورت با حاضران و مشاوران خود تصمیم به کشتن امام سجاد 7 و حضرت زینب 3 گرفت؛ اما پس از اندیشیدن بیش‌تر در عواقب و پیامدهای آن، از قتل آنان صرف نظر کرد، امام باقر 7 که حدود چهار سال داشت، به سخن آمد و با چند جمله، آتش عصبانیتی را که پدرش امام سجاد 7 در جان یزید افکنده بود، شعله‌ورتر ساخت؛ به‌گونه‌ای که زخم التیام نیافته یزید از تندی کلام آتشین امام سجاد 7، دوباره سر باز کرد.

امام باقر 7 فرمود: «مشاوران تو بر خلاف مشاوران فرعون نظر دادند؛ زیرا آنان در مقام مشورت با فرعون درباره موسی و هارون گفتند: «أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ»؛<sup>۳</sup>

۱. اعیان الشیعة، السید محسن الامین العاملی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی‌تا، ج 1، ص 608.

۲. رک: منتهی الآمال، قم، انتشارات هجرت، چاپ چهارم، ج 1، ص 797.

۳. اعراف/ 111.

«به او [موسی] و برادرش مهلت بده و گردآورندگان (جادوگران) را به شهرها بفرست.» اما مشاوران تو نظر به قتل ما دادند که البته بی علت هم نیست.»  
 یزید با چشمانی گرد شده از شگفتی معرفتی چنین در يك كودك پرسید: علت آن چیست؟  
 امام باقر<sup>7</sup> فرمود: «آنان فرزندانى پاك و حلال بودند و از درك كافى برخوردار؛ اما مشاوران تو نه آن درك را دارند و نه فرزندان حلالی هستند؛ زیرا پیامبران و فرزندان آنها را فقط ناپاکان می‌کشند.»  
 یزید با شنیدن این سخن کوتاه و رسا، آبروی خود را از دست رفته یافت و به ناچار سکوت کرد.<sup>۱</sup>

### نماد ظلم‌ستیزی

یزید، گرچه به سختی تلاش می‌کرد تا با بکارگیری ترفندی، برای يك بار هم که شده، اسیران کربلا را مغلوب خود سازد؛ اما هر بار به گونه‌ای غیرقابل پیش‌بینی ناکام می‌ماند. او اهل بیت (ع) را خارجی خواند و دستور داد شهر را آذین بندند تا آنان را تحقیر کند، ولی با این وجود شکست خورد؛ زیرا اسیران را در ارتباط مستقیم با مردم قرار داد و امام سجاد<sup>7</sup> و حضرت زینب<sup>3</sup> را میان مردم فرستاد؛ در نتیجه، آنان خود را معرفی کردند و گفتند که خاندان پیامبرند و در قرآن آیاتی در شأن آنان وجود دارد.<sup>۲</sup> به حربه افتخار متوسل شد و به سان سرداران پیروز، اسیران را در مجلس شراب و قمار و عیاشی فرا خواند و با بزرگی و تکبر با آنان سخن گفت؛ اما باز هم شکست خورد؛ زیرا هرچه می‌گفت، پاسخ از آیات قرآن می‌شنید و پیش سفیر روم رسوا گردید و به ناچار دستور به قتل سفیر داد.<sup>۳</sup>

با خود گفت: در مجلس که نشد، بهتر است بر مردم فخر فروشی کنم؛ بنابراین، سر بریده امام را بر بالای کاخ خود نصب کرد؛ ولی بار دیگر طعم تلخ شکست در کامش ریخته شد. همسرش هند هنگامی که دانست سر مولایش حسین<sup>7</sup> است که بر بالای کاخ نورافشانی می‌کند، با موی پریشان به داخل کاخ دوید و یزید را برآشفته ساخت. یزید عبا از دوش خود برداشت و بر سر زنش انداخت.<sup>۴</sup> گفت: از در منطق و گفتگو وارد شوم؛ نتیجه تغییری نکرد. دستور داد امام سجاد (ع) بالای منبر برود و برای مردم صحبت کند. دید خود، زمینه رسوایی خویش را فراهم آورده و الآن است که سخنان شیوا و رسای امام، همگان را بیدار نماید. به ناچار دستور داد مؤذن اذانی دروغین بگوید تا امام مجبور شود سخن خود را قطع نماید.<sup>۵</sup> همه تیرهایش به سنگ می‌خورد؛ مدام شکست، پشت شکست. این بار تصمیم گرفت تا گناه قتل شهدای کربلا را به گردن دیگران بیندازد و این گونه دست به عوام‌فریبی بزند. او گناه قتل امام (ع) و یارانش را به گردن عبید الله انداخت و اذعان داشت که آنان خودسرانه دست به چنین جنایاتی زده‌اند و او تنها دستور به ستاندن بیعت از امام داده؛<sup>۶</sup> اما وی انتشار این خبر را هم موجب از بین رفتن شکوه و اقتدار خود می‌دید.

پس چه باید می‌کرد؟ بهتر دید از راه مسالمت‌آمیز وارد شود و با اظهار دوستی و همدردی وانمود کند که نمی‌خواهد به اشتباهات گذشته دامن بزند و بهتر است که هر دو طرف، گذشته‌ها را فراموش کنند. او که فکر می‌کرد راه حلی بکر و مؤثر به ذهنش آمده، تصمیم به

۱. ر.ك: اثبات الوصية، مسعودی، ص 319؛ منتهی‌الآمال، ص 798.

۲. ر.ك: بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، 1403 هـ. ق، ج 45، ص 129.

۳. ر.ك: همان، ج 45، ص 141.

۴. ر.ك: همان، ج 45، ص 140؛ مقتل الحسين<sup>7</sup>، خوارزمی، قم، مکتبه مفید، بی‌تا، ج 2، ص 74.

۵. ر.ك: مقاتل الطالبیین، ابو الفرج الاصفهانی، نجف، مطبعة الحیدریة، چاپ سوم، 1965 م، ص 121.

۶. ر.ك: منتهی‌الآمال، ج 1، ص 814.



عوض کردن فضا و ایجاد فضایی عاری از تشنج گرفت؛ بنابراین ن، پسرش خالد را فرا خواند؛ سپس به یکی از کودکان، یعنی عمرو بن الحسن 7، فرزند امام مجتبی 7 رو کرد و با لبخندی مرموز به او گفت: «با پسر من کشتی می‌گیری؟» آن فوزند خردسال امام حسن 7 که خاطره شهادت برادران، عمو و دیگر اعضای خانواده اش را هرگز از یاد نبرده بود، با بغضی سنگین در گلو، کوبنده پاسخ داد:

«لَا وَلَكِنْ أَعْطَيْتَنِي سِكِّينًا وَأَعْطَيْتَنِي سِكِّينًا ثُمَّ أَقَاتِلُهُ؛ نه! [چرا کشتی بگیریم؟] بهتر است خنجری به من و خنجری نیز به او بدهی تا با هم بجنگیم.»

یزید از این پاسخ قاطعانه یکه خورد و زیر لب غرید:

شِنْشِنَةَ اَعْرُفُهَا مِنْ اُخْزَمِ  
هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةَ اِلَّا الْحَيَّةَ<sup>۱</sup>

«این خوی و عادتی است که از اخزم آن را سراغ دارم. آیا مار جز مار می‌زاید؟» آری، این بار نیز سیاستهای عوام‌فریبانه و مغرورانه یزید با شکست روبرو گردید و ظلم‌ستیزی فرزندی از خاندان اهل بیت عصمت (ع)، او را در دستیابی به اغراض پلیدش ناکام گذاشت.

نماد ایستادگی و جان‌فشانی

خوش‌رنگ‌ترین نگار عاشورا، ایستادگی و جان‌فشانی عاشوراییان است که از ساعتی که صدای زنگ شتران از مدینه بلند شد، در پرده حماسه آنان ظاهر گردید و از آغاز سفر بر سرلوحه قلب‌شان نقش بست. امام حسین 7 به آنان می‌فرمود: «صَبْرًا يَا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ اِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ اِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ؛<sup>۲</sup> ای بزرگ‌زادگان! پایداری کنید که مرگ تنها پلی است که شما را از رنج و سختی به گستره بهشت و جاودانگی نعمتها رهنمون می‌شود.»

عاشوراییان دریافته بودند که ایستادگی و پایداری است که آنان را جاودانه می‌کند. این‌گونه است که در پرده عاشورا، هر يك رنگی از چشم نوازترین پای‌مردیها را در نقش می‌آورند و سهمگین‌ترین تازیانه‌های نیستی را بر سینه فکار خویش می‌خرند و هر آن، برافروخته‌تر می‌شوند، تا به هستی چنگ زنند. تشنگی، بی‌تابشان نمی‌کند؛ زخم شمشیر و نیزه‌ها، به زمین‌شان در نمی‌اندازد؛ سوگ عزیزان، به فریادشان نمی‌آورد و سنگ‌دلی دشمن و تنهایی در بیابان، غبار از حقد و حقارت بر سیمای‌شان نمی‌نشانند. آمده‌اند که فنا شوند تا به بقا برسند که:

«کربلا آمیزه کرب است و بلا. و بلا، افق طلعت شمس اشتیاق است؛ و آن تشنگی که کربلاییان کُشیده‌اند، تشنگی راز است و اگر کربلاییان تا اوج آن تشنگی - که می‌دانی - نرسند، چگونه جان‌شان سرچشمه رحیق مختوم بهشت شود؟ آن شراب طهور که شنیده‌ای بهشتیان را می‌خورانند، میکده‌اش کربلاست و خراباتیانش این مستان‌اند که این چنین بی‌سر و دست و پا افتاده‌اند. آن شراب طهور را که شنیده‌ای، تنها تشنگان راز را می‌نوشانند و ساقی‌اش حسین 7 است. حسین 7 از دست یار می‌نوشد و ما از دست او.»<sup>۳</sup>

۱. ر. ک: اعیان الشیعة، سید محسن امین، بیروت، دار التعارف، 1406 هـ. ق، ج 1، ص 612؛ لواعج الاشجان، سید محسن امین، قم، مکتبه بصیرتی، بی‌تا، ص 238؛ قمقام زخار، فرهاد میرزا، تهران، کتابفروشی اسلامیة، بی‌تا، ص 578؛ اخبار الطوال، احمد بن داود الدینوری، مصر، مطبعة السعادة، 1330 هـ. ق، ص 386؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 353؛ اللهوف، ص 224.

۲. نفس المهموم، ص 153.

۳. فتح خون، مرتضی آوینی، تهران، انتشارات روایت فتح، 1376 هـ. ش، ص 56.

می‌جنگیدند و می‌سرودند:  
صَبْرًا عَلَيَّ وَالْأَسْيَافِ وَالْأَسِنَّةِ  
صَبْرًا عَلَيْهَا لِدُخُولِ الْجَنَّةِ<sup>۱</sup>

«صبر بر ضربه شمشیرها و نیزه‌ها می‌کنم، تا با آن وارد بهشت شوم.»  
این ویژه آنانی بود که جنگیدند و صبر بر ضربه شمشیر را زبان جان فشانی و ایستادگی خود کردند؛ اما ایستادگی و جان‌فشانی، در پایمردی شمشیر به دستان عاشق خلاصه نمی‌شد. گروهی دیگر نیز بودند که وسعت سینه و صبر جگرسوز را ترجمان عشق خود کردند و بردبارانه ایستادند و ظرف وجود خود را از شکیبایی پر نمودند و آن‌گاه که ظرف وجودشان لبریز از شکیبایی و بردباری شد، فنا یافتند و به بقا دست یازیدند.  
شمشیر، برنده است و سنخیتی با گوشت و پوست آدمی ندارد. می‌درد و پاره می‌کند؛ اما ضربه‌های دیگری هم هست که از ضربه شمشیر کم‌تر نیست؛ آنان که ضربه‌های دردناک «ضجر دیدن و دم برنیاوردن» را به جان خریدند و در سکوت و صبر، معنا شدند.  
ضربات دیگری همچون ضربه شمشیر هم هست و آن، فراق دیدن و آه نکشیدن است؛ پرپر شدن عزیزان را دیدن و کمر خم نکردن است؛ ناسزا شنیدن و پاسخ نگفتن است؛ تهمت خوردن و تسلیم نشدن است؛ خارجی خوانده شده و قرآن خواندن است؛ سر دلبر بر نی دیدن و استوار ایستادن است؛ چوب بر لب و دندان معشوق دیدن و زاری نکردن است؛ سر بریده در تشت طلا و گلایه نکردن است؛ سر دلدار، خاکستری دیدن و بغض فرو خوردن است و در نهایت (ع) سر بریده پدر در آغوش گرفتن و خنده دیدار کردن است.  
اینها همه، ضربات تازیانه روزگار غربت، بر بدن معصوم و نازک‌تر از گل دخترکی خردسال است. بدنی که هر کبودی‌اش، خاطره‌ای از داغی جگرسوز دارد و سند گویایی است بر عشقی عالم‌افروز. کتابی که تازیانه بر آن مشق نوشته بود و خار مگیلان، پاورقی‌اش زده بود؛ کتابی که کتاب سال، نه! کتاب قرن، نه! کتاب تاریخ شده بود؛ کتابی برگزیده در ایستادگی و جان‌فشانی؛ کتابی به وسعت عاشورا!

نماد صبر بر مصیبت

امام حسین 3 در منزلگاه دَرود به سر می‌برد که دید مردی از جانب عراق می‌آید؛ اما او با دیدن کاروان امام حسین 3 راه خود را کج کرد تا امام او را نبیند. امام توقف نمود و به عبد الله بن سلیم و مذری بن مشعل که هر دو کوفی بودند فرمود تا نزد او بروند و از او در مورد رویدادهای کوفه بپرسند. آن دو به سوی آن مرد تاختند و به او رسیدند و سلام کردند. از او پرسیدند نامش چیست و از کدام قبیله است؟ مرد کوفی پاسخ داد: نامش بکیر بن ثعبه و از قبیله اسد است. آن دو گفتند: «ما نیز از قبیله اسد هستیم.» سپس به او گفتند: «از رویدادهای شهری که از آن بیرون می‌آیی (کوفه) به ما خبر ده!» مرد کوفی گفت: «در کوفه بودم که دیدم مسلم بن عقیل (ع) و هانی بن عروه را کشته‌اند و آنها را با پای‌شان در کوچه و بازار می‌کشند.» مرد کوفی خداحافظی کرد و رفت و آن دو رفتند تا در منزلگاه ثعلبیه به امام رسیدند.  
خدمت امام رسیدند و سلام کردند. امام سلام‌شان را پاسخ گفت. گفتند: «خداوند شما را رحمت کند! خبری داریم، آن را آشکارا بگوییم یا پنهانی؟» امام نگاهی به یاران خود کرد و فرمود: «در بین ما رازی نیست [و همگی محرم راز هم هستیم.]» آنان گفتند: «آن سوار را که دیدیم، از قبیله ما و مردی راستگو بود. او به ما خبر داد: مسلم بن عقیل (ع) را کشته‌اند و بدنش را در کوچه و بازار بر زمین کشیده‌اند.» امام سرش را پایین انداخت و چند بار کلمه استرجاع را بر زبان جاری ساخت.

۱. مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی شهر آشوب، قم، انتشارات علامه، بی‌تا، ج 4، ص 101.

آن دو گفتند: «شما را به خدا سوگند می‌دهیم که جان خود و خاندان خود را به خطر نیندازید و از همین جا بازگردید که در کوفه هیچ یار و یآوری ندارید! ما [حتی] می‌ترسیم آنان بر ضد شما باشند.»<sup>۱</sup>

در برخی منابع تاریخ نقل شده که این دو نفر فرستادگان عمر سعد و محمد بن اشعث بودند که به مسلم 7 قول داده بودند که کسی را نزد امام حسین 7 نفرستند و از آمدن امام به کوفه جلوگیری کنند. این مزایع تصریح کرده‌اند که آنان حتی نامه‌ای مبنی بر توضیح وقایع اخیر کوفه نیز از عمر سعد و ابن اشعث در دست داشتند و مأموریت یافته بودند که آن نامه را هم به امام برسانند.<sup>۲</sup>

اما این موضوع از شخصیت‌های دست‌نشانده و مزدوری چون عمر سعد و محمد بن اشعث بسیار دور به نظر می‌رسد. افزون بر این، این وصیت در حضور عبید الله انجام پذیرفت و عمر سعد از ترس بدنام شدن خود نزد عبید الله، حتی راز مسلم 7 را فاش نمود.

امام با شنیدن خبر شهادت پسر عموی باوفای خود مسلم بن عقیل (ع)، ابتدا برادران مسلم (ع) را فرا خواند و به آنان فرمود که خاندان عقیل با شهادت مسلم (ع) دین خود را نسبت به امام خویش ادا کردند و از آنان خواست که باز گردند؛ اما برادران مسلم با چشمانی اشک‌بار عرض کردند: «به خدا سوگند که هرگز باز نمی‌گردیم تا اینکه یا انتقام خویش را بستانیم و یا در راه تو به شهادت برسیم!» امام نگاهی مهربان به آنان نمود و فرمود: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ؛ پس از اینان دیگر در زندگی لطفی نیست.» و همگان دانستند امام قصد بازگشتن ندارد و سر رفتن به کوفه و ادامه قیام خود دارد.<sup>۳</sup>

آن‌گاه امام، دختر مسلم (ع) را که خواهرزاده ایشان بود و یازده یا سیزده سال بیش تر نداشت، فرا خواند و او را مورد تغد و مهربانی قرار داد تا غم از دست دادن پدرش را بر او هموار سازد و موجب تسلی خاطر او گردد.

در ابتدا دختر مسلم (ع) که از جریان اطلاع نداشت، از امام پرسید: «ای فرزند رسول خدا! با من به گونه کسانی که داغ سنگینی دیده‌اند رفتار می‌کنی، آیا پدر مرا شهید کرده‌اند؟» امام به او فرمود: «يَا بُنَيَّةُ لَا تَحْزَنِي فَلَيْنُ أَصِيبَ أَبُوكَ فَأَنَا أَبُوكَ وَبَنَاتِي أَخَوَاتُكَ؛ دخترم! غمگین مباش. حال که پدرت کشته شده، من به جای پدرت و دخترانم خواهران تو خواهند بود.»

دختر مسلم (ع) به شدت گریست و فرزندان مسلم (ع) نیز در غم جانکاه شهادت پدر بزرگوارشان به سوگواری بر او پرداختند؛ اما پا از دایره حق بیرون نگذاشتند و در این مصیبت بی‌تابی نمودند.<sup>۴</sup>

۱. ر. ك: الاخبار الطوال، ص 246؛ تاريخ الطبري، ج 5، ص 397؛ عبرات المصطفين، محمدباقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلاميه، چاپ اول، 1415 هـ. ق، ج 1، ص 382؛ الارشاد، ج 2، ص 75؛ بحار الانوار، ج 44، ص 372؛ مقتل الحسين للخوارزمي، ج 1، ص 215.

۲. ر. ك: الاخبار الطوال، ص 247؛ تاريخ الاسلام، شمس الدين محمد بن احمد الذهبي، قاهره، منشورات مكتبة القدس، 1368 هـ. ق، ج 2، ص 269.

۳. ر. ك: الارشاد، ج 2، ص 76؛ تاريخ الطبري، ج 5، ص 398؛ عبرات المصطفين، ج 1، ص 383؛ الاخبار الطوال، ص 295؛ البداية والنهاية، ج 8، ص 196؛ بحار الانوار، ج 44، ص 373؛ اعلام الوری، فضل بن الحسن الطبرسي، نجف، مطبعة الحيدرية، چاپ سوم، 1390 هـ. ق، ص 231.

۴. ر. ك: معالی السبطين، ملا محمد مهدي مازندرانی، تهران، كتابفروشی اسلاميه، بی تا، ج 1، ص 226؛ محمدتقی سپهر، ناسخ التواريخ، تهران، كتابفروشی اسلاميه، چاپ سوم، 1368 هـ. ش، ج 2، ص 145.

## رجزهاي برادران امام حسين(ع) در روز عاشورا قدرت الله عفتي

مقدمه

عربها به لرزش پاي شتر، هنگام برخاستن از زمين و همچنين به صداي رعد که پشت سر هم و پيوسته باشد، رجز مي گویند. در علم عروض، شعر رجز بر وزنهای شش، هشت و يا چهار بار مستفعلين است.

شعرهاي ميدان جنگ؛ اضطراب، تقارن و شکستگی حروف دارد؛ به همین دلیل، عربها به اين نوع از شعر، رجز گفته اند.<sup>۱</sup>

اعراب در ميدانهای جنگ، رجز مي خواندند تا با بر شمردن شجاعت و افتخارات خود و يا شرافت و افتخارات خانواده شان، مبارز و هماوردي در شأن و منزلت خود را به ميدان بطلبند. مسلمانان صدر اسلام بر همین اساس در ميدانهای جنگ، شعري در قالب رجز مي خواندند تا خودشان را معرفي و اعتقادات خود را در قالب آن بيان کنند. بر همین اساس در روز عاشورا برخي از ياران امام حسين(ع)، در قالب ادبيات شعري رجز، اعتقادات، اندیشه، هدف و هويت خود را معرفي مي کردند.

آنان در آن کوران مصيبت و بلا از چهار جانب، بلکه از شش جانب محاصره شده بودند: چهار طرف، دشمن سفاک، از بالاي سر آفتاب فروزان، از زمين ريگهای گرم و سوزان، و از درون، گرسنگي که شکم را به پشت چسبانیده بود و از همه بدتر تشنگي که کام را شکافته، جگر را مي سوزاند و چشم را کم فروغ مي ساخت. در آن شرايط اين گونه انديشيدن و سرودن، نشان از اعتقاد راسخ، عميق، دقيق و قوي سراينده و خواننده آن دارد.

در اين چند صفحه سعي کردیم تا گوشه اي از رجزهاي نوراني ده تن از فرزندان اميرمؤمنان، علي(ع) را به عاشقان کربلا تقديم کنيم تا از دعاي خيرشان بهره مند بشويم.

رجزهاي حضرت عباس(ع)

«السلام علي العباس بن اميرالمؤمنين، المواسي اخاه بنفسه؛<sup>۲</sup> سلام بر عباس فرزند

اميرالمؤمنين<sup>۸</sup> که با جانش برادرش را کمک کرد.»

مادر عباس بن علي بن ابيطالب<sup>۳</sup>، ام البنين، دختر حزام بن خالد بن ربيعه بن عامر بن کلاب بن ربيعه بن عامر بن صعصعه است.<sup>۳</sup>

کنيه حضرت عباس(ع) ابوالفضل است. ايشان بزرگ ترين پسر حضرت ام البنين<sup>۳</sup> است.

آن جناب، روز عاشورا جواني 34 ساله، بلندقد، رشيد، چهارشانه و بسيار زيبا بود. وي به

دليل همین زيبايي بسيار، ملقب به قمر بني هاشم بوده است.

امام حسين(ع) در صبح روز عاشورا، وقتي سپاهش را آرايش نظامي داد، پرچم لشکر را به

دست قوي ترين و رشيدترين سربازش، يعني حضرت ابوالفضل(ع) داد و او را جلوي سپاه جاي

داد. به همین دليل، وي ملقب به علمدار شد. او بعد از ظهر عاشورا به امر سيد الشهداء(ع) با

مشک آب وارد ميدان جنگ شد و خود را به شريعه فرات رساند و با مشک پر از آب به سوي

خيمه حرکت کرد تا براي زنان و کودکان آبي آورده باشد. به همین دليل، سقا لقب گرفت.<sup>۴</sup>

امام حسين(ع) در کربلا در يکي از مأموريتها، حضرت عباس(ع) را با 30 سواره نظام و 20

پياده نظام، با 20 مشک آب به شط فرات فرستاد. نافع بن هلال در اين مأموريت، پرچمدار بود و

۱. لسان العرب، ابن منظور، نشر أدب ح - عوزه، چاپ اول، 1405، ج5، ص353 و 342؛ المنجد، لويس معلوف، اسماعيليان، دوم، 1364، ص348؛ الرائد، جبران مسعود، آستان قدس رضوي، مشهد، پنجم، 1386، ص845 و لغت نامه دهخدا، علي اکبر دهخدا، دانشگاه تهران، تهران، دوم از دوره جديد، 1377، ج8، ص11932.

۲. المزار الكبير، محمد ابن المشهدي، بي جا، القيوم، چاپ اول، 1419، ص487.

۳. كتاب السرائر، محمد بن ادريس حلي، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، چاپ دوم، 1410، ج1، ص656.

۴. بحار الانوار، علامه مجلسي، دار احياء التراث، بيروت، چاپ دوم، 1403، ج45، ص40 و 39؛ مقاتل الطالبين، ابي الفرج الاصفهاني، مؤسسة دارالكتاب، قم، چاپ سوم، بي تا، ص56 و منتهي الامال، شيخ عباس قمي، انتشارات علمي، قم، دوم، 1363، ج1، ص462.

جلوي سپاه حرکت مي کرد. هنگامی که به فرات رسیدند، عمرو بن حجاج، فرمانده سپاه عمر بن سعد برای نگهبانی از فرات، جلو آمد و گفت: «کیستید؟ و چه می خواهید؟!» نافع بن هلال، خود را معرفی کرد و گفت: «می خواهیم از آبی بیاشامیم که ما را منع کردید.»

عمرو بن حجاج، او را شناخت و گفت: «بیاشامید، گوارای وجودتان باد!» نافع بن هلال گفت: «تا زمانی که مولایم حسین(ع) و اصحابش تشنه هستند، یک قطره نمی آشامم.» عمرو بن حجاج گفت: «ما را در اینجا گذاشتند تا نگذاریم شما به آب برسید.» و بعد به نیروهای تحت فرمانش، دستور حمله داد، و سربازانش به این گروه هجوم بردند. نافع بن هلال به مشک داران گفت: «آب بردارید»، و آنها مشغول پر کردن مشکها شدند. حضرت عباس(ع) با سواره نظامش، با لشکر عمرو بن حجاج وارد جنگ شد. وی آن قدر با آنها جنگید تا اینکه مشکهای آب، سالم به خیمه ها رسید.<sup>۱</sup>

یکی از وظایف حضرت ابالفضل(ع) در روز عاشورا مانند همه شجاعان زمین کربلا، نجات افرادی بود که لشکر ابن سعد آنها را محاصره می کرد؛ برای نمونه، عمرو بن خالد از دی اسدی صیداوی با غلامش به نام سعد، و جابر بن حارث سلمانی، و مجمع بن عبدالله عامری مشغول عقب زدن لشکر ابن سعد بودند که در محاصره لشکر ابن سعد افتادند. حضرت عباس(ع) حمله کرد و آنها را از محاصره بیرون آورد، و آنها مجروح و خسته به میان اصحاب امام حسین(ع) بازگشتند.<sup>۲</sup>

حضرت ابالفضل(ع) در روز عاشورا چندین بار به میدان جنگ رفت و بازگشت؛ از جمله اینکه پس از شهادت برادرانش (فرزندان امیرمؤمنان(ع)) به میدان جنگ رفت و این رجز را می خواند و می جنگید:

1. أَسْمَرْتُ لِلَّهِ الْأَعَزَّ الْأَعْظَمِ  
وَ بَلِّغْ جُورَ صَادِقًا وَ زَمَزِمِ  
2. وَ ذُو الْحَطِيمِ وَ الْفَنَاءَ الْحَرَامِ  
لَكِحْ ضَرْبًا الْعُومَ جَسَمِي بِلِدْمِ  
3. أَمَامَ ذِي الْفَضْلِ وَ ذِي السُّؤْمِ  
ذَلِكَ حُسَيْنِي ذُو الْفَخَارِ الْأَقْدَمِ<sup>۳</sup>

ترجمه

1. قسم به خداوندی که عزیزترین و عظیم ترین است، قسم به حجر، صداقت و زمزم.  
2. قسم به صاحب حطیم، قسم به فنا، قسم به محرم؛ امروز تنم با خون خضاب می شود.  
3. پیشاپیش کسی که صاحب فضیلت و کرامت است و آن فرد، حسین(ع) صاحب افتخارات و مقدم بر همه است.

۱. مقتل الحسین و مصرع اه ل بیته، ابی مخنف، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ دوم، 1404، ص 98 و 99؛ الاخبار الطوال، ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری، شریف راضی، قم، 1412، ص 255؛ دمع السجوم، ابوالحسن شعرانی، ترجمه نفس المهموم شیخ عباس قمی، کتابفروشی علمیه الاسلامیه، تهران، چاپ اول، 1374، ص 111 و منتهی الآمال، ج 1، ص 442 و 443.

۲. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم، 1408، ج 3، ص 330 و دمع السجوم، ص 146.

۳. الفتوح، احمد بن اعثم الکوفی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1406، ج 5 - 6، ص 125؛ ابصار العین فی انصار الحسین، محمد بن طاهر سماوی، مطبعة الحیدریه، نجف، چاپ اول، 1341، ص 30 و مقتل الحسین، ابی المؤید الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزم، مکتبه المفید، قم، بی تا، ج 2، ص 30، همین رجز را با کمی تفاوت آورده است.

بعد از ظهر عاشورا، همه اصحاب امام حسین (ع) شهید شدند و عطش بر کودکان غالب شد. آن گاه آن حضرت به حضرت عباس (ع) فرمود: «مشک را بردارید و برای کودکان آبی بیاورید.» این در صورتی بود که چهار هزار نفر از شریعه فرات محافظت می کردند و حضرت ابالفضل (ع)، باید تنهای تنها به آب می رسید.

سقای کربلا، با مشکی بر شانه و عَلمی در دست و شمشیری در دستِ دیگر وارد میدان جنگ شد و به سوی فرات حرکت کرد. لشکر عمر بن سعد، منظور وی را فهمیدند و به صورت جمعی و گسترده به ایشان حمله کردند. حضرت عباس (ع) در این هنگام، این رجز را می خواند و می جنگید:

1. أَفَلَيْكُ الْعَوْمَ يَقْلِبُ مَرَّةً نَدِي  
 أَدْبُ عَنْ سَبْطِ الرَّبِيِّ أَحْمَدِي  
 2. أَضْرِبُكُمْ بِاللِّصَّارِمِ الْمَرَّةَ نَدِي  
 حَنْبِي تَحْ يَدُوا عَنْ قَبْلِكَ سَرْبِي  
 3. إِنِّي أَنَا الْعَيْسُ ذُو النُّودِي  
 نَحْلُ عَلَيَّ الطَّاهِرِ الْمَوْيِي

ترجمه

1. امروز با اطمینان کامل، جنگ سنگینی با شما می کنم، و در دفاع از فرزند پیامبر (ص) جانفشانی می کنم.

2. آن قدر با شمشیر هندی بر شما می زنم تا دست از جنگ با مولا و سرورم بردارید.

3. من عباس، صاحب عشق و محبت اهل بیت هستم، فرزند امام علی طاهر و پاکیزه (ع) و تأیید شده خداوندم.

قندوزی حنفی<sup>۲</sup> نوشته است: آن حضرت، زمانی این رجز را می خواند که تیرهای فراوانی به بدنش اصابت کرده بود.

حضرت عباس (ع) با نگهبانهای شریعه فرات جنگید و 80 نفر از آنها را کشت. وی زخمهای زیادی برداشت و تیرهای زیادی بر بدنش اصابت کرد و خون از بدنش می چکید. او با این وضعیت وارد شریعه فرات شد، مشک را پر از آب کرد، کفی از آب برداشت و به لبان خشکیده اش نزدیک کرد؛ ولی چون به یاد تشنگی امام حسین (ع) و اطفالش افتاد، آب را بر روی آب ریخت و از شط فرات بیرون آمد. سپس به سوی خیمه ه ا حرکت کرد تا آب را به خیمه برساند؛ ولی دشمن، مسیر را بسته بود. در آن هنگام، حضرت ابالفضل (ع) این رجز را می خواند و می جنگید و به پیش می رفت:

1. كَيْنَ نَفْسٍ مِنْ بَعْدِ الْحَسِيِّ هُ وَبِي  
 وَ بَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَقْوِي  
 2. هَذَا الْحَسِيُّ وَارِدُ الْمَرْبُونِ  
 وَ تَشْرَبُ بَيْنَ بِلَدِ الْمَرْعِينِ  
 3. هَ هَيَّاتَ مَا هَذَا فَعَالٌ دِيرِي  
 وَ لَا فَعَالٌ صَادِقِ الْعَقِينِ<sup>۳</sup>

۱. مقتل الحسين و مصرع اهل بیت، ص 90.

۲. منابع المودة، سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، دار الاسوه للطباعة و النشر، قم، چاپ دوم، 1422، ج 3، ص 90.

۳. مقتل الحسين و مصرع اهل بیت ه، ص 91. همین رجز را با کمی تفاوت، مقتل الحسين أو حدیث کربلا، عبدالرزاق الموسوی المقرّم، منشورات مکتبه بصیرتی، قم، چاپ پنجم، 1394، ص 336 و بحارالانوار ج 45، ص 41 آورده اند.

ترجمه

1. ای نفس! زندگی پس از امام حسین(ع) چه معنایی دارد؟! بعد از او زنده نباشی که زندگی را ببینی.
  2. این امام حسین(ع) است که در مشکلات افتاده است؛ تو می خواهی آب خنک و گوارا را بیاشامی؟!
  3. این کار در آداب و فرهنگ من هرگز وجود ندارد. این عمل از فرد صادق حقیقی به دور است.
- لشکر ابن سعد اطرافش را گرفتند و تیر بارانش کردند؛ به گونه ای که تیرهای بسیاری بر بدنش بود. حضرت، این رجز را می خواند و می جنگید تا آب را به خیمه ها برساند:

1. لَا أَرَهُ بُ الْمَوْتِ إِذَا الْمَوْتُ رَقَلَ  
خَبِّي أَوَارِي فِي الْمَرْصَلِيَّتِ لَقِي  
2. نَفْسِي لِنَفْسِ الْمَرْصَلِيَّتِ الطُّهْرِ وَقَلَّ  
إِيَّيَّ أَنَا أَلْعَلِّسُ أَعْدُو بِالسَّرِقِ  
3. وَ لَا أَخَافُ الشَّرَّ هُمَ الْمَرْصَلِيُّ<sup>1</sup>

ترجمه

1. زمانی که مرگ فرا گیر شده و از سر و کله آدم بالا می رود، من از مرگ فرار نمی کنم تا اینکه با مرگ روبرو شوم و آن را بپوشم.
  2. جانم به فدای جان پیامبر پاک(ص) (یعنی امام حسین(ع)) باد که در خطر واقع شده است. من عباس هستم که پیمان سقایی بسته ام.
  3. در روزی که نیکی و زشتی با هم ملاقات می کنند و درگیر می شوند، من از سختی و بدها نمی ترسم و با آن روبه رو می شوم.
- ابو مخنف<sup>2</sup> می نویسد: «وقتی حضرت عباس(ع) از شریعه فرات بیرون آمده لشکر ابن سعد، راه را بر او بستند، وی بر لشکر ابن سعد حمله کرد و آنها از ترس فرار می کردند و آن بزرگوار در این زمان، این رجز را می خوانده است.
- آن حضرت می جنگید و راهش را به سوی خیمه ها باز می کرد. دشمن از هر سوی برایش تیر می انداخت، بر بدنش تیرهای فراوانی بود؛ ولی هیچ نان می جنگید، تا اینکه زید بن ورقا با کمک حکیم بن طفیل و دیگران از کمین بیرون آمدند و ناگاه شمشیری بر دست راست وی زد که دست راستش قطع شد، حضرتش فوری شمشیر را با دست چپ گرفت، می جنگید و به سوی خیمه می رفت تا آب را به اطفال برساند؛ آن هنگام بود که این رجز را می خواند و می جنگید:

1. وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمُو كَيْبَرِي  
إِيَّيَّ أَحَ امْرِي أَبَدًا عَن دِيِّي  
2. وَ عَن إِمَامِ صَادِقِ الْعَقِيْنِ

1. مقتل الحسين أو حديث كربلاء، ص 336 و 337؛ عوالم المعلوم، شيخ عبدالله بحراني اصفهاني، مدرسه المهدي، قم، چاپ اول، 1407، ج 17، ص 273؛ مناقب آل أبي طالب، أبي جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب السروي المازندراني، ذوالقربي، بي جا، چاپ اول، 1421، ج 4، ص 117؛ و همچنین بحار الانوار، ج 45، ص 40؛ منتهي الآمال، ج 1، ص 463؛ دمع السجوم، ص 177 و ابصار العين في انصار الحسين، ص 30 همین رجز را با کمی تفاوت آورده است.

2. مقتل الحسين و مصرع اهل بيته، ص 91. همین رجز را با کمی تفاوت، ينابيع المودة، ج 3، ص 67 آورده است.

## نَجَلِ الرَّبِّيَّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ<sup>۱</sup>

ترجمه

1. به خدا قسم! گرچه دست راستم را قطع کردید، من همیشه و در هر حال از دینم حمایت می‌کنم.

2. و از امام صادق و برحق، و پسر پیامبر طاهر و امین (ص) حمایت می‌کنم. حضرت ابوالفضل (ع) با دست چپ می‌جنگید و به پیش می‌رفت؛ در حالی که دست راستش را نداشت و خون زیادی از ایشان رفته بود. در این هنگام، حاکم بن طائی با همدستی عبدالله بن شیبانی و نوفل الازرق از کمین بیرون آمد و ضربه‌ای را بر دست چپش زد و آن را قطع کرد. با وجود این، علمدار کربلا (ع) به سوی دشمن حمله می‌کرد تا راه را به سوی خیمه‌ها باز کند و آب را به خیمه برساند. آن جناب در این زمان، این رجز را می‌خواند:

1. لِيَنْفَسُ لَا يَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ  
وَ أَبْشِرِي بَوَحْمَةِ الْجَبَلِ
2. مَعَ الرَّبِّيِّ السَّيِّدِ الْمَخْتَارِ  
قَدْ قَطَعُوا بَيْعَكُمْ مَسَارِي
3. فَلَوْلَهُمْ كَرَبِ حَرِّ الرَّبِّ<sup>۲</sup>

ترجمه

1. ای نفس! از کفار نترس، تو را به رحمت خداوند جبار بشارت می‌دهم.  
2. و در بهشت، به هم جواری با پیامبر (ص) که آقا و برگزیده است، بشارت می‌دهم. اینها با سرکشی و طغیان [در دین] دست چپم را قطع کرده‌اند.  
3. خداوندا! اینها را به آتش سوزان جهنم داخل کن.

این رجز و این استقامت در میدان جنگ، به این آیه شریفه اشاره دارد: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»<sup>۳</sup> «آنهايي که گفتند: خداوند یکتا پروردگار ما است و [بر ایمان خود] پایدار ماندند، فرشتگان بر آنها نازل می‌شوند و مژده می‌دهند که دیگر هیچ ترس و اندوهی نداشته باشید، شما را به همان بهشتی بشارت می‌دهیم که خداوند وعده داده شده بودید.»

عمر بن سعد در این هنگام فریاد زد و گفت: «مشک را هدف قرار دهید، اگر آب به خیمه برسد و حسین، آب بیاشامد، يك نفر از شما زنده نخواهد ماند. آن گاه فودی مشک را با تیر زد و آبش بر زمین ریخت. سپس تیری دیگر بر سینه ابوالفضل (ع) نشست که رمق را از حضرت گرفت. لشکر ابن سعد، آن حضرت را محاصره کردند و هر کسی ضربه‌ای می‌زد، در این بین یکی عمود آهنین بر سر آن جناب زد و ایشان از اسب افتاد و صدا زد: «یا ابا عبدالله عليك مني السلام.» امام حسین (ع) خود را به ایشان رساند، سرش را بر دامن گرفت، گریه کرد و فرمود: «الآن لئرم شکست و چاره و تدبیرم گسسته شد.»<sup>۴</sup>

۱. مقتل الحسين و مصرع اهل بيته، ص 337؛ عوالم العلوم، ج 17، ص 283؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 117؛ بحار الانوار، ج 45، ص 40. همین رجز را با کمی تفاوت، ابصار العين في انصار الحسين، ص 31؛ ينابيع المودة، ج 3، ص 68 و نور العين في مشهد الحسين (ع)، ابی اسحاق اسفرايني، المنار، تونس، بی‌تا، ص 42 آورده‌اند.

۲. بحار الانوار، ج 45، ص 40 و 41؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 117؛ عوالم العلوم، ج 17، ص 284؛ دمع السجوم، ص 177. همین رجز را با کمی تفاوت، مقتل الحسين و مصرع اهل بيته، ص 12 و 13؛ ينابيع المودة، ج 3، ص 68 و نور العين في مشهد الحسين (ع)، ص 42 آورده‌اند.

۳. فصلت/30.

۴. مقتل الحسين و مصرع اهل بيته، ص 91 و 93 و منتهي الآمال، ج 1، ص 464.



عبدالله بن علي ابي طالب (ع)  
 «السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُبْلَى الْبَلَاءِ وَ الْمُنَادِي بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءِ  
 الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَ مُذِيرًا؛ سلام بر عبدالله بن اميرالمؤمنين كه مورد ابتلاء قرار گرفت و كسي كه  
 در عرصه كربلا، منادي ولايت بود و از ناحيه جلوي بدن و پشتش مضروب [و مجروح] گشت.»<sup>۱</sup>  
 مادر عبدالله بن علي بن ابي طالب (ع)، ام البنين است.<sup>۲</sup>  
 او در كربلا 25 ساله بود و فرزندي نداشت.<sup>۳</sup> علماي بزرگي مانند: شيخ مفيد،<sup>۴</sup> طبرسي،<sup>۵</sup>  
 ابن اثير،<sup>۶</sup> ابن طقطقي<sup>۷</sup> و ابن حبان<sup>۸</sup> نوشته اند كه وي در كربلا بود و آنجا به شهادت رسيد.  
 حضرت عباس (ع) روز عاشورا به برادرش عبدالله فرمود: «به ميدان جنگ برو تا رزمت را  
 ببينم.»<sup>۹</sup> او به ميدان جنگ رفت و اين رجز را مي خواند:

1. أَنَا ابْنُ ذِي الرَّحْمَةِ وَالْأَفْضَالِ  
 ذَاكَ عَ لَيْكَ الْحَيُّ ذُو الْفَعَالِ  
 2. سَيِّدِي رَسُولِ اللَّهِ ذُو الرِّئَالِ  
 فِي لَيْلٍ قَوْمٍ ظَاهِرُ الْآلَةِ وَالِ

ترجمه

1. من پسر فردي دلي و بخشنده هستم، و آن فرد، امام علي (ع) داراي بهترين نيكيها است.  
 2. او شمشير پيامبر (ص) است كه انتقام مي گيرد؛ و هيبتش بر تمام اقوام آشكار شده  
 است.

وي جنگ سنگيني كرد و عده اي را از پيش روي امام حسين (ع) برداشت تا اينكه لشكر ابن  
 سعد او را احاطه كردند، و با او مي جنگيدند، در اين زمان هاني بن ثبث حضرمي او را به  
 شهادت رساند.<sup>۱۱</sup>

عثمان بن علي بن ابي طالب (ع)

۱. المزار الكبير، ص 488 و بحار الانوار، ج 45، ص 66.
۲. السرائر، ج 1، ص 656 و مقاتل الطالبين، ص 54.
۳. اعلام الوري، امين الاسلام ابي علي الفضل بن حسن طبرسي، مكتبة العلمية الاسلامية، تهران، ص 203؛  
 مقاتل الطالبين، ص 54 و بحار الانوار، ج 45، ص 38.
۴. الارشاد، ج 1، ص 354 و ج 2، ص 125.
۵. اعلام الوري، ص 203.
۶. الكامل، ابن اثير، دار صادر، بيروت 1385ق، ج 4، ص 92.
۷. الاصيلي في انساب الطالبين، صفي الدين محمد بن تاج الدين علي معروف به ابن الطقطقي الحسني،  
 مكتبة آيت الله المرعشي النجفي، قم، چاپ اول، 1418، ص 58.
۸. كتاب الثقات، محمد بن احمد بن حاتم بن حبان التميمي البستي، وزارة المعارف، هند، چاپ اول، 1395، ج 2،  
 ص 309.
۹. بحار الانوار، ج 45، ص 38.
۱۰. عوالم العلوم، ج 17، ص 281؛ مناقب آل ابي طالب، ج 4، ص 116؛ بحار الانوار، ج 45، ص 38 و وسيلة الدارين في  
 ابصار الحسين، سيد ابراهيم موسوي زنجاني، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، چاپ دوم، 1408، ص 257.  
 همين رجز را با كمّي تفاوت، ابصار العين في انصار الحسين، ص 34؛ مقتل الحسين، خوارزمي، ج 2، ص 29؛ دمع  
 السجوم، ص 172 و منتهي الآمال، ج 1، ص 460 آورده اند.
۱۱. عوالم العلوم، ج 17، ص 281 و منتهي الآمال، ج 1، ص 172.

«السلام علي عثمان بن امير المؤمنين.»<sup>۱</sup>

عثمان پسر حضرت علي (ع) و ام البنين 3 است.<sup>۲</sup> وقتي وي متولد شد، پدرش فرمود: «من او را به اسم برادرم عثمان بن مطعون، عثمان ناميدم.» عثمان بن مطعون يکي از صحابه پیامبر (ص) بود.

او 21 ساله بود که همراه برادرش امام حسين (ع) در کربلا حاضر شد.<sup>۳</sup> علمای بزرگی نوشته اند: «عثمان بن علي و ام البنين، با برادرانش در کربلا حاضر بود و به شهادت رسيد.»<sup>۴</sup>

او روز عاشورا به ميدان جنگ رفت؛ در حالي که اين رجز را مي خواند:

1. اَبِي اَنَا عَثْمَانُ ذُو الْمَفَاحِرِ  
شَخِي عَليُّ ذُو الْفَعَالِ الطَّاهِرِ  
2. وَ اَبِي عَمِّ لِلرَّبِّي الطَّاهِرِ  
اَخِي حَسَبِي خَيْرُ الْاَخِي  
3. وَعَدَّ الرَّسُولِ وَالْوَصِيِّ الرَّاصِدِ

ترجمه

1. من عثمان، داراي افتخارات هستم، بزرگ من علي (ع) داراي کارهاي فراوان افتخارآمیزی است.

2. و پسر عموي پیامبر (ص) است؛ برادرم حسين (ع) بهترين بهترينها است.

3. او آقا و سرور بزرگ و کوچک عالم، بعد از پیامبر (ص) و بعد از وصي و ياورش است.

اين رجز به اين روايتهاي پیامبر (ص) اشاره دارد:

1. «أَنَا خَيْرُ الْمُرْسَلِينَ وَ النَّبِيِّينَ [وَ فَاطِمَةُ ابْنَتِي سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ] وَ عَلِيٌّ وَ بَنُوهُ الْأَوْصِيَاءُ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ أَهْلُ بَيْتِي خَيْرُ أَهْلِ بُيُوتَاتِ النَّبِيِّينَ وَ ابْنَاتِي سَيِّدَاتُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛<sup>۶</sup> من بهترين رسولان و انبيا هستم. [دخترم فاطمه بهترين زنان بهشت،] و علي و فرزندان او - که وصي من هستند - بهترين اوصيا، و اهل بيت من، بهترين اهل بيت انبيا و دو فرزندم (حسن و حسين) - سرور جوانان بهشت هستند.»

۱. المزار الكبير، ص 489؛ مصباح الزائر، السيد علي بن موسي بن طاووس، قم، مؤسسة آل البيت، چاپ اول، 1417، ص 239 و بحار الانوار، ج 45، ص 38.

۲. كتاب السرائر، ج 1، ص 656.

۳. عوالم العلوم، ج 17، ص 281؛ مقاتل الطالبين، ص 55 و بحار الانوار، ج 45، ص 37.

۴. الارشاد، ج 1، ص 354 و ج 2، ص 125؛ مروج الذهب و معادن الجوهر، ج 3، علي بن حسين بن علي مسعودي، بي جا، بي تا، ص 71؛ العقد الفريد، احمد بن محمد بن عبدربه اندلسي، مكتبة العصرية، بيروت و صيدا، چاپ دوم، 1420، ج 5، ص 125؛ المنتظم، ابي الفوج عبدالرحمن بن علي بن محمد بن جوزي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، 1415، ج 5، ص 340؛ الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول، 1420، ج 12، ص 264 و الاصيلي في انساب الطالبين، ص 58.

۵. عوالم العلوم، ج 17، ص 280 و 281 و بحار الانوار، ج 45، ص 37 و 38.

همين رجز را با كمی تفاوت، ابصار العين في انصار الحسين، ص 35؛ الفتوح، ج 5 و 6، ص 129؛ مناقب آل ابي طالب، ج 4، ص 116 و مقتل الحسين، خوارزمي، ج 2، ص 29 آورده اند.

۶. كتاب سليم بن قيس هلالی، ابوصادق سليم بن قيس هلالی عامري کوفي، بي جا، بي تا، ص 236.

2. «يَا عَلِيُّ أَنْتَ زَوْجُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ خَلِيفَةُ خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛<sup>1</sup> يا علي! تو شوهر سرور زنان دو عالم، و جانشین بهترین پیامبران هستی و آی علی تو مولای مؤمنین و بعد از من، حجت [خداوند] بر همه مردمی.»

وی جنگ نمایانی کرد تا اینکه خولی بن یزید اصبحی، تیری به پهلویش زد که او را از اسب بر زمین انداخت، و فردی از بنی ابان، وی را به شهادت رساند و سر مبارکش را برید.<sup>2</sup>

جعفر بن علی بن ابی طالب (ع)  
«السَّلَامُ عَلَيَّ جَعْفَرُ بْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.»<sup>3</sup>

جعفر، پسر حضرت علی (ع) و ام البنین<sup>3</sup> بوده است.<sup>2</sup> امیرمؤمنان (ع) به سبب علاقه اش به برادرش جعفر طیار، نام این فرزندش را جعفر گذاشته است.

علامه مجلسی،<sup>4</sup> طبرسی<sup>5</sup> و ابو الفرج اصفهانی،<sup>6</sup> سن جعفر را در عاشورا 19 سال نوشته نوشته اند؛ اما بعید است که این سن دقیق محاسبه شده باشد. در هر صورت علمای بزرگی نوشته اند که وی همراه برادرش امام حسین (ع) در زمین کربلا بود و به شهادت رسید.<sup>7</sup> جعفر در روز عاشورا بعد از شهادت برادرش عثمان، در میدان جنگ این رجز را می خواند:

1. إِبْنِي أَنَا جَعْفَرُ دُوَالْمَرْعَالِي  
إِبْنُ عَلِيِّ الْحَيِّ دُوَالرَّوَالِ  
2. حَسَبِي بِعَمِّي شَرَفًا وَ خَالِي  
أَحْمِي حَسَبًا ذِي الرَّيَّةِ الْفَضَالِ<sup>8</sup>

ترجمه:

1. من جعفر، دارای [شرافت و] بزرگواری هستم، فرزند امام علی (ع) هستم که بهترین و بخشنده ترین مردم است.
2. شرافت و افتخارم عموم جعفر طیار و دایی ام (خاندان مادری ام یعنی کلابیه، قبیله بنی کلاب) برایم بس است، من از حسین (ع)، این جوانمرد با فضیلت دفاع می کنم. این رجز به این روایت اشاره دارد:

1. کنز الفوائد، ابن الفتح محمد بن علی الكراچكي، مكتبة المصطفوي، قم، چاپ دوم، 1401، ص 185 و اليقين في أمرة اميرالمؤمنين علي بن ابی طالب، علي بن موسي بن طاووس الحسين، مؤسسه دار الكتاب، قم، چاپ اول، 1413، ص 237.

2. عوالم العلوم، ج 17، ص 281؛ دمع السجوم، ص 172 و منتهي الآمال، ج 1، ص 461.

3. المزار الكبير، ص 489 و بحار الانوار، ج 45، ص 36.

4. كتاب السرائر، ج 1، ص 656.

5. بحار الانوار، ج 45، ص 38.

6. اعلام الوري، ص 203.

7. مقاتل الطالبين، ص 54.

8. الارشاد، ج 1، ص 354 و ج 2، ص 125؛ الكامل، ج 4، ص 92؛ تاريخ طبري، ج 3، ص 343؛ كتاب الثقات، ج 2، ص 309؛ الاصيلي في انساب الطالبين، ص 58 و مقاتل الطالبين، ص 54.

9. بحار الانوار، ج 45، ص 38 و عوالم العلوم، ج 17، ص 281. همین رجز را با کمی تفاوت منتهي الآمال، ج 1، ص 460؛ مقتل الحسين، خوارزمي، ج 2، ص 29؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 116 و دمع السجوم، ص 172 آورده اند.

«قال سليمان و ابوذر و مقداد: اَنَّ رَجُلًا فَاخَرَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فَخْرُ الْعَرَبِ قَانِيَتْ اَكْرَمَهُمْ اِبْنَ عَمٍّ وَ اَكْرَمَهُمْ نَفْسِيًّا وَ اَكْرَمَهُمْ زَوْجَةً وَ اَكْرَمَهُمْ وَلَدًا وَ اَكْرَمَهُمْ اَخًا وَ اَكْرَمَهُمْ عَمًّا وَ اَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ اَكْتَرَهُمْ عِلْمًا وَ اَقْدَمَهُمْ سِلْمًا، وَ اَشْرَجَ عَهُمْ قَلْبًا وَ اَسْرَحَ اَهُمْ لِقَاءَهُ، وَ اَفْضَلَ اُمِّيَّ فَهْرًا؛ سليمان و ابوذر و مقداد گفتند: مردی بر حضرت علی(ع) فخر کرد، پیامبر(ص) فرمود: [یا علی!] تو فخر عرب هستی؛ کریم ترین عربها از نظر پسر عمویت (پیامبر صلوات الله علیه)، کریم ترین آنان از جهت خودت، و کریم ترین عربها از نظر همسر (فاطمه 3) و کریم ترین عربها از نظر فرزند و کریم ترین عربها از نظر برادر، و کریم ترین آنها از نظر عمو، و بزرگ ترین عربها از جهت حلم [و صبر و بردباری]، و بیش ترین عربها به جهت اعلم بودن، و مقدم ترین آنها در اسلام آوردن، و شجاع ترین آنان از نظر قلب، و بخشنده ترین عربها در بخشش مال، و با فضیلت ترین فرد در امت من هستی.»

جعفر سخت مشغول جنگیدن بود که هانی بن ثابت حضرمی تیری به سویش انداخت که بر چشمش نشست و او را از اسب به زمین انداخت. <sup>۲</sup> سپس هانی بن ثابت بر وی حمله کرد و او را شهید کرد.<sup>۳</sup>

ابوبکر بن علی بن ابی طالب(ع)

«السلام عليك يا ابوبكر بن علي بن ابي طالب و رحمة الله و برکاته.»<sup>۴</sup>

مادر ابوبکر بن علی بن ابی طالب(ع)، لیلی یا ام لیلی دختر مسعود بن خالد بن مالک بن ربیع بن مسلم بن جندل بن نهشل بن دارم بن مالک بن حنظل بن زید مناة بن تمیم است.<sup>۵</sup> علما در نام وی، اختلاف نظر دارند. بعضی نام او را عبدالله<sup>۶</sup> و بعضی محمد اصغر<sup>۷</sup> نوشته اند. اند. در واقع، نام ایشان عبیدالله و کنیه اش ابوبکر است.<sup>۸</sup> همچنین در نام مادر ایشان بین علما اختلاف نظر است. بعضی مادرشان را کنیز می دانند؛<sup>۹</sup> در صورتی که مادر محمد اصغر بن علی(ع) که در کربلا شهید شد، کنیز بوده است. بعضی نام مادرش را امه خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه نوشته اند؛<sup>۱۰</sup> در صورتی که ایشان مادر محمد بن حنفیه یعنی محمداکبر بن علی ابی طالب(ع) است. بعضی نام مادر وی را لیلی دختر مسعود ثقفیه نوشته اند.<sup>۱۱</sup> علت این اشتباه در نام لیلی و نام پدرش مسعود است که تا

۱. مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 18.

۲. عوالم العلوم، ج 17، ص 281 و منتهی الآمال، ج 1، ص 460. نوشته اند که تیر برشقیقه اش نشست و او را از اسب به زمین انداخت.

۳. منتهی الآمال، ج 1، ص 460.

۴. مصباح الزائر، ص 239.

۵. مقاتل الطالبین، ص 56؛ ابصار الحسین فی انصار الحسین، ص 36؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 28؛ بحار الانوار، ج 45، ص 36؛ الفتوح، ج 5 و ج 6، ص 128؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 461 و مقتل الحسین بن علی بن ابی طالب، ص 38.

۶. ابصار الحسین فی انصار الحسین، ص 36، ذریعة النجاة، محمد رفیع بن قهرمان گرمارودی تبریزی، دارال کتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول، 1422، ص 217 و الفتوح، ج 5 و 6، ص 128.

۷. الارشاد، ج 1، ص 354؛ اعلام الوری، ص 203 و ترجمة الامام الحسین، ابن عساکر، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، قم، چاپ دوم، 1414، ص 333 و 334.

۸. بحار الانوار، ج 45، ص 36.

۹. ترجمة الامام الحسین، ص 333 و 334؛ ذریعة النجاة، ص 217.

۱۰. الارشاد، ج 1، ص 355.

۱۱. همان، ص 125.

اینجا با مادر جناب ابوبکر بن علی(ع)، مشترک است؛ ولی باقی افراد در سلسله نسب این دو بانو فرق می کند. ابوبکر بن علی(ع) نخستین نفر از فرزندان امیرمؤمنان(ع) بود که در روز عاشورا وارد میدان شد<sup>۱</sup> و این رجز را می خواند و می جنگید:

1. شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفَخَّارِ الْأَطْوَلِ  
مِنْ هَاشِمِ الصِّدْقِ الْكَرِيمِ الْمَفْضَلِ  
2. هَذَا حُسَيْنٌ بْنُ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ  
عِنْدَهُ نُحَامِي بِالْحِسَامِ الْمَقْضَلِ<sup>۲</sup>

ترجمه

1. پدرم علی(ع) است که دارای افتخارات فراوانی است. ما از خاندان هاشم، خاندان

صداقت، بزرگواری و فضیلت هستیم.

2. این حسین(ع) فرزند پیامبر(ص)، فرستاده خداوند است. از او با شمشیر آبداده و بران

حمایت می کنی.

این رجز، انسان را به یاد این روایت پیامبر(ص) می اندازد: «رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَخَذَ بِيَّ حَسَنِ وَ حُسَيْنٍ فَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ مَرًّا وَ أَيْلَهُ مَرًّا وَ أُمَّهُ مَرًّا لَأَنْ مَعِي فِي دَرَجَةِ نَبِيِّ كَوْمِ الْوَعِيلَةِ<sup>۳</sup>؛ رسول خدا(ص) دست امام حسن و امام حسین را گرفت و فرمود: کسی که مرا، و این دو نفر را، و پدر و مادر این دو نفر را دوست داشته باشد در روز قیامت در درجه من خواهد بود.» ابوبکر بن علی(ع) در میان لشکر کفر، مشغول جنگیدن بود که زُجر بن بدر نخعی به وی حمله کرد و او را به شهادت رساند.<sup>۴</sup>

عمر بن علی بن ابی طالب(ع)

نام وی عمر اکبر یا عمر الاطراف بن علی بن ابی طالب(ع) است. مادرش صهباء دختر ربیعه بن بجیر بن عبد بن علقمه بن حارث بن عتبۀ بن سعد بن زهیر بن جُشم بن بکر بن حبیب بن عمرو بن عنم بن تغلب بن وائل است.<sup>۵</sup>

صهباء در جنگ یمامه اسیر شده بود که حضرت علی(ع) وی را خرید<sup>۶</sup> و با او ازدواج کرد.

خداوند به آنها دو فرزند به نامهای عمر و رقیه داد که دوقلو بودند.<sup>۷</sup>

حضرت علی(ع) دو پسر به نام عمر داشته اند: یکی عمر اکبر که کرچه اش ابوالقاسم بود و با خواهرش رقیه دوقلو بوده است و نام مادر اینها صهباء است. دیگری عمر اصغر است که نام

۱. الفتوح، ج 5، ص 128 و بحار الانوار، ج 45، ص 36.

۲. بحار الانوار، ج 45، ص 36؛ عوالم العلوم، ج 17، ص 280؛ وسیلة الدارين في انصار الحسين، ص 255 و لواعج الأشجان في مقتل الحسين، سيد محسن امين، المكتبة بصيرتي، بی جا، بی تا، ص 177. همین رجز را با کمی تفاوت، نظم الدرر السمطين، جمال الدين محمد بن يوسف بن حسن بن محمد زرندي حنفي، مكتبة الامام اميرالمؤمنين، قم، چاپ اول، 1377 ش، ص 209؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 116؛ الفتوح، ج 5 - 6، ص 128 و ابصار الحسين في انصار الحسين، ص 36، آورده اند.

۳. نظم الدرر السمطين، ص 209.

۴. بحار الانوار، ج 45، ص 36 و منتهی الآمال، ج 1، ص 461.

۵. طبقات الكبرى، ابن سعد، دار صادر، بيروت، 1388، ج 5، ص 117 و عمدة الطالب في انساب آل ابی طالب، ابن عنبه، مطبعة الحيدرية، نجف، چاپ دوم، 1380، ص 305.

۶. ناسخ التواريخ، ميرزا محمد تقی سپهر (لسان الملك)، كتابفروشي اسلامي، تهران، 1351، ج 2، ص 334 و معارف و معاريف، سيد مصطفي حسيني دشتي، اسماعيليان، قم، چاپ اول، 1369، ص 56 و 57.

۷. الارشاد، ج 1، ص 354؛ اعلام الوري، ص 203 و ناسخ التواريخ، ج 2، ص 334.

مادرش ام حبیبه دختر عباد بن ربیعہ بن یحیی بن العبد بن علقه است.<sup>۱</sup> بعضی بین این دو برادر خلط کرده و نوشته اند عمر بن علی(ع) در کربلا نبوده است؛ در صورتی که عمر اکبر در کربلا حاضر بود و به شهادت رسیده است؛ ولی عمر اصغر در کربلا نبوده است.

مردم به عمر اکبر، عمر الاطراف می گفتند و در مقابل ایشان به عمر بن امام سجاد(ع) عمر الاشراف می گفتند؛ چون عمر اکبر، افتخارش به حضرت علی(ع) بوده است؛ ولی عمر بن سجاد(ع)، افتخارش به حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه<sup>۳</sup> بوده است.<sup>۲</sup>

عمر بعد از شهادت برادرش

عمر بن علی(ع) این رجز را می خواند و می جنگید:

1. أَضْرِبُكُمْ وَ لَا أَرِي فِيكُمْ زُجْرًا  
 ذَاكَ الشَّقِيَّ بِالرَّبِيِّ مَنْ لَقِيَ  
 2. كَيْزَجْرًا كَيْزَجْرًا بَدَانَ مِنْ عَمْرٍ  
 لَعَلَّ الْكُفْرَ نَوَّءَ مِنْ سَقْوِ  
 3. شَرُّ مَلَكَانَ فِي حَرِيْقٍ وَ سَعْرٍ  
 لِأَنَّكَ الْحَاحِدُ كَيْشَرِ السَّبْرِ<sup>۳</sup>

ترجمه

1. شما را [با شمشیر] می زنم؛ ولی زُجْر (زُجْر بن بدر نخعی؛ قاتل ابوبکر بن علی(ع)) را در بین شما نمی بینم؛ زُجْر آن فرد کافر و شقیّ بر پیامبر(ص) است.  
 2. ای زُجْر! ای زُجْر! بدان که عمر آمده است و امروز تو را به جهنم می فرستد.  
 3. چون تو بدترین انسان هستی که علیه امام حسین(ع) شمشیر کشیده ای؛ به همین دلیل، بدترین مکان جهنم با آتش برافروخته برای تو است.

عمر بن علی(ع) در این نبرد، قاتل برادرش را با ضربه شمشیری به جهنم فرستاد. این رجز، به ویژه بیت آخر آن به این آیه شریفه اشاره دارد: «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»<sup>۲</sup> «با اینکه می دانند و علم و یقین دارند، از روی ستمکاری و برتری جویی واقعیت را انکار می کنند، نگاه کن عاقبت کار افراد فاسد چگونه است.»

عمر بن علی(ع) با تمام توان می جنگید. لشکر ابن سعد، کم کم او را احاطه کردند. هر کسی از هر طرف ضربه ای می زد تا اینکه وی را از اسب انداختند و به شهادت رساندند.

قاسم بن علی بن ابی طالب(ع)

نام مادر وی را نیافته ام. او همراه برادرش امام حسین(ع) در کربلا بود و در روز عاشورا به میدان جنگ رفت و با خواندن این رجز می جنگید:

1. كَيْعُصْبَةٍ جَارَتْ عَلَيَّ نَيْبًا  
 وَ لُذْرَتْ مِنْ عَيْشِيهَا مَا قَدْ بَقِيَ  
 2. فِي كَلْبٍ كَوْمٍ يَقْبَلُونَ سَيْبًا

۱. ناسخ التواریخ، ج 2، ص 334؛ عمدة الطالب، ص 361 و انساب الطالبین، ص 56 و 57.

۲. عمدة الطالب، ص 305.

۳. الفتوح، ج 5 یا 6، ص 128 و مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 29. همین رجز را علمای بزرگی با کمی تفاوت آوردند که بعضی از آنها عبارت اند از: بحار الانوار، ج 45، ص 37؛ عوالم العلوم، ج 17، ص 280؛ لواعج الاشجان، ص 177؛ وسیلة الدارین فی انصار الحسین، ص 290؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 116 و قمقام زخار و صمصام بتار، حاج فرهاد میرزا (معمتمد الدولة)، کت ابفروشی علمیة، تهران، 1394، ج 3، ص 440 و 441.

مِنْ آهٍ لِيهِ ظُلْمًا وَ ذِجْعًا مِنْ قَفَايَ<sup>۱</sup>

ترجمه

1. ای گروهی که بر پیامبر خودتان (ص) ظلم و ستم کردید و روزگار پاک خودتان را تیره ساخته اید.

2. همه روزه بهترین فرد از خاندان پیامبر (ص) را می کشید و سریش را از قفا می بُرید. این رجز به این آیه شریفه اشاره می کند: «ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُواكُمْ أَسَارِي تَفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup> «شما [هنوز بر همان خصلت زشت] گذشتگان خودتان هستید که خون یکدیگر را می ریختید و گروهی از خودتان را از شهر و دیارشان بیرون می لُردید و در گناه و ستم به ضعیفان، یکدیگر را یاری می کردید و آنها را اسیر می کردید و از آنها فدیة می گرفتید؛ در صورتی که به حکم کتاب الهی تان، اخراج آنها بر شما حرام شده بود؛ آیا به بعضی از [احکام] کتاب الهی ایمان دارید و به بعضی از آن کافر می شوید؟! جزای کسی از شما که چنین کند چیست؟! آیا جز ذلت و خواری در دنیا و سخت ترین عذاب در آخرت است؟ خداوند از کردار شما غافل نیست.»  
قاسم (ع) با تمام توان از حریم اهل بیت (ع) دفاع می کرد تا اینکه در میان دشمنان افتاد و به شهادت رسید.<sup>۳</sup>

عون بن علي بن ابي طالب (ع)

مادر وی اسماء دختر عمیس بن سعد ابن الحارث بن تمیم بن کعب بن مالک بن قحافة بن عامر بن ربیعہ بن غانم بن معاویہ بن زید الخثعمیه است.<sup>۴</sup>  
عون (ع) همراه برادرش امام حسین (ع) در کربلا بود و در روز عاشورا به میدان جنگ رفت و رجزش این بود:

1. أَفَلَيْتُ الْقَوْمَ يَقُولِي مَرَّةً نَدِ

أَذْبُ عَنْ سَبِّ الرَّبِّيِّ أَحْمَدِ

2. أَضْرِبُكُمْ بِاللِّصْرَامِ الْمَرَّةَ نَدِ

حَتَّى تَجِدُوا عَنْ قِبَالِي سَبِيَّيْ<sup>۵</sup>

ترجمه

1. امروز با اطمینان کامل، با این گروه می جنگم و از فرزند پیامبر (ص) دفاع می کنم.  
2. با شمشیری هندی شما را می زنم تا اینکه از جنگ با مولا و سرورم دست بردارید.  
عون (ع) آن قدر از برادرش امام حسین (ع) دفاع کرد تا اینکه به شهادت رسید.<sup>۶</sup>

۱. مناقب آل ابي طالب، ج 4، ص 116 و نگاهی نو به جریان عاشورا، زیر نظر دکتر سید علی رضا واسعی، مؤسسه بوستان کتاب، قم، چاپ ششم، 1383، ص 138.

۲. بقره/85.

۳. مناقب آل ابي طالب، ج 4، ص 116.

۴. وسیلة الدارين في انصار الحسين، ص 261؛ ناسخ التواريخ في احوالات سيد الشهداء، ج 2، ص 339 و معالي السبطين في احوال الامامين الحسن و الحسين، محمد مهدي حائري مازندراني، بی تا، و بی جا، ص 262 و 263.

۵. وسیلة الدارين في انصار الحسين، ص 261.

۶. معالي السبطين في احوال السبطين الحسن و الحسين، ص 263.

محمد اوسط بن علي بن ابي طالب(ع)

«السلام علي محمد بن امير المؤمنين.»<sup>۱</sup>

مادر او امامه دختر ابي العاص بن الربيع بن عبدالغري بن عبدالشمس بن عبد مناف است.<sup>۲</sup>  
پدر امامه، ابي العاص و مادرش زينب دختر پیامبر(ص) است.  
در واقع امامه نوه دختری پیامبر(ص) و خواهر زاده حضرت زهرا<sup>۳</sup> است که حضرت  
امیرمؤمنان(ع) به سفارش حضرت فاطمه<sup>۳</sup> با ایشان ازدواج کردند.<sup>۳</sup>  
حضرت علي(ع)، سه پسر به نام محمد داشته اند. 1. محمد اکبر يعني محمد حنفيه که نام  
مادرش خوله دختر جعفر بن قيس الحنفيه است؛  
2. محمد اصغر که مادرش کنيز بود؛ 3. محمد اوسط که مادرش امامه دختر ابي العاص و زينب  
بنت نبي(ص) بوده است.<sup>۴</sup>

محمد اوسط(ع) در روز عاشورا به ميدان جنگ رفت. او اين رجز را مي خواند و مي جنگيد:

1. شَجَّي عَ لِي ذُو الْفَخَّارِ الْأَطْوَلِ

مِنْ هَ أَشْرِمِ الصَّرِّقِ اللَّتْرِيمِ الْمَرْفُضِ

2. هَ ذَا حَسِيٍّ بِنِّ الرَّيِّبِ الْمُرْسَلِ

عِنِّ نَحْ أَمْرِي بِلِجِّ سَامِ الْمَرْفُضِ<sup>۵</sup>

ترجمه

1. پدرم حضرت علي(ع) داراي افتخارات فراواني است. من از خاندان هاشم، خاندان

صداقت، بزرگواري و فضيلت هستم.

2. اين امام حسين(ع) پسر پیامبر(ص) است؛ و من با شمشير برّان از او دفاع مي کنم.

همين رجز را ابوبکر بن علي بن ابي طالب(ع) خواند. در آن دوران، معمول بود که يك رجز را

چند نفر از يك خانواده مي خواندند و يا يك شعار را چندين نفر از يك لشکر تک رار مي کردند.

بيت اول اين رجز، به جواب نامه حضرت علي(ع) به معاويه اشاره مي کند. معاويه فخر خود

را براي حضرت علي(ع) نوشته بود و حضرت علي(ع) در جوابش چنين نوشت:

1. مُحَمَّدٌ الرَّيِّبِيُّ أَخِي وَ صَدِّيقِي

وَ حَمْرَةٌ الشُّهْدَا عَمْرِي

2. وَ جَعْفَرُ اللَّيِّ كَيْسِي وَ كَيْسِي

كَيْسِي مَعَ الْمَلَأِطَةِ ابْنِ أَمْرِي

3. وَ بَيْتٌ مُحَمَّدٍ سَأَلْتَنِي وَ عُرْسِي

شَرِبْتُ لِحْمِهَا بِدَمِي وَ لِحْمِي

4. وَ سَبَطَا أَحْمَدٌ وَ لَدَايَ مِرْنَاهُ

فَمَنْ مِرْلَتُمْ لَهُ سَهْمٌ لِسَهْمِي<sup>۶</sup>

۱. المزار الكبير، ص 489، و بحار الانوار، ج 45، ص 67.

۲. وسيلة الدارين في انصار الحسين، ص 262 و 263؛ كشف الغمه في معرفة الائمة، ج 2، ص 67 و 68 و معالم السبطين في احوال الامامين الحسن و الحسين، ج 2، ص 234.

۳. منتظم، ج 5، ص 69.

۴. كشف الغمه، ج 2، ص 66 و 68 و الكامل في التاريخ، ج 4، ص 92.

۵. وسيلة الدارين في انصار الحسين، ص 262 و 263؛ نگاهي نو به جريان عاشورا، ص 135.

۶. مناقب آل ابي طالب، ج 4، ص 19.



ترجمه

1. پیامبر(ص) برادرم و پدر خانمم است و حمزه سید الشهداء، عموی من است .
2. جعفر طیار که شبانه روز با ملائک در بهشت پرواز می کند برادر من است.
3. دختر پیامبر(ص) در منزل من، ساکن و همسر من است که گوشتش با گوشت و خون من آمیخته است.
4. فرزندان پیامبر(ص) فرزندان من هستند؛ کدام يك از شما این افتخارات مرا دارید؟! محمد اوسط(ع) روز عاشورا آن قدر از امام حسین(ع) دفاع کرد تا اینکه بر اثر زخمهای فراوان از اسب افتاد. لشکر ابن سعد او را احاطه کردند و به شهادت رساندند.<sup>۱</sup> محمد اصغر بن علي بن ابي طالب(ع) مادر او کنیز بود.<sup>۲</sup> محمد اصغر(ع) در روز عاشورا به میدان جنگ رفت و همان رجز را خواند که حضرت ابوبکر بن علي و حضرت محمد اوسط بن علي ▪ نیز خوانده بودند و آن را ذکر کردیم. محمد اصغر، از امام حسین(ع) دفاع کرد تا اینکه يك نفر از قبیله تمیم از شاخه بنی ابان و یا فرد پیگری او را به شهادت رساند.<sup>۳</sup>

---

۱. المنتظم، ج 5، ص 69؛ وسیلة الدارين في انصار الحسين، ص 263 و ترجمة الامام الحسين، ص 333 و 334.

۲. الكامل، ج 4، ص 92؛ بحار الانوار، ج 45، ص 39؛ تاریخ طبري، ج 3، ص 393 و ذریعة النجاة، تهران، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول، 1422، ص 230.

۳. الكامل، ج 4، ص 92؛ تاریخ طبري، ج 3، ص 393؛ بحار الانوار، ج 45، ص 39؛ ذریعة النجاة، ص 220، دمع السجوم، ص 173، و لواعج الأشجان، ص 177.

## درس پنجم تقسیمات سخنرانی دینی

اهداف این درس:

1. آشنایی با تقسیمات سخنرانی دینی؛
2. ایجاد فضای ذهنی برای برخی از مباحثی که در آینده از آنها بحث خواهد شد.

### انواع تقسیمات

سخنرانی دینی از جهات مختلفی قابل تقسیم است. سبکها، اسلوبها، گونه‌های مختلف مخاطبان و مقدار حضور آنها در جلسات سخنرانی، مدت زمان جلسات، تعداد آنها و نحوه قرار گرفتنشان در کنار یکدیگر، بهره‌برداری از ابزارهای جدید، تنوع موضوعات و... شاخصهای گوناگون و متنوعی هستند که ما را به گونه‌های مختلف سخنرانی رهنمون می‌شوند.

توجه به انواع سخنرانی از این جهت حائز اهمیت است که روشهای ارائه شده در کتاب باید به صورت جامع‌نگر به همه آنها معطوف شود؛ مثلاً وقتی در تقسیم سخنرانی براساس موضوع می‌گوئیم یکی از اقسام آن سخنرانی سیاسی است، باید به محتوا و یا احیاناً آن روشهایی توجه کرد که لازم است در این سخنرانی مد نظر قرار گیرد.

برخی انواع تقسیمات برای سخنرانی دینی را در ذیل بیان می‌کنیم.

#### الف. تقسیم براساس سبکها

سبک در لغت به معنای طرز، روش، شیوه، روش خاصی که شاعر یا نویسنده، ادراک و احساس خود را بیان می‌کند و طرز بیان ما فی الضمیر<sup>۱</sup> آمده است. مراد از سبک در سخنرانی، شاکله و هیئت اجرایی آن است.

توجه به وجود سبکهای مختلف، سبب پرهیز از جمود بر یک سبک خاص گردیده، از سوی دیگر زمینه را برای بیان نکات کاربردی و شناخت قوت و ضعف هر یک از آنها فراهم می‌آورد تا جایگاه استفاده از هر سبک با توجه به موقعیتهای مختلف روشن شود.

سخنرانی می‌تواند به یکی از سبکهای ذیل ارائه شود:

1. محاوره‌ای؛

2. خطابی؛

3. تلفیقی (از محاوره‌ای و خطابی)؛

4. کلاسداری.<sup>۲</sup>

شکلهای چهارگانه فوق، در حین اجرای سخنرانی خود را نشان می‌دهند.

#### ب. تقسیم براساس اسلوبها

اسلوب در لغت به معنای گونه، راه، شیوه، طریق، طرز، پایه و اساس مقام و لحن و ما به الامتیاز اثر یک آهنگ‌ساز با اثر آهنگ‌ساز دیگر<sup>۳</sup> و... آمده است. گرچه در لغت تفاوت چندانی بین سبک و اسلوب دیده نمی‌شود؛ لیکن ما سبک را در هیئت اجرایی سخنرانی، و اسلوب را در شاکله و هیئت محتوایی آن به کار می‌بریم.

هدف از انتخاب اسلوبهای محتوایی، یکی از دو چیز است:

1. اقناع اندیشه؛

2. برانگیختن احساس.

۱. فرهنگ فارسی، محمدمعین، ج2، ص1818.

۲. هر یک از سبکها و اسلوبهای سخنرانی را در فصول بعدی تعریف کرده، توضیح خواهیم داد.

۳. فرهنگ فارسی، محمدمعین، ج1، ص273.

مؤثرترین عامل برای تفکیک اسلوبها، نوع محتوای به کار گرفته شده در آنهاست و نوع محتوای سخنرانی با توجه به هدف از سخنرانی انتخاب می شود. از اینرو براساس اسلوبها می توان سخنرانی را به دو قسم تقسیم کرد:

#### 1. سخنرانیهای اقناعی

برای اقناع اندیشه از اسلوبهای ذیل استفاده می شود:

1. تجزیه و تحلیل؛
2. تعلیل و توجیه؛
3. توضیح و تبیین؛
4. تقسیم و تنظیم؛
5. گزارش تحقیق؛
6. مقایسه و ترجیح؛
7. طرح مسئله و تبیین آن؛
8. نقد و بررسی؛
9. دیالوگ (گفتگو و مناظره‌های صوری)؛
10. پرسش و پاسخ.

#### 2. سخنرانیهای احساسی

برای برانگیختن احساس از اسلوبهای ذیل استفاده می شود:

1. داستانی؛
2. داستان وارهای؛
3. توصیفی و ترسیمی؛
4. تخیلی و شاعرانه؛
5. مناجاتی؛
6. موعظه‌ای؛
7. مبالغه، تأکید و تکرار؛
8. ادبی.

#### ج. تقسیم براساس کیفیت مخاطبان

مخاطبان به لحاظ کیفیت آنان، از جهات مختلفی تقسیم می شوند و براساس این تقسیم، سخنرانی در گونه‌های مختلفی ظهور می کند.

1. از جهت سطح فرهنگی، علمی و اجتماعی (با سواد و بی سواد، با فرهنگ و بی فرهنگ، اجتماعی و منزوی و...)؛
2. از جهت انگیزه جهت شنیدن سخنان سخنران (با انگیزه و داوطلب یا بی انگیزه و غیرداوطلب)؛

3. از جهت عام یا خاص بودن (یعنی در یکی از جهات فوق، همه مثل هم و خاص هستند یا مخاطبان به شکل عمومی و از هر قسم در يك جا جمع شده اند).

مخاطبان در سخنرانی، دارای ویژگیهای مشترك و اختصاصی هستند؛ از این رو در کنار روشهای عمومی برای همه آنان، باید به روشهای خاص و تدابیر ویژه برای جذب و راهنمایی مخاطبان خاص اندیشید.

#### د. تقسیم براساس نوع مخاطبان

گاهی نوع مخاطبان در سخنرانی متفاوت است و به همین نسبت سخنرانی نیز قابل تقسیم خواهد بود.

1. از نظر جنسیت، یا زن و یا مرد هستند.
2. از نظر سن می توانند کودک، نوجوان، جوان، میان سال و یا کهن سال باشند.

هـ . تقسیم براساس کمیّت مخاطب

براساس کمیّت و مقدار مخاطبان، سخنرانی به سه قسم تقسیم می شود:

1. جلسات خلوت؛

2. جلسات متوسط؛

3. جلسات شلوغ.

سخنرانی در هر يك از جلسات خلوت، متوسط و شلوغ، به لحاظ موضوع، محتوا و چینش مطالب، اقتضائات خاص خود را دارد؛ مثلاً طرح بعضی از مطالب و مباحث سیاسی، زمانی زیباست که جمعیت، زیاد و مجلس، با شکوه باشد و جایگاه بعضی تحلیلها فقط جلسات خلوت و خصوصی است.

و. تقسیم براساس مدّت سخنرانی

سخنرانی به لحاظ مدت زمان ارائه آن به سه قسم تقسیم می شود:

1. کوتاه مدت (10 - 20 دقیقه)؛

2. میان مدت (20 - 50 دقیقه)؛

3. بلند مدت (50 - 90 دقیقه و بیشتر).

درباره مطلوب بودن سخنرانی کوتاه یا طولانی، نسخه واحدی نمی توان پیچید؛ بلکه باید با توجه به شرایط و ویژگیهای گوینده، شنونده، زمان، مکان، محتوا و موضوع سخن و ... برای کوتاه یا بلند مدت بودن آن تصمیم گیری کرد.

ز. تقسیم براساس توالی و تسلسل

سخنرانی براساس توالی و تسلسل<sup>۱</sup> سه قسم دارد:

1. تك جلسه؛

2. مسلسل؛

3. متوالی و متناوب.

گاهی سخنران برای يك جلسه دعوت می شود (تك جلسه)، گاهی برای جلسات پی در پی و با فاصله کم، مثل ده شب پشت سر هم (مسلسل)، و گاه برای جلسات پی در پی و با فاصله زیاد، مثلاً هر ماه یا هر هفته يك بار (متوالی و متناوب).

سخنرانی در موارد تك جلسه راحت تر است؛ چرا که به دلیل جدید بودن سخنران و تبلیغات حاشیه ای که معمولاً صورت می گیرد، انگیزه مخاطبان برای شنیدن بیش تر است؛ اما در جلسات مسلسل و متوالی غالباً کار سخنران دشوارتر می شود؛ زیرا انگیزه مخاطبان - به دلیل تکراری شدن سخنران با همه ویژگیهای جسمی و روحی اش و نیز بروز بعضی محدودیتها در سخنوری و یا پاسخگویی ضعیف به سؤالات و ... - روز به روز کم تر می شود؛ از اینرو برای حفظ انگیزه مخاطبان و جذب مخاطبان بیش تر در جلسات بعدی باید تدابیر ویژه ای اندیشید.

ح. تقسیم براساس بهره برداری از ابزارهای جدید

سخنرانی می تواند با توجه به استفاده از نوع ابزارها نیز تقسیم شود. بعضی ابزارها عبارت

اند از:

1. تخته؛

2. پرده؛

3. دستگاه اپک؛

4. منبر؛

5. تریبون؛

6. تلویزیون.

---

۱. توالی و تسلسل از نظر لغوی دارای يك وجه اشتراك و يك جهت افتراق هستند . هر دو به معنای پشت سرهم در آمدن هستند؛ با این تفاوت که در تسلسل فاصله موارد اندك است و یا مثل دانه های زنجیر به هم پیوسته اند؛ ولی در توالی این فید وجود ندارد.

با توجه به اینکه ابزار در خدمت سخنرانی قرار می‌گیرد، گاه باعث تفاوت‌های محتوایی، صوری و اجرایی می‌شود.

ط. تقسیم براساس موضوع بحث  
سخنرانی را با نگاه به موضوع آن نیز می‌توان تقسیم کرد و هر يك از موضوعات کلی مطرح در حوزه دینی را نام يك قسم قرار داد و یا دو یا سه مورد از آنها را با هم ترکیب کرد. اقسام ذیل را برای سخنرانی می‌توان برشمرد:

1. اعتقادی؛
2. عرفانی؛
3. اخلاقی؛
4. سیاسی؛
5. اجتماعی؛
6. تاریخی؛
7. خانوادگی؛
8. سیاسی - اجتماعی؛
9. اخلاقی - عرفانی؛
10. ...

سخنران با توجه به شرایط خود و نیازهای شنوندگان، هر يك از موضوعات فوق را برای سخنرانی می‌تواند برگزیند و از این جهت نمی‌شود او را در يك یا چند موضوع خاص منحصر کرد. در شرایط کنونی، سخنرانیهای علمی - احساسی به لحاظ پذیرش مخاطبان بهترین نوع سخنرانیهاست، و موضوع بحث از نظر کلی تأثیر چندانی ندارد.

پرسش نامه

1. منظور از «سبک» چیست؟ این کلمه در لغت به چه معنایی آمده است؟
2. انواع سبکهای سخنرانی را نام ببرید.
3. معنای لغوی و تعریف اصطلاحی اسلوب را بنویسید.
4. اسلوبهای اقناعی و احساسی را نام ببرید.
5. گونه های مختلف مخاطبان را بنویسید.
6. سخنرانی براساس کمیت مخاطب به چند قسم تقسیم می‌شود؟
7. اقسام سخنرانی را براساس مدت آن نام ببرید.
8. سخنرانی براساس توالی و تسلسل جلسات، چند قسم دارد؟
9. آیا سخنرانی در جلسات متوالی و مسلسل راحت تر است یا تک جلسه؟ چرا؟  
فعالیت بیش تر
1. از طریق هم اندیشی با دوستان خود، شکل‌های دیگری از تقسیمات سخنرانی را بیابید.
2. پیش از مطالعه مباحث آینده، به نکات کاربردی و اجرایی براساس انواع تقسیمات فکر کنید. به نظر شما برای موفقیت سخنرانی در هر یک از این انواع، چه باید کرد؟

۱. رسیدن به درک روشن تری از سخنرانی خوب و مطلوب؛
۲. پیدا کردن توان احتمالی برای نقد و بررسی سخنرانیها؛
۳. شناخت برخی شاخصهای يك سخنرانی مطلوب .

### شاخصهای سخنرانی مطلوب

با تعریف سخنرانی دینی، بیان اهداف و تأثیرات آن و نیز توضیح برخی از انواع تقسیمات سخنرانی، آشنایی مختصری با این روش تبلیغی پیدا کردیم. در این درس تلاش می کنیم با بیان شاخصه های یک سخنرانی مطلوب، به درک روشن تری از سخنرانی خوب برسیم. همچنین شناخت شاخصهای سخنرانی مطلوب و پس از آن، شاخصهای سخنرانی نامطلوب به ما کمک می کند تا بتوانیم سخنرانیها را نقد کنیم. البته در اینجا فقط شاخصهای مطلوبیت را بیان می کنیم و راههای رسیدن به آنها را به جای خود وا می گذاریم. در همین جا این نکته را متذکر می شویم که معمولا همه وجوه مطلوبیت در یک سخنرانی جمع نمی شود و همین که بعضی از آنها وجود داشته باشد، سخنرانی را می توان مطلوب نامید.

بعضی از وجوه مطلوبیت، در هنگام سخنرانی، بعضی بعد از آن دیده می شود. از ویژگیهای مهم سخنرانی مطلوب آنست که در سه حوزه اندیشه، احساس و علاقه، و رفتار مخاطب تأثیرگذار باشد؛ از اینرو باید وجوه مطلوبیت را در این سه حوزه بررسی کرد. الف. آگاهی و اندیشه مخاطب

در حوزه آگاهی و اندیشه مخاطب، وجود برخی نشانه ها، علامت موفقیت و تأثیرگذاری سخنرانی است که به برخی از آنها اشاره می شود.

#### 1. انگیزه پی گیری مطلب

سخنران موفق، کسی است که بتواند از ابتدا در مخاطبان خود انگیزه پی گیری مطالب را ایجاد کند تا آنان با انگیزه و علاقه به دنبال شنیدن مطالب بعدی او باشند. همچنین این انگیزه، آنان را به شنیدن سخنرانیهای دیگر نیز ترغیب کند. انگیزه پی گیری مطلب باعث توجه شنوندگان به مباحث، و در نتیجه فهم و درک بیش تر آنان می شود.

#### 2. تمرکز بخشیدن به اندیشه مخاطب

هم برای اقناع اندیشه مخاطبان و هم برای تحريك احساس در آنان، لازم است اندیشه و فکر آنها بر روی موضوع بحث متمرکز شود. منظور از تمرکز، اوج توجه و دقت، هنگام شنی دن سخن است. هرگاه سخنران، قدرت تمرکز بخشیدن به ذهن و اندیشه مخاطبان خود داشته باشد، از تأثیرگذاری بالاتری برخوردار است.

#### 3. برانگیختن اعجاب مخاطب

برانگیختن اعجاب مخاطب، باعث جلب توجه او و در نتیجه، دقت برای فهم مطلب می شود. به تعجب واداشتن مخاطب، ممکن است به سبب نحوه ادای سخن و یا محتوایی باشد که بیان می شود.

#### 4. فهم و اقناع مخاطب

یکی از هدفهای اساسی سخنرانی، ایجاد فکر و اندیشه در مخاطبان و قانع کردن و متقاعد ساختن آنان درباره مباحث مطرح شده است. سخنوری که نتواند مخاطبان خود را قانع کرده، مطالب را به گونه ای بیان کند که به خوبی بفهمند و از او بپذیرند، توفیق چندانی ندارد. با استفاده از استدلال و برهان، مستند ساختن مطالب نقلی، ورود و خروج مناسب، و چپنشهای خاص، می توان به اقناع اندیشه پرداخته، فهم بهتر مطالب را تسهیل کرد.

#### 5. ماندگاری پیام

برخی سخنوران فقط می توانند به گونه ای سخن بگویند که شنوندگان آنها، مطالب را به خوبی فرا بگیرند؛ اما بعضی دیگر، چنان مباحث خود را ارائه می کنند که مخاطبان می توانند

پس از یاد گرفتن مطالب تا مدت زیادی آنها را به یاد داشته باشند. پیام اصلی سخنرانی باید در ذهن مخاطب باقی مانده و به گونه‌ای نقش شده باشد که به زودی از ذهن او خارج نشود. ماندگاری پیام و قابلیت تبیین آن بیش تر به حوزه اندیشه مخاطب مرتبط است؛ اگر چه احساس او نیز در آن دخالت دارد. در این زمینه، رویکرد اساسی سخنران، برای ماندگاری پیام باید به چینش و صورت بندی مناسب مطالب، اعم از: ترتیب، تقدیم، تأخیر و استفاده از اسلوبهای مناسب معطوف شود.

دسته بندی و جمع بندی مناسب، به ویژه اگر با استفاده از جملات خاص مثل: کلمات قصار، جملات ویژه استفهامیه و شرطیه<sup>۱</sup> و ... صورت گیرد، می تواند پیام را در ذهن شنونده ماندگار کند.

## 6. قابلیت بیان

سخنران توانا به گونه‌ای مطالب خود را به مخاطب منتقل می کند که او بتواند مطالب فراگرفته را برای دیگران بازگو کند. توانایی مخاطب برای بیان مطالب، همیشه و برای هر نوع مطلبی مناسب نیست؛ ولی به طور عمده، پیامهای سخنرانی، عمومی است و هرچه بیش تر توسعه یابد، مطلوب تر است. قابلیت بیان، ممکن است به دو صورت بروز و ظهور کند: یکی اینکه مخاطب، عین بعضی از عبارات شنیده را بازگو می کند و دیگر اینکه برداشت خود را به دیگران انتقال می دهد که هر دو صورت مطلوب می باشد.

دسته بندی مناسب، روانی مطالب، درخور فهم بودن پیام سخنرانی، و تکرار جمله های کلیدی بحث، نقش بسزایی در قابلیت بیان دارد.

## 7. ایجاد روحیه مطالعه، تحقیق و تفکر

با ایجاد روحیه مطالعه و پژوهش در مخاطبان درباره موضوع سخنرانی، توفیقات و برکات بیشتری به دست می آید و درک مخاطب از مرز مباحث مطرح شده در سخنرانی بالاتر می رود. در صورتی که سخنران با ایجاد سؤالات جدید، لازم و قابل درک برای مخاطب، ذهن او را به این سو حرکت دهد که جواب سؤال مطرح شده را باید بداند و ندانستن آن را برای خود عیب بداند، به سوی مطالعه، تحقیق و تفکر درباره موضوع بحث کشیده می شود.

همچنین توصیه به مطالعه و نشان دادن بعضی فواید آن، تشویق به پژوهش و اندیشه، معرفی منابع لازم و درخور فهم مخاطب در سخنرانی، تعریف خاص از بعضی کتابهای مفید و ناتمام گذاشتن بررسی و نتیجه گیری بحث و حواله دادن آن به تفکر و تأمل مخاطب - در صورتی که باعث ایجاد شبهه نشود - می تواند مخاطب را به مطالعه و تحقیق سوق دهد.

## ب. احساسات و علائق مخاطب

مشخصه هایی در حوزه احساسات و علائق مخاطب برای مطلوب بودن سخنرانی، قابل توجه است که مهم ترین آنها را بررسی می کنیم.

## 1. تحریک عواطف انسانی و علائق معنوی

محبت به فرزند، محبت به هم وطن و هم نوع - که در بعضی موارد، صحیح و لازم است - محصول عواطف انسانی؛ و حس پرستش و میل به نیکی، از جمله علائق معنوی است. تحریک عواطف انسانی - تا آنجا که دین دستور داده است - و ایجاد فضای معنوی در جلسه سخنرانی و روح و روان مخاطبان، از نشانه های توفیق در سخنرانی و مطلوب بودن آن است. حالات معنوی که در جلسات سخنرانی حاصل می شود باعث تقویت ایمان و باورهای دینی مردم شده، اصلی ترین عامل شیرینی محافل مذهبی است. تحریک علائق معنوی باعث محبت الهی، احساس مهریان بودن خدا، احساس ندامت از گناهان، تمایل به تکامل معنوی و تقرب الی الله و ... می شود و انسانها را به سوی بندگی و اطاعت خداوند راغب می کند.

۱. در این باره در آینده، توضیح خواهیم داد.

ایمان قوی و حالات خوش معنوی سخنران و آمادگی شنوندگان، تأثیر بسزایی در ایجاد فضای معنوی دارد. البته در کنار آنها، رعایت اصول علمی سخنرانی و تخصص در اجرای هنرمندانه آن نیز می تواند یاریگر مبلغ دینی باشد.

2. ایجاد علاقه مندی به موضوع بحث یا مجموعه گفتار

برخی مخاطبان، علاقه‌ای به شنیدن بعضی موضوعات ندارند؛ گرچه آن موضوعات، نیاز فوری آنها باشد. عده‌ای از آنان نیز، گرچه در جلسه سخنرانی به هر دلیل حاضر شده اند، اما حوصله و انگیزه‌ای برای شنیدن مباحث نداشتند، وجود سخنران و سخنرانی را ملال آور می‌دانند. سخنران موفق، علاوه بر ایجاد انگیزه برای استماع سخنان خود در ابتدای سخنرانی، می کوشد تا از راههای ممکن، مخاطبان را به موضوع و مجموعه گفتار خویش علاقه مند سازد و خاطره خوشی از آن موضوع در ذهن شنوندگان باقی بگذارد.

3. ارضای حس زیباگرایی

انسانها زیبایی را دوست داشته، به صورت طبیعی به سوی آن گرایش دارند و همان گونه که از خانه، مدرسه، اداره، درخت و باغ زیبا خوششان می‌آید، از سخن زیبا نیز لذت می‌برند. زیبایی سخن، باعث تأثیرگذاری بیش تر در مخاطب است؛ به حدی که گاهی نقصهای سخنرانی را نمی بیند. به صورت طبیعی، زمانی يك سخنرانی موفق است که هم ظاهر آن با رعایت فصاحت، بلاغت و قواعد و صناعات بیان و بدیع آراسته شده باشد، و هم از محتوایی که ارضا کننده زیبایی است مثل بیان زیباییها برخوردار باشد و بتواند حس زیباگرایی مخاطبان را ارضا کند.

4. ارضای حس نوگرایی و نوجویی بشر

همه انسانها از وسایل، اشیا، نوشته‌ها و گفته‌های نو لذت می‌برند و حس نوجویی آنان را به نو کردن زندگی سوق می‌دهد؛ از اینرو انتظار دارند که سخنران مذهبی نیز سخن نو بگوید. البته منظور از نوگرایی لزوما این نیست که محتوای جدیدی ارائه شود؛ بلکه می توان همان محتوای دینی را که در گذشته بیان می شد، در قالبها، دسته‌بندیها و تحلیلهای نو ارائه کرد و با ادبیات و تعبیر تازه، زاویه دید جدید و یا مثالها و مصادیق جدید، آنها را بیان کرد و توضیح داد. البته بیان نکته های تازه و قابل استفاده از متون کهن نیز باعث ارضای حس نوگرایی می شود.

5. ایجاد انتظار برای جلسات بعد

یکی از نشانه های کمال و مطلوب بودن سخنرانی، این است که شنوندگان برای جلسات بعدی آن انتظار بکشند و آرزوی شرکت در آن را داشته باشند. گاهی ایجاد یک سؤال مناسب و حواله دادن پاسخ آن به آینده، و گاه خاطره خوشی که از جلسات قبلی در مخاطب باقی مانده است و یا زیباگویی، مختصر و مفید گفتن و یا ... مخاطب را به کنجکاوی وامی دارد و یا او را شیفته سخنرانی و سخنران می کند و به انتظار جلسات بعدی می گذارد. معمولا سخنرانیهای خیلی طولانی، کسل کننده، غیرقابل فهم و فاقد احساس مذهبی، باعث دوری شنوندگان و کراهت آنها برای حضور در سخنرانی است و باید از آن پرهیز کرد.

پرسش نامه

1. فواید شناخت «وجه مطلوبیت سخنرانی» و «شاخصهای سخنرانی نامطلوب» را

بنویسید.

2. وجه مطلوبیت سخنرانی در حوزه آگاهی و اندیشه مخاطب را نام ببرید و هر یک از آنها را به اختصار توضیح دهید.

3. منظور از تمرکز در مخاطب چیست؟

4. وجه مطلوبیت سخنرانی در حوزه احساسات و علایق مخاطب را نام برده، هر یک از آنها را به اختصار توضیح دهید.



فعالیت پژوهشی

از طریق مطالعه کتابهای روش سخنرانی و خطابه، برخی دیگر از وجوه مطلوبیت سخنرانی در دو حوزه «آگاهی و اندیشه» و «احساسات و علائق» مخاطبان را برشمارید و با قدری توضیح، آنها را روشن سازید.

شیوه پاسخ به پرسشهای دینی (8)  
محمدعلی محمدی

اشاره

اختصار، ارائه مثال، ارائه مستند و دلیل پاسخها، ارائه پاسخهای متعدد به يك پرسش، ارجاع به دیگران و اجازه برای تکمیل پرسش و تعدادی دیگر از اصول و روشهای پاسخ دهی در شماره قبل بررسی شد. اکنون به طرح چند اصل دیگر از این اصول می پردازیم.

13. اسلوب حکیم

اصل در پرسش و پاسخ بر این است که پاسخ مطابق سؤال باشد؛ ولی در برخی از موارد برای رعایت مقتضای حال پاسخگو باید از این اصل عدول کند و هوشمندانه پاسخ مناسبی بدهد که «سکاکي» نام این اصل را «اسلوب حکیم» نهاده است. در این روش، گاه ممکن است به خاطر نیاز پرسشگر، پاسخ از پرسش اعم باشد؛ هر چند سؤال کننده؛ سؤال خود را خاص پرسیده باشد؛ چنانکه ممکن است پاسخ از پرسش اخص باشد؛ هر چند پرسش پرسشگر عام باشد و گاه ممکن است به خاطر برخی ضرورتها لازم باشد که از پاسخ عدول کند و به مسئله مهم تری که پرسشگر بدان نیاز دارد، پردازد. در ادامه به چند مثال از هر یک اشاره می شود:

عدول از پرسش

1. خداوند متعال می فرماید:  $\Gamma$ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتٌ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ...  $\Phi$ ؛ «دربارة "هلالهای ماه" از تو سؤال می کنند؛ بگو: آنها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است.»<sup>۱</sup>

در حدیثی می خوانیم که «معاذ بن جبل» خدمت پیغمبر اکرم 9 رسید و گفت: بسیار از ما سؤال می کنند که این هلال ماه چیست؟ که آیه مذکور در پاسخ آنان نازل شد.<sup>۲</sup>  
در این آیه مردم از ماه و دگرگونیهای آن تا بدر کامل می پرسیدند؛ یعنی آنان می خواستند بدانند چرا ماه ابتدا به شکل هلالی نازک ظاهر شده و کم کم در شبهای بعدی قطر این هلال بیش تر می شود و سر انجام در شب چهاردهم به صورت دایرة کاملی دیده می شود و مجدداً و اندک اندک به شکل هلالی نازک در می آید؛ ولی از آنجا که سؤال از علل پیدایش هلال برای آنان فایده ای در بر نداشته و شاید فهم جواب آن برای بسیاری مشکل بوده است، قرآن به بیان نتایج آن پرداخته تا به مردم پیامورد که همه جا به دنبال نتیجه ها بروند؛ از اینرو خداوند در پاسخ به فواید ماه و تغییر و تبدیل آن اشاره کرده است.<sup>۳</sup>

۱. بقره/189.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 508.

۳. البرهان، زرکشی، ج 4، ص 42؛ التحریر و التنویر، ج 11، ص 101؛ همان، ج 30، ص 505؛ التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج، ج 2، ص 168؛ التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج 1، ص 403؛ فتح القدر، ج 1، ص 217؛ آنچه گذشت براساس یکی از تفاسیر است؛ ولی برخی از مفسران معتقدند پرسش مردم از فواید ماه بوده است. در این صورت شاهدهی برای بحث ما نخواهد بود. برای آگاهی بیش تر رک: مجمع البیان، ج 2، ص 509؛ ترجمه المیزان، ج 2، ص 81؛ تفسیر نمونه، ج 2، ص 12. به عنوان نمونه علامه طباطبایی در این باره می نویسد: از همین که تعبیر به اهله - جمع هلال - کرده و فرموده است: از تو از اهله می پرسند، فهمیده می شود سؤال از ماهیت و حقیقت قمر، و علت اشکال گوناگونش نبوده؛ زیرا اگر سؤال از این بود، مناسب تر آن بود که گفته شود «یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْقَمَرِ» و نیز اگر سؤال از حقیقت هلال و سبب تشکل خاص آن در اول ماه بود، مناسب تر آن بود که بفرماید: «یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْهَلَالِ»؛ چون دیگر جهتی نداشت کلمه هلال را به صیغه جمع بیاورد؛ پس اینکه به صیغه جمع آورده، خود دلیل بر این است که سؤال از سبب یا فایده ای بوده که ممکن است در هلال شدن هر ماهه و ترسیم ماههای قمری بوده باشد، و اگر از این فایده ها تعبیر به اهله کرده بدین جهت بوده که اگر واقعا فایده ای هست، ناشی و تحقق یافته از همین هلالها است، و لذا سائل از اهله پرسیده، و خدای تعالی از فایده آن پاسخ فرموده است. این معنا از خصوص جواب استفاده می شود که فرمود:  $\Gamma$  هِيَ مَوَاقِيتٌ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ...  $\Phi$ ، برای اینکه موافقت عبارت است از زمانهایی که برای هر کاری معین می شود، و این زمان ماهها هستند، نه هلالها که عبارت است از قیافه مخصوص قرص قمر؛ پس معلوم می شود پاسخ، پاسخ سؤال

2. خداوند متعال می فرماید:  $\Gamma$  اَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ  $\Phi$ ؛<sup>1</sup> «از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: هر خیری که انفاق می کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد. و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است.»

برخی مفسرین گفته اند: این آیه سؤال و جوابی است که جواب آن طبق اسلوب حکمت داده شده است؛ برای اینکه سؤال از جنس انفاقات کرده اند که از چه جنسی و چه نوعی انفاق کنند؛ ولی از آنجا که همه می دانند که انفاق با چه چیز انجام می شود، و آنچه مهم تر بود، این بود که بپرسند به چه کسی انفاق کنیم، به همین جهت خداوند به بیان افرادی که باید به آنها انفاق شوند پرداخته و آنان را معرفی کرده است.

پس در واقع خداوند متعال از پاسخ به سؤالی که مطرح کرده بودند، عدول کرده و آنچه بدان نیاز داشته اند را پاسخ داده است.<sup>2</sup> عده دیگری از مفسران معتقدند در این آیه عدولی صورت نگرفته است؛ بلکه خداوند با آوردن کلمه "خیر" پاسخ کامل و جامعی به سؤال آنها داده است؛ زیرا خیر هر نوع کار، مال، سرمایه مفید و حتی امور معنوی همچون علم را شامل می شود.<sup>3</sup> پس قرآن کریم هم پاسخ سؤال پرسشگران را داده و هم موارد انفاق را روشن ساخته است و این از فنون فصاحت است که هم پاسخ سؤال داده شود و هم به مسأله مهم دیگری که مورد نیاز بوده، اشاره شود. در این صورت نیز اسلوب حکیم رعایت شده و به دلیل نیازی که پرسشگر دارد، به مسأله مهمی که در سؤال او نیست؛ ولی بدان نیاز دارد، پاسخ داده می شود.<sup>4</sup>

پاسخ به اعم

برای این مطلب موارد زیادی از قرآن کریم و سنت می توان یافت که به چند مثال بسنده می شود:

1. در ادامه آیه 189 بقره که بخشی از آن گذشت، می خوانیم:  $\Gamma$  وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ  $\Phi$ ؛<sup>5</sup> «کار نیک، آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید؛ بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید! و از در خانه ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید!»

شاید در نگاه اولیه به نظر رسد که بین این دو قسمت آیه چه ارتباطی وجود دارد؛ ولی با توجه به شأن نزول آیه، ربط این دو بخش آیه مشخص و روشن می شود. خداوند حکیم در این آیه شریفه به اسلوب حکیم عمل کرده؛ زیرا به تناسب سخنی که از حج و تعیین موسم به

---

سائلین نیست، و نیز معلوم می شود منظور سائلین از اهله فواید آن بوده... و از آنجا که همه مردم حتی عوام آنان نیز بتوانند به آسانی ماه و تغییرات آن را ببینند، لذا ماههای قمری را نام برد، که هر انسان دارای ادراک صحیح و حواس مستقیم آن را می فهمد؛ چون ماه و طلوع و غروب آن را هر سال دوازده بار مشاهده می کند، به خلاف خورشید که برجهایش دیدنی نیست؛ بلکه بشر بعد از آنکه قرنها در روی زمین زندگی کرد، به تدریج به حساب آنکه حسابی است، بس دقیق پی برد؛ حسابی که هم اکنون نیز عامه مردم از آن سر در نمی آورند.

۱. بقره/ 215.

۲. البرهان، زرکشی، ج 4، ص 42.

۳. تفسیر نمونه، ج 2، ص 105.

۴. تفسیر نمونه، ج 2، ص 103؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 160؛ مجمع البیان، ج 2، ص 548.

۵. بقره/ 189.

وسیله هلال ماه در آغاز آیه آمده، به یکی از عادات و رسوم خرافی جاهلیت در مورد حج اشاره نموده و مردم را از آن نهی می کند.

در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج - که جامه احرام می پوشیدند - از در خانه وارد نمی شدند؛ بلکه از سوراخ پشت خانه وارد می شدند. از اینرو، خداوند می فرماید: کار نیک آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید؛ بلکه نیکی آن است که تقوا پیشه کنید و از در خانه ها وارد شوید و از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید.<sup>۱</sup>

2. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَمُوسَىٰ \* قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ﴾؛ «(خداوند فرمود:) و چه چیز در دست راست توست ای موسی؟! گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم، و نیازهای دیگری را نیز با آن برطرف می کنم.» در این گفتگوی موسی 7 با خداوند، در نگاه اول این پرسش به ذهن می آید که وقتی خداوند پرسید "در دست تو چیست" موسی(ع) باید به "این عصای من است" اکتفا کند؛ ولی چرا موسی(ع) به فواید عصا پرداخت؟

مفسران به این سؤال چند پاسخ داده اند: یکی از پاسخهایی که ذکر کرده اند این است<sup>۲</sup> که وقتی موسی شنید که می پرسند: در دست چیست؟ فکر می کند لابد اوصاف و خواص آن را می خواهند، وگرنه در عصا بودن آن که تردیدی نیست، و این خود طریقه معمولى است که وقتی از امر واضحی سؤال می شود که انتظار ندانستنش از احدی نمی رود، در پاسخ به ذکر اوصاف آن می پردازند.<sup>۳</sup> وجه دیگری که ذکر شده این است که وقتی حضرت موسی 7 این سؤال را شنید، دریافت که به دنبال این پرسش به ظاهر آسان مطلب مهمی نهفته است که با عصا ارتباط دارد؛ از این رو سزاوار دانست که صفات آن را نیز ذکر کند و این مثالی است برای زیادت در جواب و رعایت اسلوب حکیم.<sup>۴</sup>

برای زیادت در پاسخ، مثالهای فراوانی وجود دارد که روحانیون بزرگوار با درایت از آن آگاهند. آنان می دانند که وقتی کسی می پرسد نماز جعفر طیار چیست؟ باید از چگونگی انجام نماز و فضایل آن سخن به میان آید؛ چنانکه در بسیاری از موارد که مردم از مسائل غیر مهم می پرسند، باید علاوه بر ارائه پاسخ به سؤال غیر مهم، مطالب مهمی را که پرسشگران به آن نیاز دارند یاد آوری کنند. مثلاً وقتی می پرسند:

- آیا نماز آیات یا میت اذان دارد؟ می گوئیم: خیر، اقامه هم ندارد و اصولاً به جز نماز واجب روزانه و قضای آن، برای سایر نمازهای مستحب و واجب اذان و اقامه نباید گفت.

- به مسافری که می پرسد: آیا در سفر می توان روزه گرفت؟ می توان به خاطر رعایت اسلوب حکیم گفت: خیر، مسافر (با رعایت شرایط مذکور در رساله عملیه) باید نمازهای چهار رکعتی را هم شکسته بخواند.

- و...

پاسخ به اخص

۱. برای این بخش نیز تفاسیر دیگری شده که به تفاسیر مذکور مراجعه فرمایید.

۲. طه / 17-18.

۳. پاسخ دیگری که ذکر کرده اند این است که: حضرت موسی 7 مایل بود سخنش را با محبوب خود که برای نخستین بار در راه او گشوده است ادامه دهد؛ پس مقام خلوت کردن و راز دل گفتن با محبوب بود و موسی مایل بود با خدایش بیشتر سخن بگوید. ترجمه المیزان، ج 14، ص 199؛ تفسیر نمونه، ج 13، ص 178.

۴. ترجمه المیزان، ج 14، ص 199.

۵. البرهان، زرکشی، ج 4، ص 46.

در برخی موارد نیز پاسخگو باید به جای «پاسخ مطابق»، به «پاسخ اخص» اکتفا کند. نمونه بارز آن در مواردی است که وقتی به یک بخش از پرسش پاسخ داده می شود، پاسخ بخش دوم نیز به طریق اولی فهمیده می شود؛ چنانکه در آیه شریفه زیر مشرکان دو درخواست داشتند؛ ولی خداوند به جای پاسخ دهی به هر دو درخواست، به یک بخش پاسخ داده است:

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ يَقْرَأِينَ غَيْرَ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِكَ نَفْسِي إِنَّ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ<sup>1</sup>؛ «و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، کسانی که به لقای ما [و روز رستاخیز] ایمان ندارند، می گویند: قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن! [و آیات نکوهش آنها را بردار] بگو: من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می شود، پیروی می کنم! اگر پروردگارت را نافرمانی کنم، از مجازات روز بزرگ (قیامت) می ترسم!»<sup>2</sup>

مشرکان از پیامبر(ص) می خواستند که یا قرآن را با کتابی دیگر تعویض کند و یا آن را تغییر دهد. در تقاضای اول هدفشان این بود که این کتاب به کلی برچیده شود و به جای آن کتاب دیگری از سوی پیامبر(ص) قرار گیرد؛ اما در تقاضای دوم می خواستند حداقل آیاتی که مخالف بت‌های آنها بود اصلاح گردد، تا از این ناحیه هیچگونه احساس ناراحتی نکنند. پیامبر(ص) در پاسخ دو تقاضای آنها، تنها به عدم توانایی بر انجام خواسته دوم قناعت می کند و می فرماید: «من نمی توانم از پیش خود آن را تغییر دهم» با این بیان، خواسته اول نیز به طریق اولی نفی شده است؛ زیرا هنگامی که تغییر بعضی از آیات از صلاحیت پیامبر(ص) بیرون باشد، تعویض مجموع این کتاب آسمانی نیز در اختیار او قرار ندارد و این نوعی فصاحت در تعبیر است که قرآن در نهایت فشردگی و اختصار، همه مسائل را بازگو می کند، بدون يك جمله یا يك کلمه اضافی<sup>3</sup>.

14. امنیت بخشی به پرسشگر

یکی دیگر از وظایف پاسخگویان این است که به پرسشگر اطمینان دهند که او با آزادی کامل می تواند پرسش خود را مطرح کند. با تعرض به پرسشگر، نه پرسش محو می شود و نه اقلناهی از طرف پاسخگو صورت می گیرد؛ بلکه به عکس، هم پرسش پشتوانه قوی تری پیدا می کند و هم اقلناهی دیگران دشوارتر می شود. امنیت بخشی به جویندگان حقیقت، تنها به مسلمانان اختصاص ندارد؛ بلکه برابر دستورات قرآن کریم، اگر مشرک و کافری بخواهد مطالب اسلام را بداند نمی بر مسلمانان لازم است که برایش شرایط مطلوب و امنی را فراهم کنند تا آزادانه بتواند مسائل خود را بپرسد و باید به او اطمینان داده شود که به خاطر پرسیدن و حق جویی نه تنها به وی تعرضی نمی شود؛ بلکه مسلمانان وظیفه دارند که به فرموده قرآن او را به محل امنی که خودش می خواهد برسانند.

قرآن کریم می فرماید:  $\Gamma$  وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ<sup>4</sup>؛ «و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او

۱. یونس/ 15.

۲. این آیات درباره چند نفر از بت پرستان نازل شده است که خدمت پیامبر(ص) آمدند و عرض کردند: آنچه در این قرآن در باره ترك عبادت بت‌های بزرگ ما: لات و عزی و منات و هبل، و همچنین مذمت از آنان وارد شده، برای ما قابل تحمل نیست، اگر می خواهی از تو پیروی کنیم، قرآن دیگری بیاور که این ای راد در آن نباشد! و یا حد اقل این گونه مطالب را در قرآن کنونی تغییر ده! آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت. (تفسیر نمونه، ج 8، ص 245؛ مجمع البیان، ج 5، ص 147).

۳. المیزان في تفسير القرآن، ج 10، ص 26؛ نمونه، همان.

۴. توبه/ 6.

پناه ده تا سخن خدا را بشنود [و در آن بیندیشد]! سپس او را به محل امنش برسان؛ زیرا آنها گروهی ناآگاهند!»

وقتی مشرکی می‌خواهد از نزدیک دعوت دینی را بررسی نموده و اگر آن را حق دید و حقانیتش بر او روشن شد، از آن پیروی کند، واجب است مسلمانان او را پناه دهند تا کلام خدا را بشنود، و در نتیجه پرده جهل از روی دلش کنار رفته و حجت خدا بر او تمام شود.<sup>۱</sup> او باید بتواند سؤالات و شبهات خود را آزادانه بپرسد و پس از دریافت پاسخ، تفکر کند. حتی اسلام او را مجبور نمی‌کند که در حضور مسلمانان و دیگران، دین حق را بپذیرد؛ بلکه به مسلمانان دستور می‌دهد او را به منزل و مکانی که خودش امن تشخیص می‌دهد برسانند تا او بتواند آزادانه تصمیم بگیرد. اگر دستور اسلام در باره مشرکان و کافران چنین باشد، آیا می‌توان گفت در مورد مسلمانی که برای او به هر دلیل سؤال و حتی شبهه ای پیش آمده، چنین نیست و او حق ندارد آزادانه بپرسد؟! آیا اگر با برخوردهای سلبی و خشونت آمیز امکان پرسشگری از جوانان گرفته شود، به نفع دین است؟!

يك بار که امیرالمؤمنین 7 برفراز منبر فرمود: " هر چه می‌خواهید بپرسید!" فردی که به یهودیان شباهت داشت، با صدای بلند به آن حضرت عرض کرد: ای که آنچه را نمی‌دانی، ادعا داری و آنچه را درک نمی‌کنی، برعهده گرفته‌ای! من می‌پرسم، جواب ده! اصحاب حضرت در برابر این گستاخی بر او شوریدند؛ ولی امام آنان را آرام کرد و پی یاران خود فرمود: «دَعْوَةٌ وَ لَا تَعْجَلُوهُ فَإِنَّ الطَّيِّبَ لَا تَقُومُ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَ لَا يَه تَظْهَرُ بَرَاهِينُ اللَّهِ؛ او را رها کنید و عجله نکنید؛ زیرا با سبکسری و شتابزدگی، نه می‌توان حجت‌های الهی را برپا داشت و نه [منطق صحیح و] براهین الهی را آشکار کرد.» سپس به آن پرسشگر گستاخ فرمود: «سَلْ بِكُلِّ لِسَانِكَ وَ مَا فِي جَوَانِحِكَ فَإِنِّي أَجِيبُكَ؛ با همه زبانت و نهاد دلت هر چه خواهی بپرس تا پاسخت گویم.» او هم پرسشهای خود را مطرح کرد و با شنیدن پاسخهای قانع‌کننده، با رغبت و طیب خاطر مسلمان شد.<sup>۲</sup>

چنانکه وقتی فرشتگان پرسشهای به ظاهر اعتراض گونه خود برای آفرینش انسان را مطرح کردند، خداوند به آنان اجازه داد با امنیت کامل و آزادانه پرسش خود را مطرح کنند؛ از اینرو گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ؟»<sup>۳</sup> «آیا در زمین کسی را می‌آفرینی که در آن فساد می‌کند و خون می‌ریزد. در حالی که ما تو را تسبیح کرده و مقدست می‌شماریم.» پس از آنکه سؤال خود را مطرح کردند، خداوند با ارائه پاسخ علمی و شایسته به آنها جواب داد.

نکته مهمی که باید ذکر شود این است که فرصت پرسشگری نباید به شبهه افکنی تبدیل شود؛ یعنی به پرسشگر باید فرصت داده شود؛ ولی نباید چنین فرصتی به شبهه گران داده شود تا به راحتی بتوانند به دین حمله کنند؛ چنانکه این مطلب از روایت پیامبر اکرم 9 نیز قابل استفاده است.

امام صادق 7 از رسول اعظم اسلام 9 چنین نقل می‌کند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ 9 إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهَرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَ أَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ بَاهْتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفِسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَ يَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ؛<sup>۴</sup> رسول خدا 9 فرمود: هر گاه پس از من تردید افکنان و بدعت گزاران را دیدید، بیزاری [خود] را از آنها آشکار کنید، ناسزایشان گوید و

۱. الميزان في تفسير القرآن، ج 9، ص 155.

۲. المحتضر، حسن بن سليمان حلي، ص 88؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 232.

۳. بقره/ 30.

۴. كافي، ج 2، ص 375؛ مسالك الأفهام، شهيد ثاني، ج 41، ص 434.

بسیار درباره آنها سخن بگویید. به آنها بد بگویید، آنها را [با برهان و دلیل] مبهوت [و ساکت] کنید که [نتوانند در دل مردم القای شبهه کنند و] به فساد در اسلام طمع نکنند، تا در نتیجه مردم از آنها دوری کنند و بدعتها را یاد نگیرند، و خداوند در برابر این کار برای شما حسنات بنویسد و درجات شما را در آخرت بالا برد.»

علامه مجلسی در توضیح «اهل الریب» می نویسد: گویا مراد از اهل ریب افرادی است که در دین تردید می کنند و دیگران را با القای شبهات به شک می اندازند.<sup>۱</sup>

15. بازخوانی پاسخهای تهیه شده

این اصل در پاسخهای کتبی بسیار مهم است. پاسخ دهنده باید پس از تهیه پاسخ، مجدداً آن را مطالعه کند تا اگر در متن اشکالی وجود دارد، آن را اصلاح کند. در منیه المرید در این باره می خوانیم: «باید در پاسخ نامه استفتا تجدید نظر نمود؛ آنگاه که مفتی، پاسخ نامه استفتا را نگاشت، باید در آن تجدید نظر و دقت نماید؛ چون ممکن است احیاناً نقص و اختلالی در پاسخ نامه به نظر رسد، و یا خود مفتی نسبت به پاسخ قسمتی از جوانب سؤال، نقصی مشاهده کند. بجا است که مفتی قبل از نوشتن نام خود در پایان نامه و مهور کردن آن و قبل از تکمیل پاسخ، این تجدید نظر را در مورد پاسخ به عمل آورد.»<sup>۲</sup>

16. انصاف

رعایت انصاف در همه امور از مسائلی است که عقل و دین بر آن تأکید می کنند و این امر در پاسخ دهی به سؤالات پرسشگران از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. اگر پرسشگر و حتی شبهه کننده دریابد که ما از در انصاف با او سخن می گوئیم، سخن ما را به خوبی می شنود، می پذیرد و سعی می کند به آن عمل کند. آیه زیر نمونه پارسی از رعایت انصاف در پاسخگویی و آینه ای تمام نما برای رعایت این اصل است:  $\Gamma$  «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَفَعٌ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِّن نَّفْعِهِمَا ...  $\Phi$ »؛ «در باره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: در آنها گناه [و زیان] بزرگی است؛ و منافعی برای مردم در بردارد؛ [ولی] گناه آنها از نفعشان بیش تر است.» با آنکه در حرمت شراب و قمار و ضررهای فراوانی که در آن دو وجود دارد، تردیدی نیست؛ ولی از آنجا که از نظر مادی و ظاهری این دو فوایدی نیز دارند، خداوند متعال در پاسخ به یکباره منکر فواید ظاهری آن نمی شود. این اصل برای پاسخگویان حیاتی است که در پاسخ دهی به سؤالات نباید یک طرفه بنگرند. اگر با مذهب، مسلک یا عده ای دشمن هستند، این دشمنی نباید باعث شود که خوبیهای آنها را نادیده بگیرند<sup>۳</sup>، اگر نظریه جدیدی مطرح می شود و این نظریه نقاط قوتی دارد، نباید آن را نبینند. اگر پرسشگری نقاط قوت و ضعفی دارد، باید ابتدا نقاط قوت او را متذکر شوند و در عین حال به او بگویند که شما با داشتن این همه نقاط قوت، مناسب است این نقطه ضعف را نیز از خود برطرف کنید.

۱. او در ادامه می نویسد: «و گفته شده مقصود افرادی است که - همانند دانشمندان مخالف - دین خود را بر گمانها و خیالات فاسده بنا نهاده اند و ممکن است مقصود فاسقان و متظاهران به فسق باشد که باعث به تردید افتادن مردم می شوند.» (بحار الأنوار، ج 71، ص 202).

۲. منیه المرید، ص 296.

۳. بقره/219.

$\Xi$  چنانکه خداوند می فرماید:  $\Gamma$  يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمِ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ  $\Phi$ ؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید! دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک تر است! و از (معصیت) خدا بپرهیزید، که خداوند از آنچه انجام می دهید، با خبر است!» (مائده/8)

پاسخ دهندگان در مباحثات نباید خود را عین حق و طرف مقابل خود را عین باطل بدانند. آنان باید همچون پیامبر اکرم<sup>9</sup> با دشمنان و حریفان اینگونه مباحثه کنند:  $\Gamma$  «وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>؛ «و ما یا شما بر [طریق] هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.» روشن است که پیامبر اکرم<sup>9</sup> بر صراط مستقیم بود و هیچ تردیدی برای آن حضرت وجود نداشت؛ ولی یکی از بهترین روشهای مناظره و بحث این است که طرف را به اندیشه و خودجوشی واداریم و به جای تحکم از او بخواهیم بیندیشد و با اندیشه و فکر به حقانیت اسلام پی ببرد.<sup>۲</sup>

در سیره حضرت علی<sup>7</sup> نیز دیده می شود که آن حضرت به حکمین گفت: «بررسی کنید و ببینید اگر معاویه راه حق می پیماید و از من به خلافت سزاوارتر است، او را تثبیت کنید.» خوارج نابخرد بر حضرت خرده گرفته و این گفتار حضرت را نشانه تردید او در حقانیتش دانستند. آن حضرت در پاسخ خوارج به روش پیامبر استدلال کرد و آیه یاد شده را برخواند و فرمود: «پیامبر در راه خود شك و تردید نداشت؛ ولی در بحث با مخالفان راه انصاف می پیمود و با آنان مماشات می کرد... و من نیز پیرو آن حضرتم»<sup>۳</sup>.

17. پارسایی

کسی که بر جایگاه پاسخگویی به پرسشها و شبهه ها قرار می گیرد، افزون بر داشتن همه ویژگیهای لازم علمی و عملی باید خداترس و پارسا باشد که بسیاری از انحرافها و مکتب سازبهای افرادی چون: باب و بهاء و محمد بن عبدالوهاب و یا سران گروههای التقاطی جدید، در خودخواهیها و بی تقواییها ریشه دارد.

خداوند در ذیل آیه ذی می فرماید:  $\Gamma$  «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>۴</sup>؛ «از خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم می دهد و خداوند به همه چیز داناست.»

مفهوم این بخش از آیه این است که تقوا و پرهیزکاری و خداپرستی در آگاهی و روشن بینی و فزونی علم و دانش اثر عمیقی دارد. آری، هنگامی که قلب انسان به وسیله تقوا صیقل یابد، همچون آینه، حقایق را روشن می سازد. تقوا حجابها را کنار می زند و در این هنگام، چهره حق آشکار می شود. حق این است که قسمتی از

علوم را از طریق تعلیم و تعلم رسمی باید فرا گرفت و بخش دیگری از علوم الهی را از طریق صفای دل و شستشوی آن با آب معرفت و تقوا فراهم ساخت.<sup>۵</sup> و این همان نوری است که به فرموده امام صادق<sup>7</sup> خداوند در دل هر کس که بخواهد (و لایق ببیند) می اندازد.<sup>۱</sup>

۱. سبأ / 24.

۲. علامه طباطبایی در این باره می نویسد: «و اساس این کلام مبنی بر انصاف خواستن از خصم است، و مفادش این است که هر سخنی و اعتقادی یکی از دو حال را ممکن است داشته باشد: یا هدایت باشد و یا ضلالت، و دیگر شق سوم ندارد، نه نفیاً، و نه اثباتاً، نه ممکن است سخنی هیچ يك از آن دو نباشد، و نه ممکن است هر دو باشد. و ما و شما که دو اعتقاد مختلف داریم، ممکن نیست هر دوی ما در هدایت، و یا هر دو در ضلالت باشیم، و ناچار یکی از ما سخنش هدایت، و از دیگری ضلالت است، حالا یا سخن و اعتقاد ما هدایت، و از شما ضلالت است، و یا به عکس؛ از شما هدایت و از ما ضلالت است، خودتان با نظر انصاف بنگرید، آیا این حجتی که من علیه شما اقامه کردم حق است یا حجت شما؟ آن وقت خودتان گمراه را از راه یافته تشخیص دهید، و اذعان کنید کدام يك از ما محق و کدام مبطلیم.» (ترجمه المیزان، ج 16، ص 564).

۳. آن حضرت فرمود: «أَمَّا قَوْلُكُمْ «إِنِّي شَكَّيْتُ فِي نَفْسِي» حَيْثُ قُلْتُ لِيُحْكَمَيْنِ «انظُرَا فَإِنْ كَانَ مُعَاوِيَةَ أَحَقَّ بِهَا مِنِّي فَأَثْبَاهُ» فَإِنَّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ شَكًّا مِنِّي وَ لَكِنْ أَنْصَفْتُ فِي الْقَوْلِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى  $\Gamma$  «وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ شَكًّا وَ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ نَبِيَّهُ عَلَى الْحَقِّ.» (احتجاج، شیخ طبرسی، ج 1، ص 277؛ المستترشد، محمد بن جریر طبری، ص 392؛ بحار الأنوار، ج 33، ص 379)

۴. بقره / 282.

۵. تفسیر نمونه، ج 2، ص 391.





## تجسّم اعمال ياسر جهاني پور مقدمه

تجسم اعمال، مسئله اي است که در هر يك از حوزه هاي کلام، فلسفه، اخلاق و عرفان به نوعي مطرح بوده است. بسياري به اثبات آن پرداخته و سخت از آن طرفداري کرده اند، برخي نيز آن را دور از حکم عقل شمرده و به انکار آن برخاسته اند. عنوان تجسم اعمال بعينه در آيات و احاديث ديده نشده است؛ ولي بي گمان خاستگاه آن، آيات و روايات است. در قرآن و روايات درباره اعمال انسان، اعم از اعمال ظاهري و باطني، و نقش آن در جزاي اخروي، مطالبه شده است که دانشمندان از آن به تجسم اعمال<sup>۱</sup> يا تجسد اعمال<sup>۲</sup> و يا تمثيل اعمال<sup>۳</sup> و نظاير آن<sup>۴</sup> تعبير کرده اند.

از مجموع آيات و روايات، اين گونه برمي آيد که اعمال خوب، خلقيات، عادات نيك، اعتقادات و حق افراد در جهان ديگر، با صورتهاي بسيار زيبا و لذت بخش تجسم مي يابد. و اعمال زشت، خلقيات بد و اعتقادات و گرايشهاي باطل، با صورتهاي بسيار زشت و وحشت زا مجسم مي شود. همچنين با بررسي و تأمل در آيات و روايات درمي يابيم که پاداشها و كيفرها، نعمتها و نعمتها و بهشت و جهنم، همگي حقيقت و چهره باطني اعمال و صفات و عقايد انسان است که در آخرت به آن صورتهاي بروز مي کند و همين، معنای تجسم اعمال است.

ممکن است پرسیده شود مسئله تجسم عمل چه مشکلي را حل مي کند و چه نتيجه اي بر آن مترتب است؟ در پاسخ مي توان گفت اين مسئله از اين نظر اهميت دارد که مي تواند به شبهه اي که درباره كيفر برخي اعمال وارد است، پاسخ قانع کننده اي ارائه دهد. به عبارت ديگر گاه اين سؤال مطرح مي شود که آیا رواست کسي که در مدت معين و محدودی در حال کفر، شرک، نفاق و نافرمانی خدای سبحان به سر برده، براي ابد در عذاب الهي گرفتار باشد؟ اين شبهه نه تنها در اذهان افراد عادي وجود داشته و دارد؛ بلکه در اذهان دانشمندان معروفی همچون برتراند راسل نيز مطرح بوده است. راسل مي گفت: چگونه ممکن است خدایي باشد و ما را در برابر جرمهاي بسيار کوچک مجازات بسيار سنگين کند؟<sup>۵</sup> در ادامه، سعي داريم به اين سؤال، پاسخ قانع کننده اي بدهيم.

### تعريف

تجسم اعمال به معنای به صورت شکل، جسم و پيکر در آمدن موجودات غير مادي، مانند عقايد، اخلاق، اوصاف، افعال و آثار انسان است.<sup>۶</sup> به عبارت ديگر، تجسم عمل، نوعي عينيت ماهوي و اساسي بين پاداش و كيفر اخروي با اعمال دنيوي را ثابت مي کند. «قرآن و روايات دلالت دارند بر اينکه هر عملي که انسان در اين جهان انجام مي دهد دو صورت و دو ظهور و دو هويت دارد و با يکي از آنها در اين دنيا تمثيل مي کند و با ديگري در آخرت؛ مثلاً نماز در اين دنيا عبارت است از يکسري از ذکرها و حرکات که هويت دنيوي نماز را تشکيل مي دهند؛ ولي همين نماز در آخرت ظهور ديگري دارد و همچنين اعمال ناشايست. براي هر يك از اعمال، دو

۱. عرشيه، صدر الدين شيرازي، تصحيح و ترجمه غلامحسين آهنی، انتشارات مولی، تهران، 1361 ش، ص 282.

۲. جامع السعادات، ملا محمد مهدي نراقي، صحيح و تعليق سيد محمد کلانتر، انتشارات اسماعيليان، چاپ سوم، ج 1، ص 20.

۳. چهل حديث، امام خميني، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام، قم، 1373 ش، ص 439.

۴. اربعين، محمد عاملي بهايي، مطبوعه صابري، 1357 ش، ص 202 و 465.

۵. عدل الهي، مرتضي مطهري، انتشارات اسلامي، 1398 ق، ص 281.

۶. تفسير موضوعي قرآن، ج 5، معاد در قرآن، جوادي آملی، انتشارات اسراء، 1381 ش، ص 47.

چهره است که یکی در دنیا و دیگری در آخرت تمثیل می یابد. خدای سبحان می فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۱</sup>؛ «هر کس به میزان مثقال ذره (به اندازه دانه های غبار) عمل خیر انجام داده [در قیامت] آن را می بیند و هرکس به میزان مثقال ذره، عمل شر انجام داده آن را می بیند.» ظاهر آیه، آن است که خود عمل دیده می شود و تأویل بردن آن به اینکه جزای عمل دیده می شود با ظاهر آیه سازگار نیست.<sup>۲</sup>

پس اعمال، صورتی دنیوی دارند که ما آنها را مشاهده می کنیم و نیز صورتی اخروی که هم اکنون در دل عمل نهفته است. اعمال انسان در روز قیامت، شکل کنونی خود را از دست می دهد و به صورت واقعیت اخروی جلوه می کند؛ زیرا اقتضای این عالم آن است که عمل به این صورت جلوه کند و اقتضای عالم آخرت آن است که عمل به شکل اصلی و واقعی خود ظاهر شود. پس در تجسم اعمال، با دو عنوان کلی مواجه هستیم: یکی عینیت فعل و جزا و دیگری همراهی عمل با انسان در برزخ و روز قیامت.

علامه طباطبایی می فرماید: «خداوند در آیه 19 سوره احقاف می فرماید: «وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ «برای هر کس درجاتی در قبال اعمالشان می باشد و هر آینه خداوند اعمالشان را تماماً به آنها باز می گرداند در حالی که ستمی بر آنها روا داشته نمی شود.» که صدر آیه، از نوعی نسبت خاص حکایت می کند و عبارت میانی، از اتحاد بین عمل و جزای آن و ذیل آیه، از جزای عادلانه که در واقع، سبب نسبت و اتحاد مذکور است. آیات بسیار دیگری وجود دارند که دلالت می کنند بر اینکه اعمال خیر و شر انسان بعینه به وی برگردانده می شوند.»<sup>۳</sup>

آن گاه در جای دیگر چنین می گوید: «ثواب و عقاب که اموری حقیقی اند و با طاعت و معصیت همراه هستند، لا محاله با انسان خواهند بود و انسان، مجموع بدن و نفس است؛ ولی بدن به تدریج متبدل می شود؛ در حالی که طاعت و معصیت و شقاوت و سعادت به حال خود باقی اند. پس آنچه که حقیقت مذکور، دایر مدار آن است، همان روح، یعنی حقیقت انسان خواهد بود.»<sup>۴</sup>

نظریات مختلف درباره تجسم اعمال  
بزرگان درباره مسئله تجسم اعمال، اختلاف دارند. گروهی این نظریه را پذیرفته و گروهی آن را رد کرده اند. آنان که تجسم اعمال را قبول دارند به سه گروه تقسیم می شوند. دلیل این تقسیم بندی میان قائلان، آن است که، در کنار بحث از تجسم اعمال که غالباً ناظر به کردارهای مربوط به اعضای انسان است، مسئله دیگری مطرح می شود که از آن به تبلور یا تجسم نیتها و ملکات نفسانی تعبیر می شود و مقصود، این است که صورت حقیقی انسان، بستگی به همان نیتها، خصلتها و ملکات نفسانی او دارد و بر این اساس، انسانها از نظر صورت ظاهری یکسان اند؛ ولی از نظر صورت باطنی یعنی خصلتها و ملکات، انواع یا اصناف گوناگونی دارند.<sup>۵</sup>

۱. زلزله/7 و 8.

۲. معاد شناسی در پرتو کتاب و سنت و عقل، جعفر سبحانی، ترجمه علی شیروانی، انتشارات الزهراء 1370 ش، ص 111.

۳. انسان از آغاز تا انجام، محمد حسین طباطبایی، ترجمه و تعلیقات صادق لاریجانی، بوستان کتاب، 1387 ش، ص 168.

۴. همان، ص 173.

۵. کلام تطبیقی (نبوت، امامت، معاد)، علی ربّانی گلپایگانی، مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول، 1385 ش، ص 361 و 362.

حکیم سبزواری در این باره می گوید: «انسان به اعتبار اخلاق و ملکاتش، یا فرشته است یا حیوان، یا درنده و یا شیطان. بنابراین انسان از نظر صورت دنیوی يك نوع بیش نیست؛ ولی از نظر صورت اخروی، چند نوع خواهد بود؛ زیرا اگر شهوت و غضب بر او غلبه کند و کارهای او، پیوسته از این دو غریزه صادر شود، صورت اخروی او حیوان و درنده خواهد بود، و اگر اخلاق پسندیده در نفس او رسوخ کرده باشد به صورتهای زیبای بهشتی تمثل خواهد یافت.»<sup>۱</sup> بنابراین می توان گفت درباره مکانیزم تبدیل عمل به جزا (یا تجسم اعمال) سه تفسیر عمده وجود دارد:

1. «عذاب و نعمتها در آخرت، تجسم اعمال و ملکات است؛ یعنی برخی عذابها از لوازم لاینفک عمل و عقیده و انگیزه هایی است که آدمی را به ارتکاب گناه وادار می کند. طبق این نظریه، انسان در دنیا هر عملی را که انجام می دهد، بدون تردید، مولود انگیزه و نیاتی است که در جانش نقش بسته است. به فرموده قرآن: «كُلُّ يَعمَلُ عَلٰی سَاکِلَتِه»<sup>۲</sup>؛ «هر انسانی طبق نیات و تفکرات شکل یافته خود عمل می کند.»

اساس کار، اندیشه و انگیزه است. عملی که با انگیزه های پست حیوانی و یا نیات و اهداف متعالی انجام می گیرد، تصویری در صفحه روان از خود باقی می گذارد. اگر این عمل تکرار نشود به تدریج، آن صورت نفسانی کمرنگ و محو می شود؛ ولی اگر تکرار شد به تدریج پرورش یافته، به شکل ملکه راسخه در می آید و در صحیفه جان انسان ماندگار می شود و پس از مرگ، تجسم عینی پیدا می کند.

2. نظر دوم آن است که هر عملی دو چهره دارد: يك چهره ظاهری که گاه در این دنیا آمیخته با لذت، رفاه و ثروت است؛ ولی چهره دیگری به عنوان صورت ملکوتی و باطنی است که در قیامت ظاهر می شود.

3. نظر سوم، اعتقاد به تفصیل است. طبق این عقیده، بعضی از اعمال، عقاید و تفکرات انسان به عذاب تبدیل می شود (تجسم اعمال)؛ ولی برخی عذابها در حقیقت، جزای اعمال انسان است (نه تجسم) ... در نهایت بین گفتار و کردار و فکر و عقیده و پاداش آنها مناسبتهایی است که در قیامت با حفظ مناسبتها به صورت ثواب و عقاب جلوه گر می شوند.<sup>۳</sup>

گروهی دیگر از مفسران و متکلمان اسلامی، تجسم اعمال را غیرممکن می دانند و همه آیات و روایات دال بر آن را به گونه ای تأویل می کنند. عمده دلیل آنان بر این مدعا این است که اعمال انسان، از مقوله اعراض است و بر این اساس نظریه تجسم اعمال مواجه با يك اشکال است و آن اینکه:

چون وجود عرض، قائم به خود نیست و اعمال انسان از سنخ اعراض اند، در نتیجه پس از تحقق یافتن از انسان نابود می شوند و دیگر چیزی نیست تا اعاده شود. از طرف دیگر، بنابر نظریه تجسم اعمال، خود اعمال بدون تکیه بر جوهر تحقق می یابند و این، امری غیر ممکن است.

علامه مجلسی پس از نقل نظریه شیخ بهایی درباره تجسم اعمال می گوید: «محال دانستن انقلاب عرض به جوهر در این دنیا و ممکن دانستن آن در سرای دیگر، نوعی سفسطه است؛ زیرا دو نشئه دنیا و آخرت با هم تفاوتی ندارند؛ مگر اینکه مرگ و احیا دوباره میان آن دو فاصله ایجاد کرده است و این تفاوت نمی تواند وجه اختلاف احکام یاد شده باشد.

حق آن است که هیچ يك از این دو اشکال بر نظریه تجسم اعمال وارد نیست؛ زیرا به مقتضای براهین عقلی آنچه تحقق یافت و لباس هستی بر تن کرد، دیگر به هیچ وجه معدوم

۱. شرح منظومه، نسخه ناصریه، ملاحادی سبزواری، 1367 ق، بحث معاد.

۲. اسراء/84.

۳. معاد در نگاه عقل و دین، محمد باقر شریعتی سبزواری، بوستان کتاب، 1385 ش، ص 386 - 388.

نمی شود و در آن مرحله و در ظرف خود که تحقق یافته است همیشه باقی خواهد ماند و طریق عدم بر آن در آن مرحله، از قبیل اجتماع وجود و عدم است که محال بودن آن بدیهی است.<sup>۱</sup> علاوه بر این، قرآن می فرماید: «همه چیز در امام مبین، ثابت و باقی است و اعمال انسان هم از این حکم کلی مستثنی نخواهد بود»؛ چنان که می فرماید: «از علم پروردگار تو حتی هم وزن ذره ای از آنچه در زمین و آسمان است پنهان نیست و نه چیزی کوچک تر از آن و نه بزرگ تر از آن نیست؛ مگر آنکه در کتاب مبین ثبت و محفوظ است.<sup>۲</sup> از طرف دیگر هر چند ما به معاد جسمانی معتقدیم؛ ولی معنای این سخن، آن نیست که همه قوانین مربوط به نظام دنیوی در حیات اخروی نیز جریان خواهد داشت (کلام علامه مجلسی) و فرق تنها، فاصله مرگ میان این دوست؛ زیرا نظام این عالم نظام مادی و نظام عالم آخرت، نظام معنوی و روحانی تام است و بین این دو سنخیتی نیست تا بخواهیم بگوئیم قوانین در هر دو عالم یکی است.<sup>۳</sup> تجسم اعمال در آیات قرآن

تجسم اعمال، يك حقیقت قرآنی است که در آیات متعددی به آن اشاره شده است. نمونه هایی از این آیات را یادآور می شویم:

1. «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا»؛<sup>۴</sup> «روزی که هر انسانی هر کار نیک و بدی را که انجام داده است نزد خود حاضر می یابد و آرزو می کند که میان او و عمل زشتش فاصله مکانی یا زمانی بسیاری وجود می داشت.»

2. «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا»؛<sup>۵</sup> آنان که از روی ظلم و ستم اموال یتیمان را می خورند؛ در حقیقت، آتش می خورند و در آینده، وارد دوزخ خواهند شد.»

شکی نیست که صورت ظاهری و دنیوی اموال یاد شده آتش نیست؛ بلکه به صورت انواع لذتهای دنیوی نمایان می شوند. بنابراین باید بگویی که این گونه اعمال، صورت دیگری دارند که اکنون از چشم ظاهرین پوشیده است؛ ولی در سرای دیگر که پرده ها بالا می رود، چهره واقعی این اعمال نمایان می شود و آن، چیزی جز آتش نیست.

3. «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَآئِمَاتِهِمْ»؛<sup>۶</sup> «روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نور وجود آنان در پیشاپیش و جانب راست آنان در حرکت است.» آنچه از ظاهر این آیه استفاده می شود، این است که در قیامت وجود انسانهای با ایمان به صورت منبع نوری در می آید و این نور، پیش رو و اطراف آنان را روشن می سازد.

4. لقمان حکیم در نصایح خود به فرزندش فرمود: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ»؛<sup>۷</sup> «فرزندم هر کاری که انسان انجام دهد، هر چند به اندازه سنگینی خردلی در میان صخره ها و یا آسمانها و زمین باشد،

۱. منشور جاوید، ج 9، پیرامون معاد و روز بازپسین، جعفر سبحانی، موسسه سید الشهداء، 1369 ش، ص 417.

۲. یونس/61 و سبأ/3.

۳. رک: منشور جاوید، آیه الله سبحانی، ج 9، ص 419-421.

۴. آل عمران/30.

۵. نساء/10.

۶. حدید/13.

۷. لقمان/16.

خداوند آن را [در روز رستاخیز] می آورد.» از ظاهر این آیه شریفه نیز بر می آید که خداوند، خود عمل انسان را می آورد و آن را ملاک پاداش و یا کیفر قرار می دهد.

5. آیات بسیاری درباره جزای اعمال وارد شده است. ظاهر آنها این است که خود کارهای انجام شده در دنیا جزای اعمالشان خواهد بود؛ از آن جمله این است که می فرماید: «فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛<sup>۱</sup> «امروز به کسی ستم نمی شود و جزای شما چیزی جز اعمالی نیست که در دنیا انجام داده اید.»

6. از جمله آیات بیانگر نظریه تجسم اعمال، این آیه کریمه است: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»؛<sup>۲</sup> «تو از این روز غافل بودی. پرده غفلت را از تو برگرفتیم، پس دیدگانت تیز شده، [و حقیقتها را درک می کنی].»

کلمه غفلت و کشف غطا می رساند که چیزی در دنیا پیوسته با انسان همراه بوده و او از آن غفلت داشته است و همان چیز در روز رستاخیز که پرده های غرور کنار می رود به روشنی مشاهده می شود. بنابراین، و رای این صورت ظاهری و دنیوی اعمال، صورتی اخروی وجود دارد که انسان سرگرم به ظواهر زندگی مادی و بی خبر از حقیقت غیبی آفرینش به کلی از آن غافل است؛ ولی آنها را در جهان رستاخیز مشاهده خواهد کرد.<sup>۳</sup>

تجسم اعمال در روایات

از تجسم اعمال در روایات نیز یادشده است؛ از آن جمله می توان به روایات ذیل اشاره کرد: امام صادق (ع) فرمود: «إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثَالٌ يَقْدُمُ أَمَامَهُ كُلَّمَا رَأَى الْمُؤْمِنُ هَوًّا مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ: لَا تَفْرَعْ وَلَا تَحْزَنْ وَ أَبْشِرْ بِالسُّرُورِ وَ الْكِرَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَحَاسِبُهُ حَسَابًا يَسِيرًا وَ يَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمِثَالُ أَمَامَهُ فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ: بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ نَعَمَ الْخَارِجُ خَرَجْتَ مَعِيَ مِنْ قَبْرِي وَ مَا زِلْتُ تُبَشِّرُنِي بِالسُّرُورِ وَ الْكِرَامَةِ مِنَ اللَّهِ حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ أَدْخَلْتَ عَلَيَّ أَخِيكَ الْمُؤْمِنَ فِي الدُّنْيَا خَلَقَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ لِأَبَشِيرِكَ»؛<sup>۴</sup> وقتی خداوند مؤمن را از قبرش [در روز قیامت] بر می انگیزاند، همراه او [شخص] مثالی خارج می شود که پیشاپیش وی حرکت می کند و هرگاه مؤمن هولی از احوال قیامت را ببیند (و آن هول سبب هراس او شود)، آن مثال به وی می گوید: نگران و محزون مباش، تو را از جانب خداوند بشارت باد به کرامت و خوشحالی. تا اینکه در برابر خداوند جلیل ایستاده و حق تعالی از او حسابی آسان کشیده و او را به بهشت امر می کند؛ در حالی که [شخص] مثالی در جلو او [در حال حرکت] است. مؤمن به او می گوید: خداوند، تو را رحمت کند. چه خوب با من از قبرم خارج شدی و دائماً مرا به شادی و کرامت از ناحیه خداوند بشارت دادی تا اینکه آن را دیدم. پس مؤمن می گوید: تو کیستی؟ آن مثال می گوید: من همان شادی و سروری هستم که تو آن را بر قلب برادر مؤمن در دنیا داخل کردی. خداوند جلیل مرا از آن سرور خلق کرده است تا تو را خوشحال کنم.»

همچنین در حدیث دیگری است که امام باقر (ع) فرمود: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ»؛<sup>۵</sup> قرآن را بیاموزید. پس همانا قرآن روز قیامت در بهترین صورت حاضر می شود.»

۱. یس/54.

۲. ق/21.

۳. عقاید استدلالی، علی ربانی گلپایگانی، انتشارات نصاب، 1380 ش، ج2، ص290-296.

۴. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1403 ق، ج71، ص290.

۵. مستدرک سفینه البحار، علی نمازی، دفتر انتشارات اسلامی، ج6، ص395.

همچنین منقول است جبرئیل بر پیامبر نازل شد، او را چنین موعظه فرمود: «يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحِبِّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُقَارِفُهُ وَ اَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ»<sup>۱</sup> ای محمد هر چه می خواهی زندگی کن، همانا [روزی] خواهی مرد و هر چه را می خواهی دوست داشته باش، [ولی بدان روزی] همانا تو از آن جدا خواهی شد و هر کاری می خواهی انجام بده، همانا تو آن را ملاقات خواهی کرد.»

عبارت آخر از این فرمایش در حقیقت همان آیه 7 و 8 سوره زلزال است که اشاره می کند انسان در روز قیامت، خود عمل را مشاهده می کند. لازمه این دیدن عمل، در واقع، همان تجسم یافتن اعمال و عینیت آنهاست. صراحت در آیات و روایات، ما را به این مطلب بیش تر رهنمون می کند که اگر خداوند در قرآن و یا معصومان (ع) در روایات درباره عذابهای دوزخ به ما هشدار داده اند، در حقیقت خواسته اند ما را از انجام اعمال زشتی بترسانند که روزی گریبان خودمان را خواهد گرفت؛ نه اینکه بخواهند ما را از آتش و حمیم به هول و هراس بیندازند. همچنین از امام علی (ع) نقل شده است که فرمود: «در آخرین لحظه حیات انسان در دنیا، فرزند و مال و عمل در مقابل دیدگان انسان مجسم می شود. او از هر يك می پرسد که برایش چه خواهند کرد؟ مال جواب می دهد: کفنت از من، فرزند اظهار می دارد: تو را به قبر می رسانم، عمل می گوید: من با تو در قبر و رستخیز همدم خواهم بود.» آن گاه آن حضرت می فرماید: «اگر از اولیای خدا باشد، عملش در خوش چهره ترین و خوش بوترین و خوش جامه ترین افراد نزدش حاضر می شود و می گوید: بشارت باد بر تو، آسودگی از هر هم و غمی. آن ولی خدا می پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می دهد: من عمل صالح تو هستم و اگر از دشمنان خدا باشد، کسی نزد او می آید که از بد لباس ترین و بدقیافه ترین و بدبوترین خلق خداست و به او وعده دوزخ می دهد.»<sup>۲</sup>

از این روایات و آیات مذکور معلوم می شود که عمل در قیامت حاضر می شود و انسان از آن آگاهی می یابد و در واقع، همان عمل را می بیند، نه پاداش و کیفر آن را. تجسم اعمال از منظر عقل

صدر المتألهین در توضیح و تقریب این مطلب که چگونه اعمال و صفات نفسانی، پسان دیگر حقایق عالم وجود در موطن گوناگون دارای ظهورها و آثار گوناگون هستند، به ظهور آب یا جسم مرطوب در سه موطن خارج، خطل و عقل به سه صورت متفاوت مثال زده، می نویسد: «چنان که اگر جسم نمناکی را روی ماده خشک نم پذیر نهند، آن ماده، رطوبت می پذیرد و به شکلهای گوناگون درمی آید. اگر همین جسم نمناک را روی ماده حس یا خیال، مانند چشم و مرغز گذارند، بر فرض پذیرفتن صورت، دیگر شکل نمی پذیرد، با اینکه رطوبت بر آن اثر گذاشته و او هم این اثر را پذیرفته است. قوه عاقله هم از رطوبت اثر می پذیرد؛ ولی این اثر، غیر از اثر سابق، یعنی به صورت کلی خواهد بود. بنابراین ماهیت مرطوب با وصف اینکه يك ماهیت بیش نیست، هر سه جا، سه گونه اثر می گذارد: نخستین بار تأثیر جسمانی، دوم بار در نیروی حس و خیال، صورت محسوس و متخیل، و سوم بار در نیروی عقل، صورت کلی عقلی پدید می آورد.»<sup>۳</sup>

ملاصدرا با تشبیه مذکور خواسته است اختلاف ظهور و تفاوت بروز يك ماهیت را در عوالم مختلف به ذهن نزدیک سازد. طبق بیان وی، همان گونه که يك ماهیت مادی در موطن گوناگون دارای آثار و جلوه های گوناگونی است، صفات، نیات و ملکات انسان نیز در جاهای مختلف، دارای آثار و لوازم مختلف هستند؛ از اینرو، بعدی ندارد که صفات و ملکات انسان که در این جهان

۱. میزان الحکمه، محمدی ری شهری، دار الحدیث، 1416 ق، ج3، ص2139.

۲. کافی، کلینی، بیروت، دار الصعب، 1401 ق، ج3، ص232، ح1.

۳. العرشیه، صدر المتألهین، ص282.

به صور معهود بروز مي کند و آثار خاصي از خود به جاي مي گذارند، در عالم برزخ و قيامت به صورت روح و ريحان يا به صورت مار و لژدم و ... ظاهر شوند.<sup>۱</sup>

ملاصدرا(ره) اين مسئله را به نحوي ديگر بررسي کرده است. او مي گويد: «شکي نيست که هر عملي را اثري است در نفس، و اثري است در خارج، و نفس انسان در مقابل اعمال و رفتار خود متأثر مي شود و همان طور که اعمال و رفتار هر کس در خارج، داراي آثار وجودي خاص است، در نفس نيز اثري مي گذارد که مجموعه ملکات و فضائل و رذائل نفساني، محصول اعمال و رفتار و بالجملة اکتسابات انسان است و هر يك از ملکات نفساني را ظهوري است در هر يك از مواطن و قوايل و هر صفت جسماني و يا روحاني در مقام مقارنت و مجاورت با قابلي، اثري در آن قابل مي گذارد و نحوه اثر آن در هر يك از مواطن و قوايل متفاوت است و همان طوري که اعمال خارجي در نفس اثر مي گذارد، ملکات نفساني نيز در خارج اثر مي کنند و آثاري از فضائل و رذائل نفساني در خارج حاصل مي شود؛ مثلاً غضب، کبر، عجب، حقد و غيره که از کیفيات و امور نفساني هستند آثاري از آنها در خارج ظاهر مي شود. يکي از مواطن، موطن آخرت است و بعيد نيست که مثلاً غضب که يکي از ملکات و صفات نفساني است در نشئه آخرت به صورت نار محرقه مجسم شود و صاحب آن را بسوزاند و همين طور جود و علم و ساير صفات که از کیفيات نفساني اند به صورت سلسبيل درآيند و اکل مال یتيم ظلماً در نشئه آخرت به صورت آتش در بطون خورندگان آن درآيد و آنها را بسوزاند و بالاخره ملکات فاضله و رذائل که از مکتسبات نفساني است و از آثار و اعمال انسان است در نشئه دنيوي، بعينه در نشئات ديگر مجسم شوند و نتيجه عمل هر کس بدین طريق براي او نمودار شود.»<sup>۲</sup>

با توجه به آنچه گفته شد مي فهميم مهم ترين عامل عذاب، اعمال انسان است؛ زيرا با تعبيهاي ياد شده، جايي براي اين معنا باقي نمي ماند که عذابهاي مختلف، نتيجه چ دانشدني اعمال زشت خود انسانهاست، نه شکنجه هاي خداوند.

۱. الشواهد الربوبية، صدر المتألهين، مشهد، مرکز الجامعي للنشر، 1360ش، ص329.

۲. رک: المبدأ و المعاد، صدر المتألهين، تصحيح استاد آشتياني، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ايران، 1354ش، ص412.



## مسجد و مسجدیها

محمد مهدي فجري

مسجد، خانه خدا در زمين،<sup>۱</sup> محبوب ترين قسمت شهرها نزد خداوند<sup>۲</sup> و خانه پارسايان<sup>۳</sup> است. به طور قطع پس از كعبه كه خانه خدا و قبله آمال مسلمانان است، مسجد، محبوب ترين و مقدس ترين مكان و محل انس با پروردگار است. اين مكان، كانون مقدسي است كه مؤمنان، همه روزه با حضور در آن و به پاي داشتن فريضة نماز در صفوفي منظم، پيوستگي و همبستگي خويش را به نمايش مي گذارند و از اين راه، اميدهاي واهي دشمنان جامعه اسلامي را به نوميدي مي كشانند.

## مسجد، بازار آخرت

در برخي روايات با تعبيري لطيف، از مسجد با عنوان «بازار آخرت» ياد شده است؛ يعني همان گونه كه بازار، محل خريد و فروش كالاهاي دنيوي است، آنجا نيز محل كسب امور معنوي و نيز اسبابي است كه در سراي آخرت به كار مي آيد. رسول اكرم(ص) مي فرمايد: «الْمَسَاجِدُ سُوقٌ مِنْ أَسْوَاقِ الْآخِرَةِ قِرَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَ تَحَفَّتْهَا الْجَنَّةُ»<sup>۴</sup> مساجد، بازاری از بازارهای آخرت است. پذيرايي آن، آموزش و هديه آن بهشت است.»

از سوي ديگر از آنجا كه بيش ترين اهتمام انسان مؤمن، متوجه تهيه و تأمين اسبابي است كه در سراي آخرت بدان نياز دارد، شوق و انس وي به بازار آخرت به مراتب بيش از علاقه او به بازارهاي دنياست. در مقابل، آنان كه دنيا و حرص و آز بر متاع آن را همت خويش قرار داده اند، معمولا با بازار و سودجويي و سوداگري انس بيش تري دارند. بنا بر اين طبيعي است كه مؤمنان، هنگام رفتن به مساجد، سعي كنند بر ديگران پيشي بگيرند و هنگام خروج، ديرتر از همه، آنجا را ترك گویند.

در مقابل، اهل دنيا نيز پيش از همه به بازار مي روند و پس از همه خارج مي شوند.<sup>۵</sup> امام باقر(ع) درباره محبوب ترين و ميغوض ترين افراد نزد خداوند مي فرمايد: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَجِبْرَيْلَ أَيُّ الْبِقَاعِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ الْمَسَاجِدُ وَ أَحَبُّ أَهْلِهَا إِلَيَّ اللَّهُ أَوْلَهُمْ دُخُولًا إِلَيْهَا وَ آخِرُهُمْ خُرُوجًا مِنْهَا قَالَ فَأَيُّ الْبِقَاعِ أَبْغَضُ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ الْأَسْوَاقُ وَ أَبْغَضُ أَهْلِهَا إِلَيْهِ أَوْلَهُمْ دُخُولًا إِلَيْهَا وَ آخِرُهُمْ خُرُوجًا مِنْهَا» رسول خدا(ص) از جبرئيل سؤال كرد: کدام مکانها نزد خداوند محبوب تر است؟ جبرئيل عرض كرد: مساجد؛ و دوست داشتني ترين اهل مسجد نزد خداوند نيز كسي است كه پيش از همه به مسجد داخل و پس از همه از مسجد خارج شود .  
پيامبر(ص) فرمود: کدام مناطق، نزد خداوند ميغوض تر است؟ جبرئيل عرض كرد: بازارها؛ و ميغوض ترين اهل آن نزد خداوند كسي است كه پيش از همه به بازار وارد و پس از همه از آن خارج شود.»

## عظمت مسجد

۱. رسول خدا (ص) فرمود: «الْمَسَاجِدُ بُيُوتُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ هِيَ تُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ النُّجُومُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ؛ مساجد، خانه هاي خدا در زمين است كه همانند درخشش ستارگان به اهل زمين، براي سماواتيان مي درخشد و نور مي دهد.» بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، بيروت، لبنان، 1404 قمری، ج 23، ص 326.

۲. آن حضرت در بياني ديگر مي فرمايد: «أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَسَاجِدُهَا؛ محبوب ترين جاي شهرها در پيشگاه خداوند، مساجد آنهاست.» مجموعه ورام، ورام بن ابي فارس، مكتبة الفقيه، قم، ج 1، ص 69.

۳. و نيز مي فرمايد: «الْمَسَاجِدُ بُيُوتُ الْمُتَّقِينَ؛ مساجد، خانه هاي پارسايان است.» مستدرک الوسائل، محدث نوري، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، ج اول، 1408 هـ. ق، ج 3، ص 362.

۴. امالي، شيخ طوسي، انتشارات دار الثقافة، قم، 1414 ق، ص 139.

۵. سيماي مسجد، رحيم نوبهار، قم، اول، 1373 ش، ج 1، ص 39.

۶. امالي، شيخ طوسي، ص 145.

عظمت و جلال مسجد تا بدانجا است که امام صادق (ع) فرمود: «إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ قَدْ قَصَدْتَ بَابَ مَلِكٍ عَظِيمٍ لَمَّا يَطَأُ بِسَاطِئِهِ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَ لَا يُؤَدُّنَ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ فَهَبِ الْقُدُومَ إِلَى بَسَاطِهِ هَيَّيْهِ الْمَلِكُ فَإِنَّكَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ إِنْ غَفَلْتَ فَاعْلَمْ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنَ الْعَدْلِ وَالْفَضْلِ مَعَكَ وَ بِكَ فَإِنْ عَطَفَ عَلَيْكَ بِرَحْمَتِهِ وَ فَضَلَهُ قَبْلَ مِنْكَ يَسِيرَ الطَّاعَةِ وَ أَجَزَلَ لَكَ عَلَيْهَا ثَوَابًا كَثِيرًا وَ إِنْ طَالَبَكَ بِاسْتِحْقَاقِ الصَّدَقِ وَ الْإِخْلَاصِ عَدَلًا بِكَ حَجَبَكَ وَ رَدَّ طَاعَتَكَ وَ إِنْ كَثُرَتْ وَ هُوَ فَعَالٌ لَمَّا يُرِيدُ؛<sup>۱</sup> هر گاه به در مسجد رسیدی، پس بدان که حضور در محضر پادشاهی بزرگ را قصد کرده ای که به درگاه او ره نمی یابند، جز پاکیزگان و اجازه محضر او را نمی یابند، جز راستگویان. چنان با وقار به مسجد برو که نزد پادشاه پرشکوه می روی. در جایگاه بزرگی قرار داری، اگر غفلت کنی بدان که او می تواند با تو به عدالت یا به فضل و بخشش رفتار کند. اگر با فضل و رحمتش بنگرد، عبادت کم تو را می پذیرد و به خاطر آن عبادت کم به تو ثواب فراوان می بخشد و اگر بخواهد با عدالت رفتار کند، راستی و اخلاص را از تو بخواهد؛ [پس] به حضور راه نمی دهد و عبادت‌هایت را - هر چند بسیار - نمی پذیرد و او هر چه بخواهد می تواند انجام بدهد.»<sup>۲</sup>

در کوی دوست، شوکت شاهی نمی خرد  
اقرار بندگی کن و دعوی چاکری

#### مسجد زیارتگاه خدا

آنچه از دستورهایی امامان معصوم (ع) به ما رسیده است، در تأکید و تشویق بسیار بر رفت و آمد و انس با مساجد است. خداوند متعال، انسان مسجدی را زائر خود خوانده و بر بزرگداشت او تصریح کرده است؛ چنان که رسول خدا (ص) می فرماید: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَلَا إِنَّ بُيُوتِي فِي الْأَرْضِ الْمَسَاجِدُ تُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ النَّجُومُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ أَلَا طُوبَى لِمَنْ كَانَتْ الْمَسَاجِدُ بُيُوتَهُ أَلَا طُوبَى لِعَبْدٍ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ زَارَنِي فِي بَيْتِي أَلَا إِنْ عَلَى الْمَزُورِ كَرَامَةُ الزَّائِرِ أَلَا بَشِيرَ الْمَشَاءِينَ فِي الظُّلُمَاتِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛<sup>۳</sup> خداوند متعال می فرماید: مساجد، خانه های من در روی زمین هستند که برای اهل آسمان، می درخشند همان گونه که ستارگان برای ساکنان زمین می درخشند. خوشا به حال آن بنده ای که مساجد (خانه های من) خانه های او باشد، خوشا بر آن بنده ای که در خانه خود وضو بگیرد و مرا در خانه خودم (مسجد) زیارت کند که گرامی داشتن زیارت کننده بر زیارت شوند، لازم و واجب است. به آنان که در تاریکی شب به سوی خانه های من (مساجد) قدم بر می دارند بشارت باد به داشتن نوری درخشان در روز قیامت.»

امید است بیان آثار و برکات رفت و آمد به این مکان مقدس بتواند انگیزه ای برای حضور بیش تر مردم، به ویژه جوانان در آنجا باشد.

#### اهل مسجد

خداوند متعال در آیات مربوط به مسجد قبا با جمله ای کوتاه، ولی پرمحتوا، ویژگی اصلی نمازگزاران شایسته را چنین بیان کرده است: «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»؛<sup>۴</sup> «در آن، مردانی هستند که دوست می دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.»

۱. مصباح الشريعة، منسوب به امام صادق (ع)، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ج ۱، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۳۰.

۲. چه زیبا است که این روایت بر سر در تمامی مساجد نصب شود و مؤمنان با هر بار ورود به مسجد، ارزش این مکان مقدس را بر خود یادآور شوند.

۳. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۳۸۱.

۴. توبه/۱۰۸.

با توجه به اینکه پاکی در این آیه، قیدی ندارد، روشن می شود طهارتی که نمازگزاران مسجد قبا دوستدار آن بودند، هم پاکی از گناه و عصیان و هم طهارت از آلودگیهای ظاهری بوده است.

از سوی دیگر، قرآن کریم در آیه 37 سوره نور نیز در توصیف مسجدیها می فرماید: «رَجَالَ لَا تُلْهِبُهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»؛ «[در مساجد] مردانی [حضور می یابند] که نه تجارت و نه معامله ای، آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند. آنها از روزی می ترسند که در آن، دلها و چشمها زیر و رو می شود.»

با توجه به این دو آیه روشن می شود که نمازگزاران شایسته مسجد، از دیدگاه قرآن کریم از ویژگیهای زیر برخوردارند:

1. آنان، دوستدار پاکیزگی جسم و نیز تهذیب و تطهیر روح و باطن خویش هستند؛
2. وظایف و تکالیف دینی خویش، همچون زکات و نماز را انجام می دهند. به پای داشتن نماز و پرداخت زکات، دو مصداق و در حقیقت مظهر انجام اعمال صالح است. علامه طباطبایی(ره) در تفسیر المیزان می فرماید: «به پای داشتن نماز، مظهر و نشانه تمامی وظایف و عبودیت و بندگی است. پرداخت زکات نیز نشان و مظهر انجام وظایفی است که انسان در ارتباط با مردم بر عهده دارد.»<sup>1</sup>
3. تجارت و فعالیتهای اقتصادی و هر کار دیگر، آنان را از یاد خداوند متعال و ذکر قلبی باز نمی دارد؛
4. از فردای قیامت، ترسناک و هراسان اند.

این انسانهای شایسته، افزون بر این همه، محبوب خداوند متعال برترین پاداشها را به آنها عطا می فرماید و از فضل بیکران خویش نیز به آنان ارزانی می دارد که: «لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ»؛<sup>2</sup> «[آنها سراغ این کارها می روند] تا خداوند آنان را به بهتر از اعمالشان پاداش دهد و از فضل خود بر پاداششان بیفزاید.»  
افرادی با این ویژگی، نه تنها خود زبیده و آراسته اند که حضور آنان در مسجد، مایه زیور و زینت مسجد است؛ ضمن آنکه اینان نیز با حضور در مسجد از قداست و روحانیت خانه خدا نوشه بر می گیرند.<sup>3</sup>

بعضی دیگر از خصوصیات و امتیازات اهل مسجد را این گونه می توان بر شمرد:

1. مؤمن بودن

مسجد، محل اجتماع و رفت و آمد انسانهای برگزیده، صالح و تقوا پیشه است. رسول مکرم اسلام(ص) می فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ يَعْتَادُ الْمَسَاجِدَ فَاشْهَدُوا لَهُ بِالْإِيمَانِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ إِنَّمَا يَعْمرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»؛<sup>4</sup> هنگامی که دیدید مردی [بر رفت و آمد] به مساجد عادت دارد، به ایمانش گواهی دهید؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: تنها آنان که ایمان به خداوند دارند، مساجد خدا را آباد می کنند.»

یادآور می شود با توجه به احادیثی از معصومین در باب عمران و آبادی مساجد، منظور از عمران در این خصوص شرکت در مساجد و به جا آوردن نماز و عبادت و دوری از امور مادی و قیل و قال در این مکان مقدس می باشد.

۱. تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، پنجم، 1417 ق، ج 15، ص 127.

۲. نور/38.

۳. سیمای مسجد، ج 2، ص 290 و 291.

۴. مستدرک الوسائل، ج 3، ص 362.

## 2. الگو و نمونه در جامعه

امام صادق (ع) انسانهای مسجدی را از برترین و برگزیدگان جامعه معرفی کرده و به فضل بن عبدالملک فرموده اند: «يَا فَضْلُ لَا يَأْتِي الْمَسْجِدَ مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ إِلَّا وَافِدُهَا وَ مِنْ كُلِّ أَهْلِ بَيْتٍ إِلَّا نَحِيْبًا؛<sup>۱</sup> ای فضل! از هر جمعی تنها آنان که از همه برترند و از اهل هر خانه ای تنها برگزیدگان آنها به مسجد می آیند.»

## 3. اهل بهشت

رسول اکرم (ص) آنان را که به ندای مؤذنان پاسخ می گویند و به سوی مسجد می شتابند، از اهل بهشت دانسته، می فرماید: «إِحَابَةُ الْمُؤَذِّنِ رَحْمَةٌ وَ ثَوَابُهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ لَمْ يُجِبْ خَاصَمَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَطُوبَى لِمَنْ أَحَابَ دَاعِيَ اللَّهِ وَ مَشَى إِلَى الْمَسْجِدِ وَ لَا يُحِيْبُهُ وَ لَا يَمْشِي إِلَى الْمَسْجِدِ إِلَّا مُؤْمِنٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛<sup>۲</sup> دعوت مؤذن را پذیرفتن، رحمت الهی است و پاداش آن، بهشت است. کسی که این دعوت را پاسخ نگوید در روز قیامت با وی ستیز خواهیم کرد. خوشا به حال آنان که ندای دعوت کننده به سوی خدا را پاسخ گویند و به مسجد بروند. و تنها مؤمنی که اهل بهشت است، دعوت مؤذن را اجابت می کند و به مسجد می رود.»

## 4. مانع نزول عذاب الهی

در روایات اسلامی، انسانهای مسجدی، مانع نزول عذاب الهی معرفی شده اند. رسول خدا (ص) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ إِذَا رَأَى أَهْلَ قَرْيَةٍ قَدْ أَسْرَفُوا فِي الْمَعَاصِي وَ فِيهَا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَادَاهُمْ جَلَّ جَلَالُهُ يَا أَهْلَ مَعْصِيَتِي لَوْ لَا مَنْ فِيكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَحَابِّينَ يَجْلَلِي الْعَامِرِينَ بِصَلَاتِهِمْ أَرْضِي وَ مَسَاجِدِي وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ خَوْفًا مِنِّي لَأَنْزَلْتُ بِكُمْ عَذَابِي ثُمَّ لَا أَبَالِي؛<sup>۳</sup> خداوند جل جلاله هنگامی که ببیند اهل قریه ای در معاصی، زیاده روی می کنند و حال آنکه در بین ایشان سه نفر از اهل ایمان وجود دارند، به آنان ندا می کند که ای اهل گناه و عصیان! اگر میان شما مؤمنانی نبودند که دوستدار جلال من هستند و با نمازشان، زمین و مساجد مرا آباد و در سحرها از خوف من استغفار و طلب آمرزش می کنند، عذابم را بر شما فرو می فرستادم و باکی هم نداشتم.»

## 5. مورد غبطه مردگان

رسول خدا (ص) فرموده است: «مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَ مَلَكَ يُنَادِي فِي الْمَقَابِرِ مَنْ تَغِيْبُونَ فَيَقُولُونَ أَهْلَ الْمَسَاجِدِ يُصَلُّونَ وَ لَا نَقْدِرُ وَ يَصُومُونَ وَ لَا نَقْدِرُ؛<sup>۴</sup> روزی نیست مگر اینکه فرشته ای در میان قبرها ندا سر می دهد: [شما اهل گورستان که دستتان از دنیا کوتاه شده است!] به حال چه کسانی غبطه می خورید؟ آنان گویند: به حال مسجدیان غبطه می خوریم که نماز می خوانند و ما نمی توانیم، و روزه می گیرند و ما نمی توانیم.»

مردگان آرزوی بازگشت به دنیا را دارند و اینکه مانند مسجدیها در مسجد نماز بخوانند و مانند روزه داران روز بگیرند.

## 6. محبوب فرشتگان

یکی دیگر از آثار رفت و آمد به مسجد، دوستی و محبت، میان انسانهای مسجدی و فرشتگان الهی است. رسول خدا (ص) می فرماید: «إِنَّ لِلْمَسَاجِدِ أَوْلَادًا الْمَلَائِكَةُ جُلَسَاؤُهُمْ إِذَا غَابُوا افْتَقَدُوهُمْ وَ إِنْ مَرَّوْا عَادُوهُمْ وَ إِنْ كَانُوا فِي حَاجَةٍ أَعَانُوهُمْ؛<sup>۵</sup> انسانهای ثابت قدمی همچون میخ در مساجد وجود دارند که ملائکه الهی با آنان همنشین [و مانوس] هستند.

۱. وسائل الشیعه، ج 5، ص 193.

۲. جامع الاخبار، تاج الدین شعیری، قم، انتشارات رضی، 1363 ش، ص 68.

۳. امالی، شیخ صدوق، انتشارات کتابخانه اسلامی، چهارم، 1362 ش، ص 199.

۴. مستدرک الوسائل، ج 3، ص 363.

۵. بحارالانوار، ج 80، ص 373.

هنگامی که از مسجد غایب می شوند، ملائکه سراغشان را می گیرند، هنگام بیماری از آنان عیادت می کنند و چون در کارها به کمک احتیاج داشته باشند، آنان را یاری می دهند.»  
 سید رضی قدس سره در شرح این حدیث شریف می فرماید: «مراد از میخ در کلام آن حضرت (ص) کنایه از انسانهایی است که بر اثر کثرت رفت و آمد به مسجد و ملازم بودن با خانه خدا، گویا چون میخی به مسجد کوبیده شده اند و این کلام از تمثیلاتی است که بسیار پسندیده است. در لغت عرب به کسی که اقامت او در مسجد زیاد باشد و کم تر از مسجد خارج شود «میخ مسجد» و «کبوتر مسجد» گفته می شود و تشبیه به میخ، بلیغ تر است؛ چون کبوتر رفت و آمد دارد؛ ولی میخ همواره ثابت است.»<sup>۱</sup>  
 اهداف رفتن به مسجد

## 1. زیارت خانه خدا

امام حسن (ع) می فرماید: «أَهْلُ الْمَسْجِدِ زُورُوا اللَّهَ وَحَقُّ عِلَّكَ الْمَرْوَرِ وَالْبُخْفَةُ لَوَائِيهِ؛<sup>۲</sup> اهل مسجد، زائران خدا هستند و بر صاحب خانه است که به زائرش هدیه دهد.»  
 2. نماز جماعت

برگزاری نماز به جماعت، از مسائلی است که در اسلام بدان سفارش فراوانی شده و از جانب خداوند متعال، نتایج دنیوی و پاداش اخروی فوق العاده ای برای آن منظور شده است. حضرت علی (ع) در بیان یکی از موعظه های لقمان به فرزندش می فرماید: «وَصَلِّ فِي جَمَاعَةٍ وَ لَوْ عَلَى رَأْسِ رُجٍّ؛<sup>۳</sup> نماز را به جماعت بخوان اگر چه بر نوک پیکان باشد.»  
 آیت الله مشکینی (ره) اهمیت نماز جماعت در مسجد را این گونه بیان می کند که یکی از ده تکلیف سنگینی که بر بنی اسرائیل واجب شده بود، خواندن نماز واجب در مسجد بوده و نماز در غیر مسجد بر آنان جایز نبوده است.<sup>۴</sup> به همین سبب پیامبر (ص) از خداوند درخواست می کند که «... وَلَا تَحْمِلْ عَلَيَّ إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»؛<sup>۵</sup> «پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما ما قرار مده؛ آن چنان که بر افراد پیش از ما قرار دادی.»

امام صادق (ع) نیز در بیان اهمیت نماز جماعت در مسجد فرموده است: «مَنْ صَلَّى فِي بَيْتِهِ جَمَاعَةً رَغْبَةً عَنِ الْمَسْجِدِ فَلَا صَلَاةَ لَهُ وَ لَا لِمَنْ صَلَّى مَعَهُ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ تَمْنَعُ مِنَ الْمَسْجِدِ؛<sup>۶</sup> هر کس از روی بی میلی به مسجد، در خانه اش نماز جماعت بخواند، برای او نمازی نخواهد بود؛ حتی برای کسانی که با او نماز خوانده اند؛ مگر اینکه علتی مانع از حضور در مسجد باشد.»  
 فوائد دنیوی رفت و آمد به مسجد  
 الف. فواید اجتماعی

حضور در مساجد، برکات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فراوانی در پی دارد. مسجد، در طول تاریخ محلی برای رفع نیازهای فکری، مذهبی، سیاسی و اقتصادی و نیز کانونی برای گسترش فرهنگ غنی اسلام و فراگیری علوم ضروری جامعه و نیز مکانی برای تجمع و آموزش نیروهای مبارز و رزمنده بوده است.

۱. مجازات الرهویه، سید رضی، دار الحدیث، قم، اول، 1422 ق، ص 369.

۲. ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، انتشارات شریف رضی، 1412 ق، ج 1، ص 77.

۳. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، 1365 ش، ج 8، ص 349.

۴. تحریر المواعظ العدیدیه، علی مشکینی، الهادی، قم، هشتم، 1424 ق، ص 538.

۵. بقره/286.

۶. امالی، طوسی، ص 696.

یکی از نویسندگان غیرمسلمان به نام «ج. هوگ» می نویسد: «مسجد در سرزمینهای اسلامی به عنوان پناهگاهی برای زندگی پرآشوب و پرتلاطم شهر به شمار می آید. هزاران نفر مسلمان در روزهای جمعه در صحن مسجد و شبستان سرپوشیده آن گرد می آیند و به طور دسته جمعی در برابر دیوار قبله - که به سوی مکه قرار گرفته است - به سجده می پردازند. در سراسر جهان، عموم مسلمانان همچنان که ذرات آهن به سوی آهن ربا جذب می شود، به سوی این مراکز واحد مقدس روی می آورند. هر يك از افراد این گروه در عین شرکت در آن اجتماع با خود خلوت می کند و هر کدام، مجذوب سعادت ابدی خود می شود و در آرامش و سکوتی درونی فرو می رود که برای غریبها ناشناخته است.»<sup>۱</sup>

اگر حق پرستی به مسجد درآی  
که با جمع بینی تو دست خدای

### ب. فواید فردی

حضور در مسجد، افزون بر فواید اجتماعی، برکات فراوانی برای فرد دارد. مسجد، آمادگی انسان را برای عبادت، بیش تر می کند و انسانهای غافل را به یاد خداوند و عبادت می اندازد؛ چرا که اگر انسان از یاد پروردگار غافل باشد و از مقابل مسجدی عبور کند و یا گنبد و گلدسته مسجدی را ببیند، بی درنگ به یاد خدا می افتد.

در اینجا به چند مورد از فوائد حضور در مسجد می پردازیم:

#### 1. مرکز یافتن دوستان خوب

مسجد، محل دوست یابی است؛ آن هم دوستانی خوب و خدایی؛ دوستانی که با پروردگار مأنوس اند و او نیز با آنان انس دارد.<sup>۲</sup> امام علی(ع) در بیان برخی آثار ارزشمند و سازنده رفت و آمد به مساجد می فرماید: «مَنْ اِخْتَلَفَ اِلَى الْمَسَاجِدِ اَصَابَ اِحْدَى الثَّمَانِ اَحَا مُسْتَقَاداً فِي اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَوْ عِلْمًا مُسْتَطْرَفًا اَوْ اَيَّةً مُّحْكَمَةً اَوْ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً اَوْ كَلِمَةً تَزُدُّهُ عَنِ رَدَى اَوْ يَسْمَعُ كَلِمَةً تَذَلُّهُ عَلٰى هُدٰى اَوْ يَتْرُكُ ذَنْبًا خَشِيَةً اَوْ حَيَاءً؛<sup>۳</sup> کسی که به مسجد رفت و آمد می کند [دست کم] یکی از امور هشت گانه نصیب او می شود:

1. یافتن برادر ایمانی که در مسیر خداوند از او استفاده کند؛ 2. دانشی تازه؛ 3. فهم و درک آیه ای از آیات قرآن؛ 4. شنیدن سخن کسی که او را به هدایت رهنمون باشد؛ 5. رحمتی که انتظار آن را از جانب خداوند می کشد؛ 6. سخنی که او را از گمراهی و هلاکت باز دارد؛ 7. ترك گناه به سبب خداترسی که در پرتو آمد و شد به مسجد به قلب او وارد شده است؛ 8. ترك گناه به سبب حیا از برادران ایمانی خود که در مسجد با آنان آشنا شده است.»

#### 2. سالم ماندن اهل مسجد از بلاهای آسمانی

گفته شد که انسانهای مسجدی، مانع نزول بسیاری از بلاها می شوند؛ ولی در برخی مواقع، چنان عصیان و سرکشی فراوان می شود که عذاب و خشم خداوند فرود می آید. در این حال، رحمت الهی فقط شامل اهل مسجد می شود و آنان از خشم الهی در امان می مانند؛ چنان که رسول خدا(ص) می فرماید: «إِذَا نَزَلَتِ الْعَاهَاتُ وَالْأَفَاتُ عُوفِيَ أَهْلُ الْمَسَاجِدِ؛<sup>۴</sup> زمانی که امراض مسری و آفات نازل شود، اهل مسجد از آن در امان اند.»

#### 3. پناهگاهی در برابر حوادث و گرفتاریها

۱. مسجد نهاد عبادت و ستاد ولایت، ص 170.

۲. «من ألف مسجدا ألفه الله: عوالي اللآكي، ج2، ص32.

۳. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1413 ق، ج1، ص237.

۴. مستدرک الوسائل، ج3، ص356.

طبق دستورهایی ائمه هدی (ع) پناه بردن به مسجد یکی از راههای التیام بخشیدن به فشارها و ناراحتیهای انسان است. در تفسیر مجمع البیان ذیل آیه «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»<sup>۱</sup> روایتی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: «مَا يَمْتَنِعُ أَحَدَكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ غَمٌّ مِنْ غَمْمِ الدُّنْيَا أَنْ يَتَوَضَّأَ ثُمَّ يَدْخُلَ مَسْجِدَهُ فَيَرْكَعُ رَكَعَتَيْنِ فَيَدْعُو اللَّهَ فِيهِمَا أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»<sup>۲</sup> آن گاه که یکی از شما را اندوه‌های دنیوی فرا گیرد؛ چه چیز مانع از آن است که وضو بگیرد و داخل مسجد شود و دو رکعت نماز به جای آورد و در آن نماز خداوند را بخواند؟ آیا نشنیده‌ای که خدای متعال می‌فرماید: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»؛ [در سختیها و گرفتاریها] از صبر و نماز یاری جویید.»

رعایت آداب مسجد

اولیای دین (ع) درباره چگونگی و آداب حضور در مسجد راهنماییهای فراوانی کرده‌اند که به چند نمونه اشاره می‌شود:

الف. طی مسافتی به سوی مسجد

در تاریخ آمده است که یکی از قبایل تصمیم گرفتند خانه‌های خود را به اطراف مسجد النبی (ص) منتقل کنند تا همسایه مسجد پیامبر (ص) قلمداد شوند و راحت‌تر در مسجد حضور یابند. پیامبر خدا (ص) متوجه شد و به آنها فرمود: «به من گزارش رسیده است که شما قصد انتقال خانه‌های خود به اطراف مسجد را دارید؟» گفتند: «آری، ای رسول خدا! چنین تصمیم گرفته‌ایم.» آن حضرت فرمود: «بنی سلمه دیار لئیم تکتب آثارکم، دیکولئیم تکتب آثارکم»<sup>۳</sup> ای بنی سلمه! محله‌هایتان آثار [قدمهای] شما را ثبت می‌کند، محله‌هایتان آثار شما را ثبت می‌کند.»

امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ مَشَى إِلَى الْمَسْجِدِ لَمْ يَضَعْ رِجْلَيْهِ عَلَى رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا يُسَبِّحُ لَهُ إِلَى الْأَرْضَيْنِ السَّابِعَةِ»<sup>۴</sup> هر کس به سوی مسجد حرکت کند، پاهای خود را به هیچ‌تر و خشکی نمی‌گذارد؛ مگر آنکه از آنجا تا زمین هفتم به جای او پروردگار را تسبیح می‌کنند.» جابر بن عبدالله می‌گوید: خانه‌های ما از مسجد پیامبر (ص) دور بود، خواستیم بفروشیم و نزدیک مسجد شویم. رسول خدا (ص) فرمود: «إِسْبُوا، فَإِنَّكُمْ أَوْتَادُهَا، وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَخْطُو إِلَيَّ الصَّلَاةِ حُطُوَةً إِلَّا لَتَبَ اللَّهُ لَهُ أُجْرًا»<sup>۵</sup> در همان مکانی که هستید، بمانید! شما میخهای مساجد هستید. هر بنده‌ای که قدمی برای نماز بر می‌دارد خداوند، پاداشی برایش ثبت می‌کند.»

ب. اخلاص در رفت و آمد

شهید دستغیب در کتاب استعاذه نقل می‌کند که شخصی اهل مسجد و نماز بود و جماعتش ترک نمی‌شد. وی به قدری مقید بود که زودتر از دیگران به مسجد می‌آمد و در صف اول جماعت قرار می‌گرفت و نفر آخری بود که از مسجد بیرون می‌رفت. یکی از روزها اندکی دیر به مسجد رسید و در صف اول، جایی برای ایستادن پیدا نکرد و مجبور شد در صف آخر بایستد؛ ولی نزد خود خجالت می‌کشید و آثار شرمندگی در چهره‌اش پدیدار شد، با خود می‌

۱ بقره/45.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، سوم، 1372 ش، ج1، ص217.

۳. ریاض الصالحین من کلام سید المرسلین، یحیی بن شرف نووی دمشقی، دار الوفاء، هفتم، 1428 ق، ص53.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج1، ص233.

۵. المعالم الأثریة فی السنة و السیرة، محمد محمد حسن شراب، دمشق - بیروت، دار القلم، اول، 1411 ق، ص267.

گفت: «چرا دیر آمدم که در صف آخر قرار بگیرم؟» ناگهان به خود آمد که این چه فکر باطلی است که بر من چیره شده است؟ اگر خلوص باشد صف اول و آخر ندارد. به خود گفت: «معلوم می شود سی سال نماز تو به ریا آلوده بود وگرنه نمی بایست صف آخر، شائبه ای در دل تو ایجاد کند.» این فکر، نوری در قلبش به وجود آورد و باعث شد توبه کند و در صدد اصلاح خود برآید و تصمیم گرفت که قضای تمام نمازهای سی ساله اش را - که در صف اول خوانده است - به جای آورد.<sup>۱</sup>

امام پنجم یا ششم<sup>۲</sup> می فرماید: «دَخَلَ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَ الْآخَرُ فَاسِقٌ فَخَرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ الْفَاسِقُ صَدِيقٌ وَ الْعَابِدُ فَاسِقٌ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ مُدِلًّا يَعْبَادَتِهِ يُدِلُّ بِهَا فَتَكُونُ فِكْرَتُهُ فِي ذَلِكَ وَ تَكُونُ فِكْرَةُ الْفَاسِقِ فِي التَّنَدُّمِ عَلَى فِسْقِهِ وَ يَسْتَعْفِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّا صَنَعَ مِنَ الذُّنُوبِ؛<sup>۳</sup> دو مرد، وارد مسجد شدند: یکی عابد و دیگری فاسق؛ اما در حالی از مسجد خارج شدند که مرد فاسق، درستکار و مرد عابد؛ فاسق شده بود؛ زیرا عابد در حالی که به عبادت خود مغرور بود به مسجد آمده بود و همواره در همین فکر به سر می برد و از عبادت خود راضی بود؛ ولی مرد فاسق به ندامت بر فسق و تباهی خویش و طلب آمرزش از خدا به سبب گناهانش می اندیشید.»

#### ج. طهارت

از خاتم انبیا(ص) روایی را نقل کردیم و آن اینکه خداوند می فرماید: «أَلَا إِنَّ بُيُوتِي فِي الْأَرْضِ الْمَسَاجِدِ... أَلَا طُوبَى لِعَبْدٍ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ زَارَنِي فِي بَيْتِي أَلَا إِنَّ عَلَيَّ الْمَزُورِ كَرَامَةَ الزَّائِرِ؛<sup>۴</sup> همانا، مساجد، خانه های من در زمین است. همانا خوشا به حال کسی که در خانه اش وضو بگیرد، سپس مرا در خانه ام زیارت کند. همانا بر زهّیت شده، [واجب] است که زائرش را گرامی دارد.»

#### د. زینت کردن

خداوند متعال در سوره اعراف درباره کیفیت حضور در مسجد می فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ؛<sup>۵</sup> «ای فرزندان آدم! زینت خود را هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید.» این جمله می تواند هم اشاره به «زینتهای ظاهری» باشد که شامل پوشیدن لباسهای مرتب، پاک و تمیز، شانه زدن موها، به کار بردن عطر و مانند آن می شود و هم شامل «زینتهای معنوی»؛ یعنی صفات انسانی، ملکات اخلاقی، پاکي نیت و اخلاص.<sup>۶</sup>

#### هـ. ورود با آرامش و وقار

امیرمؤمنان(ع) می فرماید: «مَنْ أَرَادَ دُخُولَ الْمَسْجِدِ فَلْيَدْخُلْ عَلَى سُكُونٍ وَ وَقَارٍ فَإِنَّ الْمَسَاجِدَ بُيُوتُ اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْبِقَاعِ إِلَيْهِ؛<sup>۷</sup> هر کس خواست وارد مسجد شود، باید با آرامش و وقار وقار وارد شود که مساجد، خانه های خداوند و محبوب ترین زمینها نزد خداوند است.»

#### و. نماز تحیت

از دیگر آداب ورود به مسجد، خواندن نماز تحیت است. از ابوذر روایت شده است: «دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ جَالِسٌ فَقَالَ لِي يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ لِلْمَسْجِدِ تَحِيَّةً قُلْتُ وَ مَا

۱. داستانها و حکایتهای مسجد، غلامرضا نیشابوری، انتشارات سید جمال الدین اسد آبادی، ص 100 و 101، با اندکی تلخیص.

۲. الکافی، ج 2، ص 314.

۳. وسائل الشیعه، ج 1، ص 381.

۴. اعراف/31.

۵. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، اول، 1374 ش، ج 6، ص 148.

۶. من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 240.



تَجِيئَتُهُ قَالَ رَكَعَتَانِ تَرَكَعُهُمَا؛<sup>۱</sup> خدمت رسول خدا(ص) رسیدم، در حالی که آن حضرت در مسجد نشسته بود. آن حضرت به من فرمود: ای اباذر! برای مسجد تحیتی است. گفتم: تحیت مسجد چگونه است؟ فرمود آن است که دو رکعت نماز در آن بخوانی.»

ز. تعظیم مسجد

ابوبصیر می گوید که از امام صادق(ع) درباره علت و فلسفه تعظیم مساجد پرسیدم. حضرت فرمود: «إِنَّمَا أَمَرَ بِتَعْظِيمِ الْمَسَاجِدِ لِأَنَّهَا بَيُوتُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ؛<sup>۲</sup> بدین جهت به تعظیم مساجد فرمان داده شده است که آنها خانه های خدا در زمین هستند.»

به دلیل لزوم احترام به مساجد است که نجس کردن آن حرام، توقف شخص جنب و زن حائض و نفساء در آن ممنوع، و ورود افراد مست بدان غیر مجاز است.

پاداش اخروی رفتن به مسجد

1. دیدار فرشتگان و آمرزش گناهان

حضرت صادق(ع) از قول رسول خدا(ص) فرموده است: «أَلَا وَ مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ يَطْلُبُ فِيهِ الْجَمَاعَةَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ يَرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ مَاتَ وَ هُوَ عَلَى ذَلِكَ وَكَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَعُودُونَهُ فِي قَبْرِهِ وَ يَبَشِّرُونَهُ وَ يُؤْنِسُونَهُ فِي وَحْدَتِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يُبْعَثَ؛<sup>۳</sup> هر کس به قصد شرکت در نماز جماعت به سوی مسجدی گام بردارد، خداوند متعال در مقابل هر گام، هفتاد هزار حسنه به او پاداش می دهد و به همین میزان، درجات او را بالا خواهد برد و چنانچه در این حال از دنیا برود، خداوند بزرگ، هفتاد هزار فرشته را مأمور می کند تا در قبر به دیدار او بروند و وی را بشارت دهند و در تنهایی قبر، انیس او باشند و تا روز قیامت برایش طلب آمرزش کنند.»

عبارت «فَإِنْ مَاتَ وَ هُوَ عَلَى ذَلِكَ؛ (اگر در چنین حالی بمیرد)»، در این حدیث شریف، ممکن است اشاره به مرگ در مسیر رفت و آمد به مسجد باشد. این احتمال نیز وجود دارد که این عبارت، اشاره به این مطلب باشد که فضایل و آثار ذکر شده، نصیب انسانی خواهد بود که دارای روحیه انس با مسجد و نماز جماعت باشد و تا پایان مرگ نیز بر این خصلت باقی بماند و با همین روحیه از دنیا برود.<sup>۴</sup>

2. شهادت زمین مسجد

یکی از آثار نماز در مسجد این است که زمین آن در روز قیامت شهادت می دهد که او در آنجا نماز خوانده است. به همین علت است که ائمه بزرگوار دین(ع) بر خواندن نماز در مساجد متعدد سفارش کرده اند. رسول خدا(ص) می فرماید: «يَا أَبَا ذَرٍّ مَا مِنْ رَجُلٍ يَجْعَلُ جَبْهَتَهُ فِي بُقْعَةٍ مِنْ بَقَاعِ الْأَرْضِ إِلَّا شَهِدَتْ لَهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛<sup>۵</sup> ای ابوذر! هر انسانی که پیشانی خود را برای سجده بر قطعه ای از زمین بگذارد، آن زمین در روز قیامت به نفع وی شهادت خواهد داد.»

حضرت صادق(ع) می فرمود: «صَلُّوا مِنَ الْمَسَاجِدِ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛<sup>۶</sup> در جاهای مختلف و متعدد از مساجد، نماز به جای آورید؛ چون هر گوشه ای از زمین در روز قیامت برای نمازگزارش شهادت می دهد.»

۱. وسائل الشیعه، ج 5، ص 248.

۲. علل الشرائع، شیخ صدوق، قم، انتشارات مکتبه الداوری، ج 2، ص 318.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 17.

۴. سیمای مسجد، ج 1، ص 24.

۵. مکارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسی، قم، انتشارات شریف رضی، چهارم، 1412 ق، ص 466.

۶. وسائل الشیعه، ج 5، ص 188.

### 3. شفاعت در محشر

رسول اکرم(ص) در بیان شأن و مقام مداومت کنندگان بر حضور در مسجد می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَ أَنْ يُدْخَلَ الْجَنَّةَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ بغيرِ حِسَابٍ وَ يُشَفِّعَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي ثَمَانِينَ أَلْفًا الْمُؤَدِّنَ وَ الْإِمَامَ وَ رَجُلٌ يَتَوَضَّأُ ثُمَّ يَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَيُصَلِّي فِي الْجَمَاعَةِ؛<sup>۱</sup> همانا خداوند به سه گروه وعده داد بدون حساب آنها را وارد بهشت کند و هر يك از این سه گروه (روز قیامت) می توانند هشتاد هزار نفر را شفاعت کنند. [آنها عبارت اند از] 1. مؤذن؛ 2. امام جماعت؛ 3. کسی که وضو بگیرد، پس داخل مسجد شود و نماز را به جماعت به جا آورد.»

### 4. ثواب شب زنده داری

رسول خدا(ص) می فرمود: «مَنْ صَلَّى الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ فِي الْمَسْجِدِ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ؛<sup>۲</sup> کسی که نماز مغرب و عشاء و نماز صبح را در مسجد و به جماعت بخواند، مثل این است که تمام شب بیدار [و به عبادت مشغول] بوده است.»

### 5. پرچمدارای روز قیامت

خاتم انبیا(ص) فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ طُوبَى لِأَصْحَابِ الْأَلْوِيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْمِلُونَهَا فَيَسْبِقُونَ النَّاسَ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا وَ هُمْ السَّابِقُونَ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِالسَّحَابِ وَ غَيْرِهَا؛<sup>۳</sup> ای ابوذر! خوشا به حال پرچمداران روز قیامت که پرچمها را به دوش می گیرند و پیش از دیگران به بهشت وارد می شوند. آنان، همان کسانی هستند که در سحرگاهان و دیگر اوقات در رفتن به مساجد بر دیگران پیشی می گیرند.»

### 6. برائت از آتش

رسول خدا(ص) فرمود: «مَنْ صَلَّى أَرْبَعِينَ يَوْمًا فِي الْجَمَاعَةِ يُدْرِكُ التَّكْبِيرَةَ الْأُولَى كُتِبَ لَهُ بَرَاءَتَانِ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّفَاقِ؛<sup>۴</sup> کسی که چهل روز در جماعت شرکت و تکبیرة الاحرام الاحرام اول را درک کند، دو برائت برای او نوشته می شود: برائت از آتش و برائت از نفاق.»

### 7. شناور شدن در رحمت الهی

پیامبر اکرم(ص) درباره حرکت کنندگان به سوی مساجد می فرماید: «الْمَشَاوُونَ إِلَى الْمَسَاجِدِ فِي الظُّلْمِ أَوْلِيكَ الْحَقِّ وَ الظُّلْمِ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ؛<sup>۵</sup> حرکت کنندگان به سوی مساجد در تاریکی، کسانی هستند که در رحمت الهی غوطه ورنند.»

### 8. نورانیت فوق العاده در قیامت

پیامبر خدا(ص) فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَكَيُّرِيءٌ لِلدَّيْنِ عِيَجٌ لَلنَّوْنِ إِلَي الْمَسَاجِدِ فِي الظُّلْمِ بِنُورٍ سَاطِعٍ هُمْ الْقَوَائِمَةُ؛<sup>۶</sup> به درستی که خداوند، کسانی را که در تاریکی شب به سوی مساجد قدم برمی دارند، در روز قیامت با نوری درخشان نورانی می کند.»

### 9. سایه عرش خدا

امام سجاد(ع) می فرماید که حضرت موسی(ع) از خداوند پرسید: «بار خدایا! چه کسانی اهل تو هستند که در روز قیامت - که سایبانی جز سایبان تو نیست - در سایه عرش تو قرار می گیرند؟» خداوند متعال فرمود: «کسانی که دلشان پاک باشد، آنها که فقیر و ضعیف هستند [و به آنها توجه نمی شود]، کسانی که هنگام یاد پروردگارشان من را به عظمت ذکر می کنند،

۱. مستدرک الوسائل، ج 6، ص 449.

۲. وسائل الشیعه، ج 8، ص 295.

۳. مستدرک الوسائل، ج 3، ص 433.

۴. همان، ج 6، ص 447.

۵. کنز العمال، ج 7، ص 557، ح 20236.

۶. همان، ح 20237.

آنان که به طاعت من بسنده می کنند؛ همان گونه که کودک به شیر مادر بسنده می کند، کسانی که به مسجدها می روند و در آنجا پناه می گیرند؛ همان گونه که عقابها به آشیانه های خود پناه می برند، آنها که برای مُحَرَّمات من به خشم می آیند، در آن هنگام که حلال شمرده می شود؛ مانند پلنگ که خشمگین می شود.»<sup>۱</sup>

عاقبت حضور نیافتن در مسجد

اهمیت حضور در مسجد تا اندازه ای است که رهبر کبیر انقلاب (ره) در روز شهادت حاج آقا مصطفی، پس از دفن پیکر مطهر آن مرحوم و متفرق شدن مردم، وضو گرفته، هنگام ظهر به مسجد می روند. این برنامه امام (ره) چنان برای مردم عجیب است که حتی خادم مسجد، به اطمینان اینکه امام (ره) به مسجد نمی آیند، در مسجد حضور نداشته است و از منزل یکی از همسایگان، سجاده ای برای آقا می آورند.<sup>۲</sup>

ائمہ اطهار (ع) در روایات بسیاری، افراد گریزان از این مکان مقدس را به شدت طرد کرده و از معاشرت با آنان نهی فرموده اند که به چند نمونه از آن اشاره می شود:

### 1. تحریم اجتماعی

در تاریخ است که امیرمؤمنان (ع) افراد گریزان از مسجد را تحریم اجتماعی و از معاشرت با آنان خودداری کردند. امام صادق (ع) در این زمینه می فرماید: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بَلَغَهُ أَنَّ قَوْمًا لَا يَحْضُرُونَ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ فَخَطَبَ فَقَالَ إِنَّ قَوْمًا لَا يَحْضُرُونَ الصَّلَاةَ مَعَنَا فِي مَسَاجِدِنَا فَلَا يُؤَاكِلُونَا وَ لَا يُشَارِبُونَا وَ لَا يُشَاوِرُونَا وَ لَا يُتَاكَلُونَ وَ لَا يُتَشَاوَرُونَ وَ لَا يَأْخُذُوا مِن قَبِينَا شَيْئًا أَوْ يَحْضُرُوا مَعَنَا صَلَاتَنَا جَمَاعَةً وَ إِنِّي لَأَوْشِكُ أَنْ أَمُرَ لَهُمْ بِنَارٍ تُشْعَلُ فِي دُورِهِمْ فَأَحْرِقَهَا عَلَيْهِمْ أَوْ يَنْتَهُونَ قَالَ فَاْمْتَنَعَ الْمُسْلِمُونَ عَنْ مُؤَاكَلَتِهِمْ وَ مُشَارَبَتِهِمْ وَ مُتَاكَلَتِهِمْ حَتَّى حَضَرُوا الْجَمَاعَةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۳</sup> به امیرمؤمنان (ع) خبر رسید که گروهی برای نماز در مسجد حاضر نمی شوند. آن حضرت برای مردم سخنرانی کرد و در ضمن آن فرمود: گروهی برای نماز خواندن با ما در مساجد حاضر نمی شوند. اینان حق ندارند با ما بخورند و بیاشامند و مشورت کنند و با ما ازدواج کنند و نیز حق ندارند از بیت المال مسلمین چیزی بگیرند؛ مگر اینکه با ما در نماز جماعت حاضر شوند. نزدیک است [اگر آنها از کار خود دست برندارند] فومان دهم خانه های آنان را با آتش بسوزانند یا اینکه دست بردارند.»

آن گاه امام صادق (ع) فرمود: «مسلمانان از خوردن و آشامیدن و ازدواج با آنان خودداری کردند تا اینکه آنان در نماز جماعت حاضر شدند.»

مشابه چنین خطراتی (آتش زدن خانه کسانی که به مسجد نمی آیند) در زمان حضرت رسول (ص) اتفاق افتاد.<sup>۴</sup> در تاریخ آمده است که پس از این فرمان، يك نفر نابینا به حضور پیامبر اکرم (ص) رسید و عرض کرد: «من نابینا هستم. صدای اذان را می شنوم؛ ولی کسی نیست که دستم را بگیرد و مرا به جماعت برساند.» پیامبر (ص) فرمود: «از منزل خود تا مسجد، طنابی

۱. «قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ (ع) يَا رَبِّ مَنْ أَهْلِكَ الَّذِينَ تُظْلِمُهُمْ فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ الطَّاهِرَةَ قُلُوبُهُمْ وَ التَّرْبَةَ إِيْدِيَهُمُ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ جَلَالِي إِذَا ذَكَرُوا رَبَّهُمْ الَّذِينَ يَكْتَفُونَ بِطَاعَتِي كَمَا يَكْتَفِي الصَّبِيُّ الصَّغِيرُ بِاللَّبَنِ الَّذِينَ يَأْوُونَ إِلَى مَسَاجِدِي كَمَا تَأْوِي النَّسُورُ إِلَى أَوْكَارِهَا وَ الَّذِينَ يَغْضَبُونَ لِمَحَارِمِي إِذَا اسْتَحِلَّتْ مِثْلَ التَّمْرِ إِذَا حَرَدَ»: مستدرک الوسائل، ج 3، ص 361.

۲. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، انتشارات پیام آزادی، اول، 1367 ش، ج 1، ص 65.

۳. وسائل الشیعه، ج 5، ص 196.

۴. البته هیچ‌گاه پیامبر (ص) و یا امیرالمؤمنین (ع) خانه هیچ مسلمانی را به سبب حضور نیافتن در نماز جماعت و مسجد آتش نزده‌اند؛ اما این بیانات اولاً: نشانگر اهمیت نماز جماعت و حضور در مسجد است و ثانیاً: تهدیدی برای هدایت مسلمانان و جلب آنان به مسجد بوده است. دلیل بر آتش زدن، ضمن نبودن شاهد تاریخی بر وقوع چنین مسئله‌ای، کلمه لاوشک (نزدیک است) در روایت است.

ببند و هنگام نماز جماعت آن طناب را بگیر و با راهنمایی آن، خود را به مسجد برسان و در نماز جماعت شرکت کن.<sup>۱</sup>»

فقها نیز بر این مسئله تأکید کرده اند که مستحب است انسان با فردی که در مسجد حاضر نمی شود غذا نخورد، در کارها با او مشورت نکند، همسایه او نشود، از او زن نگیرد و به او زن ندهد.<sup>۲</sup>

## 2. خدشه دار شدن ایمان

این مسئله، طبیعی است که مسلمانان در يك جامعه اسلامي، کسانی را که در مساجد و صفوف نماز جماعت حاضر می شوند، افرادی دین باور و مسلمان تلقی کنند و به ایمان و اسلام آنان گواهی دهند. این در حالی است که درباره آنان که از مساجد رویگردان و گریزان هستند، نه تنها افکار عمومی، نیکبایان را انکار می کنند؛ بلکه در مواردی، ممکن است حتی در مسلمانان آنان نیز خدشه وارد کنند؛ چون این گونه افراد، به مظهر و تبلور اسلام و مسلمانان، اهمیت نداده اند. امام صادق(ع) در بیان تشریح نماز جماعت می فرماید: «... وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُمَكِّنْ أَحَدًا أَنْ يَشْهَدَ عَلَيَّ أَحَدٍ بِالصَّلَاةِ لِأَنَّ مَنْ لَمْ يُصَلِّ فِي جَمَاعَةٍ فَلَا صَلَاةَ لَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ فَلَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يُصَلِّ فِي الْمَسْجِدِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ؛<sup>۳</sup> اگر جماعت و اجتماع در نماز نبود، کسی نمی توانست به صلاح [و خوبی] دیگری شهادت دهد، چون هر کس که با جماعت نماز را به جای نمی آورد، مسلمانان، او را بی نماز به حساب می آورند؛ زیرا پیامبر(ص) فرموده است: کسی که بدون عذر و علت با مسلمانان در مسجد نماز نمی گذارد، نماز او نماز نیست.»

جابر بن عبدالله انصاری می گوید که رسول خدا(ص) فرموده است: «در روز قیامت، سه چیز به خداوند شکایت می کند: یکی از آنها مسجد است که عرضه می دارد: «يَا رَبِّ عَطَّلُونِي وَ صَيَّعُونِي؛<sup>۴</sup> پروردگارا! مرا تعطیل و ضایع کردند.»

## 3. غفلت

یکی از مصادیق غفلت، ترك مسجد، بدون عذر است. تفسیر «المعین للواعظین و المتعظین» ذیل آیه «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»؛<sup>۵</sup> «و از غافلان مباش» یکی از موارد غفلت را ترك حضور در این مکان الهی ذکر کرده و به سخنی شریف استدلال کرده است که حضرت امام حسن(ع) ضمن روایتی فرمود: «الْغَفْلَةُ تَرْكُكَ الْمَسْجِدِ؛<sup>۶</sup> غفلت این است که تو مسجد را ترك کنی.»

در پایان، توجه به چند نکته درباره مسجد، لازم به نظر می رسد:

الف. بر حضور همه افراد در مسجد، تأکید شده است؛ اما اولیای دین بر حضور همسایگان مسجد سفارش خاصی کرده اند. در برخی روایات اسلامی، همسایگان این مکان ارزشمند، شامل چهل خانه از هر طرف و در برخی روایات، شامل کسانی است که صدای اذان مسجد را می شنوند. امام علی(ع) در مقام تأکید بر این امر می فرماید: «لَيْسَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ صَلَاةٌ إِذَا لَمْ يَشْهَدْ الْمَكْتُوبَةَ فِي الْمَسْجِدِ إِذَا كَانَ فَارِعًا صَحِيحًا؛<sup>۷</sup> همسایه مسجد اگر مانعی برایش نباشد و

۱. داستانها و حکایتهای مسجد، ص 34.

۲. توضیح المسائل امام خمینی؛ مسئله 897.

۳. علل الشرائع، ج 2، ص 325.

۴. وسائل الشیعه، ج 5، ص 202.

۵. اعراف/205.

۶. التفسیر المعین للواعظین و المتعظین، محمد هویدی بغدادی، قم، انتشارات ذوی القربی، ص 330 و بحار الانوار، ج 75، ص 115.

۷. بحار الانوار، ج 80، ص 354.

و سالم باشد و با این حال برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود، نمازش مقبول درگاه الهی نخواهد بود.<sup>۱</sup>

ب. بیشترین سفارش از میان نمازهای روزانه درباره خواندن نماز صبح در مسجد است. اهمیت این مطلب در روایت ذیل به خوبی مشاهده می شود:  
روزی پیامبر(ص) (طبق معمول) برای ادای نماز صبح با جماعت، وارد مسجد شدند. پس از نماز به پشت سر نگاه کردند و دیدند عده ای از مسلمانان برای نماز نیامده اند. آن حضرت نام آنها را به زبان آورد و فرمود: «آیا این افراد در نماز شرکت داشتند؟» حاضران عرض کردند: «نه.» پیامبر(ص) فرمود: «آگاه باشید که بر افراد منافق، نمازی سخت تر از این نماز و نماز عشا نیست. اگر آنها پاداش بسیار نماز صبح و عشا را [با جماعت] در می یافتند، گرچه چهار دست و پا (مانند راه رفتن کودکان شیرخوار) باشد، خود را به این دو نماز [به جماعت] می رساندند.»<sup>۲</sup>  
ج. ائمه اطهار(ع) درباره صفوف نماز جماعت مسجد، بر چند نکته تأکید کرده اند:  
- اهمیت نماز در صف اول

رسول خدا(ص) می فرماید: «فَضْلُ الصَّفِّ الْأَوَّلِ عَلَى الثَّانِي كَفَضْلِي عَلَى أُمَّتِي؛<sup>۳</sup> برتری صف اول بر صف دوم، همانند برتری من بر امتم است.»  
همچنین در روایتی آمده است: «أَنَّ النَّبِيَّ (ص) حَثَّ النَّاسَ عَلَى الصَّفِّ الْأَوَّلِ فِي الصَّلَاةِ وَقَالَ خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوْلَاهَا وَشَرُّهَا آخِرُهَا؛<sup>۴</sup> پیامبر اکرم(ص) مردم را به صف اول نماز ترغیب می کرد و می فرمود: بهترین قسمت صفوف مردان، اولش است و بدترین آنها آخرش است.»  
- صفوف به هم فشرده

امام باقر(ع) فرموده است: «يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الصُّفُوفُ تَامَةً مُتَوَاصِلَةً؛<sup>۵</sup> شایسته آن است که صفوف جماعت، فشرده و پیوسته باشد.»  
- شانه به شانه بودن نمازگزاران

رسول اکرم(ص) می فرماید: «سَوُّوا بَيْنَ صُفُوفِكُمْ وَ حَادُّوا بَيْنَ مَنَاكِبِكُمْ لَا يَسْتَحُوذُ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ؛<sup>۶</sup> صفهایتان را صاف کنید، شانه هایتان را به هم بچسبانید تا شیطان بر شما غلبه نکند.»

د. حضور نیافتن در مسجد و یا خلوت بودن آن مکان از مصادیق ضایع کردن مسجد است.  
رسول خدا(ص) می فرمود: «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ الْمُصْحَفَ وَالْمَسْجِدَ وَالْعِثْرَةَ ... وَ يَقُولُ الْمَسْجِدُ يَا رَبِّ عَطْلُونِي وَ ضَيِّعُونِي؛<sup>۷</sup> روز قیامت، سه چیز به خداوند شکایت می کنند: قرآن، مسجد و عترت، ... و مسجد می گوید: خدایا مرا تعطیل و ضایع کردند!»

۱. امام خمینی؛ می فرماید: مکروه است حضور نیافتن در جماعت، بدون عذر؛ مثل باران، به ویژه برای همسایه مسجد به سبب خیر «لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ»؛ تحریرالوسیله، سید روح الله موسوی خمینی، قم، دارالعلم، اول، ج 1، ص 151.

۲. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ صَلَاةٍ أَشَدَّ عَلَى الْمُتَأَفِّقِينَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ وَالْعِشَاءِ وَ لَوْ عَلِمُوا أَيُّ فَضْلٍ فِيهِمَا لِأَتَوْهُمَا وَ لَوْ حَبُوا؛ تهذیب الأحكام، ج 3، ص 25.

۳. مستدرک الوسائل، ج 6، ص 461.

۴. بحار الأنوار، علامه مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1404 ق، ج 85، ص 23.

۵. الکافی، ج 3، ص 385.

۶. عوالمی اللالی، ابن ابی جمهور احسائی، قم، انتشارات سید الشهداء(ع)، 1405 ق، اول، ج 1، ص 34.

۷. وسائل الشیعه، ج 5، ص 202.



مختلفی دارد. گاهی برهانی است، گاهی خطابی است، گاهی شعری است. مقصود این است که بتواند این پیام را به اعماق ذهن مخاطب برساند و او را قانع کند.

خصوصیت سوم، این است که مداح، حامل پیام دینی محسوب می شود؛ یعنی سیمت معنوی و روحانی دارد. در دنیا خوانندگان خوب، زیاد هستند و ممکن است شعرهای خوبی هم بخوانند؛ اما آنها از موضع مداح حرف نمی زنند؛ ولی مداح از موضع مداح اهل بیت و از موضع معنوی و روحانی حرف می زند. البته خصوصیات دیگری هم وجود دارد؛ اما این سه خصوصیت در کنار هم مهم تر است.<sup>۱</sup>

با این تفاسیر، مهم ترین نقطه اتکای مداح و مداحی شعر است؛ چرا که اگر طبق فرمایش شما تبیین معارف و پیام اهل بیت (ع) مقصد اصلی مداح باشد، شعر، به عنوان اولین و مهم ترین ابزار بیان این معارف از سوی مداح محسوب می شود. درباره اهمیت شعر چه عقیده ای دارید؟ ببینید، امروز مثل خیلی از دورانهای دیگر تاریخ، ما - جریان ولایت و دوستداران ائمه (ع) - به تبیین احتیاج داریم؛ گفتن، بیان کردن، روشن کردن و حقایق را در معرض بینایی و دانایی انسانها قرار دادن. اگر اهمیت تبیین نبود، امام صادق (ع) شاعری مثل «کمیت» را آن گونه مورد عنایت قرار نمی داد؛ یا امام هشتم (ع) «دعبل» را؛ یا امام چهارم (ع) «فرزدق» را. شعرای معروفی که شما اسمهایشان را شنیده اید - مثل فرزدق، کمیت و دیگران - اینها سلمان زمان خودشان نبودند؛ اینها در مقایسه با اصحاب عالی مقام ائمه، خیلی متوسط بودند. نه معرفتشان به قدر معرفت «زراره» و «محمد بن مسلم» و امثال اینها بود؛ نه فعالیتشان در محیط اهل بیت زیاد بود؛ اما شما می بینید امام از اینها تجلی می کند که از خیلی اصحاب بزرگوار خودش نمی کند؛ چرا؟ به خاطر تبیین، چون اینها در يك جا حرفی زدند و نکته ای را روشن کردند که مثل خورشیدی بر ذهنها و دلها تابیده و حقیقتی را برای مردم روشن کرده است. اینک فرمودند: «مَنْ قَالَ فِينَا شِعْرًا وَبَكَى أَوْ أَبْكَى وَحَبَّتْ لَهُ الْجَنَّةُ» - کسی شعری درباره ما بگوید و بگرید یا چشمی را بگریاند، بهشت بر او واجب می شود - معنایش چیست؟ معنایش این است که بهشت را ارزان کرده اند؟ بهشتی که این همه باید عبادت کرد تا به آن رسید، آیا آن را این طور دم دستی کرده اند؟ یا نه؟ آن کار، آن شعر گفتن و تسخیر دل با آن شعر و انتقال يك مطلب در آن روز، آن قدر مهم بوده که به خاطر آن اهمیت، جا داشته است که در مقابل يك بیت شعری که این گونه تأثیر می گذارد، بهشت را به او وعده دهند. هر وقت، شعر شما این اثر را داشته باشد، بدون برو برگرد، همان وعده بهشت در مقابلش وجود دارد. این يك محاسبه کاملاً منطقی و روشن است.<sup>۲</sup>

آن چیزی که جناب «دعبل خزاعی» در قصیده «مدارس آیات» بیان کرده، یا آن چیزی که «کمیت بن زید اسدی» در قصاید «سبعه هاشمیان» بیان نموده، یا آن حرفهایی که سید حمیری (ره) در اشعار خود ذکر کرده است، بیش از حرفهایی که بقیه شیعه می گفتند و برای هم بیان می کردند، نیست؛ اما چرا در نظر ائمه (ع)، این سخنان، ارزش بیش تری پیدا می کند؟ چون شعر است. آقایان، به این نکته توجه کنند. مگر شعر چه خصوصیتی دارد؟ چون تأثیر شعر در ذهن مخاطب بیش تر است. گاهی يك شاعر، يك بیت شعر می گوید که از چند ساعت حرف زدن يك سخنور توانا، گویاتر است. يك بیت یا يك مصرع شعر، در ذهنها می ماند و مردم آن را می فهمند و تکرار می کنند و در نتیجه ماندگار می شود. گاهی می بینید که برای حفظ يك بنای اعتقادی یا عاطفی، آن قدر که يك شعر اهمیت دارد، چندین کتاب اهمیت ندارد. همین دوازده بند معروف «محتشم» که جزو اشعار قدیمی مرثیه و

۱. همان، 19 مهر 1377.

۲. همان، 18 شهریور 1380.

مصیبت است، با اینکه مطالبی که در این کتاب و در این دوازده بند هست، چیزی نیست که امثال او، شبیه این مطالب را در کتابهای خود نیاورده باشند؛ در عین حال، اشعار او تأثیر خاصی دارد. غالباً هم چیزهای ذوقی است.

گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست  
خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا

آن چنان حادثه کربلا را برای مخاطب تصویر می‌کند که این مفاهیم با همه بار اعتقادی و عاطفی و انسانی و سیاسی و فکری در اعماق جان مستمع نفوذ می‌کند. اهمیت این اشعار، چنین است.

### باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

ببینید اصلاً با يك هنر و ذوق و ارائه سخن به شکل خاصی، دل را متوجه می‌کند. اهمیت شعر، این است...<sup>۱</sup>

حالا اگر مداحی بتواند يك شعر خوب را که دارای مضمون و محتوای خوبی باشد، با صدای خوبی بخواند، شما ببینید که چه قدر خدمت بزرگی است. بسم الله. این گوی و این میدان. منتها شرط اولش این است که شعر، خوب باشد. اگر شعر خوب نبود، همه این فضایی که ذکر کردم، هیچ‌کدام نخواهد بود. این نکته را بدانید. کسانی که این خصوصیات را داشته باشند، اگر يك قصیده را در مکان مناسب و با زبان و قالب و محتوای بایسته و حنجره ای مساعد بخوانند، شما ببینید که چه تأثیری خواهد گذاشت.

البته این حنجره، مسئله مستحبی و نافله شعر است؛ فریضه‌اش همان شعر می‌باشد؛ یعنی چنانچه شعر با صدای خوش همراه شد، تأثیرش مضاعف می‌شود؛ اما در استخوان‌بندی این کار، صدای خوش، دخالتی ندارد. اگر صدای خوش بود و این شعر را با آن محتوای خوب و با آن الفاظ زیبا و با آن مضمونی که مورد نیاز است، همراهی کرد، ارزش آن دو برابر می‌شود. یقیناً قصیده‌ای را که کسی این‌گونه بخواند، ارزش آن از يك سخنرانی يك ساعته يك آدم دانشمند بیش تر است.<sup>۲</sup>

شاید بسیاری از خوانندگان و مداحان سؤال کنند آیا اصلاً این شعر مقبول و معقول مورد نظر شما وجود دارد؟ یا اینکه چطور می‌توان به منابع مناسب شعر دسترسی پیدا کرد؟ کمی در این زمینه توضیح می‌دهید؟ به علاوه اینکه بسیاری از مداحان خودشان شعر می‌سرایند، آنها چه باید بکنند؟

خدا را شکر که صاحب فکر و صاحب نظر سیاسی و صاحب انگیزه، زیاد است و در اشعار و خواننده‌های مداحان که در بعضی مناسبت‌ها آنها را می‌شنویم و مشاهده می‌کنیم، واقعاً چیزهای خوبی پیدا می‌شود؛ اما باید نسبت به شعر سختگیری کرد. این جلسه، جلسه مناسبی برای اینکه من بنشینم و بگویم کدام بیت، اگر این طور بود، بهتر بود یا چه اشکالی داشت، نیست؛ اما این کار باید در مجامع ادبی انجام بشود. یعنی همین ش‌عری که خودشان سروده‌اند و ممکن است خوب هم باشد - قضاوت کلی نمی‌کنم - آن را در يك مجمع ادبی، وسط بگذارند و به هر کسی که آن شعر را نقد کند و اشکال بجایی بر این شعر وارد نماید، جایزه بدهند تا قوی بشود.

۱. همان، 28 دی 1368.

۲. همان.



اما در مورد منابع؛ در زبان فارسی، این قدر شعر خوب و حکمت‌آمیز وجود دارد که اگر کسی بخواهد ده سال تکراری نخواند، می‌تواند در تمام موضوعات، شعر بیرون بیاورد. از شعرای قدیم بگیرید، تا شعرای امروز و شعرهای خوب.<sup>۱</sup>

همان‌طور که [قبلاً] مطرح کردم، یکی از چیزهایی که باید در این اشعار باشد، عبارت از مفاهیم بلند اسلامی - مثلاً در باب توحید یا نبوت - است. بهترین اشعار قدما در باب توحید و نبوت، همین مدایحی است که شعرای بزرگ ما در مقدمه دیوانها و مثنویهایشان ذکر کرده‌اند و گفته‌اند. این اشعار شعرای برجسته، مضامینی قوی و حقیقتاً روشنگر دارد که انسان می‌تواند پیامبر(ص) یا امام(ع) یا فاطمه زهرا(س) را با مضمون این اشعار بشناسد. نمی‌گویم درست بشناسد؛ چون ما که نه‌ی توانیم آن بزرگواران را درست بشناسیم؛ اما در همان حدی که ممکن است، باید تلاش کنیم؛ مثلاً وقتی راجع به امیرالمؤمنین شعری خوانده می‌شود، باید همان مقام معنوی علی(ع) - که ما از او خبر کمی داریم و از ذهن و فکر و دل ما آدمهای پایین و متوسط پنهان است - و هم عبادت و مظلومیت و حکومت و عدل و ضعیف‌پروری و دشمن‌ستیزی و جهاد امیرالمؤمنین(ع) را بشناسیم.<sup>۲</sup>

يك وقت، یکی از برادران مداح می‌گفت ما اگر از شعرهای خوب و شعرای بزرگ، شعری انتخاب کنیم، مردم نمی‌فهمند. بنابراین مجبوریم از این شعرها استفاده کنیم. این طوری نیست. من این را قبول ندارم. وقتی با زبان شعر با مردم حرف بزنید، هر چه شعر پیچیده هم باشد، وقتی مداح با هنر مداحی خود توانست این را کلمه کلمه به مردم القا و مخاطبه کند، در دل مردم اثر می‌گذارد.

ما غزلیات زیادی داریم. شما به دیوان صائب نگاه کنید. من، يك وقت چند بیت از این اشعار را تصادفی انتخاب کردم و به بعضی از برادرهای مداح گفتم روی اینها کار کنید. دیوان صائب، غزلهای بسیار خوب و مفیدی دارد که در دلها اثر می‌گذارد. دیگران هم از این‌گونه اشعار دارند. شعر را از لحاظ هنری، سطح خوب انتخاب کنید؛ چون اثرگذار است. شعر خوب و شعر هنری، همان خاصیت عمومی هنر را دارد.

خاصیت عمومی هنر، این است که بدون اینکه خود گوینده حتی در خیلی از موارد توجه داشته باشد و غالباً بدون اینکه مستمع توجه داشته باشد، اثر می‌گذارد. تأثیر شعر، نقاشی، بقیه انواع هنر، صدای خوش و آهنگهای خوب - که اینها همه هنر است - روی ذهن مخاطب، مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ به وجود می‌آید؛ یعنی بدون اینکه مخاطب متوجه باشد، آن اثر را در او می‌بخشد، این بهترین نوع اثرگذاری است. شما ببینید خدای متعال برای بیان عالی‌ترین معارف، فصیح‌ترین بیان را انتخاب کرد؛ یعنی قرآن. می‌شد خدای متعال، مثل حرفهای معمولی، قرآن و معارف اسلامی را با بیان معمولی بگوید؛ اما نه؛ خدا این را در قالب فصیح‌ترین و زیباترین بیان هنری ریخته، که خود قرآن هم می‌گوید نمی‌توانید مثل لفظ و ساخت هنری آن را بیاورید، معنایش که معلوم است.

به خطبه‌های نهج البلاغه نگاه کنید؛ آیت زیبایی است. امیرالمؤمنین می‌شد معمولی حرف بزند؛ اما از بیان هنری استفاده می‌کند؛ «وَبَعْدُ فَتَحْنُ أَمْرَاءَ الْكَلَامِ.» خود این بزرگواریها گفته‌اند که ما امیران سخن هستیم. واقعاً هم امیر سخن بوده‌اند. امیر سخن، یعنی بیان را به بهترین و شیواترین وجه انتخاب کنید. شعر خوب، شاعر خوب - که الحمد لله کم هم نداریم - مفاهیم خوب.<sup>۳</sup>

۱. همان، 17 دی 1369.

۲. همان، 28 دی 1368.

۳. همان، 5 مرداد 1384.

بعضی اوقات، برخی شاعران یا مداحان از ابیاتی استفاده می کنند که بزرگان ما در مقابله با آن، کفرآمیز بودن و یا دارای اشکال بودن آن شعر و مداح را تذکر می دهند؛ مثلاً آیا درست است که بگوییم چون شیعه حضرت علی (ع) هستیم، بهشتی محسوب می شویم و دیگر نیازی به عمل صالح و... نداریم؟ در این باره نظرتان چیست؟ اگر موافق هستید، این سؤال را فتح بابی برای آسیب شناسی شعر در مداحی که مبنا و اساس کار مداح است بدانیم و شما در این مورد هم توضیح بفرمایید.

مضمون درستی نیست که ما بگوییم چون شیعه و محب هستیم، اگر گناه هم کردیم، خدای متعال، ما را مجازات نمی کند؛ نه، این طور نیست: «مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَهَوَّ لَنَا وَلِيٌّ». ولی آنها باید خدا را اطاعت کند؛ چون خود این بزرگواران با اطاعت خدا به این مقام و رتبه رسیدند. امتحان اینها، قبل از وجود و آمدنشان به این دنیا صورت گرفته است: «إِمْتَحَنَكَ اللَّهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَنْ إِمْتَحَنَكَ صَابِرَةً.»

دستگاه خدا بی حساب و کتاب نیست. در روایتی پیغمبر اکرم به فاطمه زهرا(س) با این مقام و رتبه فرمود: «يَا فَاطِمَةُ لَنْ أَعْنِي عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً»؛ یعنی پیش خدا، نسبت با من و ارتباط با من به درد تو نمی خورد. مگر در میان فرزندان پیغمبر و ائمه کسانی نبودند که با خدا رابطه ای نداشتند و نتوانستند از آن گوهر نورانی و ارزش معنوی برخوردار شوند؟ آنچه اولیای دین را بر قله شرافت بشری قرار داده، از خود شخص شخیص نبی اکرم و امیر المؤمنین و بقیه این خاندان پاک گرفته - که اینها در عالم وجود نمونه های بی مانندند و شبیه اینها دیگر نیست - تا دیگران، اطاعت و عبودیت و بندگی آنها برای خداست؛ لذا وقتی شما می خواهید در تشهد نمازتان، نام پیغمبر خدا را بیاورید و از او تجلیل کنید، می گوید: «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ.» اول عبودیت را ذکر می کنید، بعد می گویند: «وَرَسُولُهُ.» عبودیت، بالاتر از رسالت است. اساس و جوهر کار، عبودیت است. من و شما هم باید از همین جاده برویم. البته این قله ها خیلی بالاست. اگر چشم ما بتواند این قله ها را ببیند، خیلی باید خدا را شکرگزار باشیم؛ چه برسد که به آنها برسیم؛ لیکن باید برویم؛ راه این است. این دامنه ها را باید به قدر قدرت و توانمان طی کنیم که اگر این طور شد، به قدر ظرفیتمان بهره خواهیم برد. از برخی تعبیرات درباره ائمه (ع) نباید استفاده کرد، اینها سبک است. برای فاطمه زهرا(س) - آن موجود قدسی والا، آن انسان برتر و آن معلم بشر - از آن تعبیری که هر شاعری - چه شاعر درست و حسابی گوی و چه شاعر هرزه گوی - برای محبوب و معشوق خودش ذکر می کند، نباید استفاده کرد. باید از تعبیرات متناسبی استفاده کرد. اعتقاد من، این است که اگر شعرای عزیز ما لفظ و معنا را برای بیان معرفتی که امروز جامعه ما نیاز دارد تا از مکتب فاطمه زهرا(س) تعلیم بگیرد، به کار گیرند و آن را مداح با صدای خوش و آهنگ مناسب با این کار عرضه کند، یکی از بهترین انواع تبلیغ و ترویج صورت گرفته است؛ یعنی همان «دعبل» و «فرزدق» و «کمیت» تاریخ در اینجا ظهور و تجلی پیدا کرده است. ارزش، همان ارزش خواهد بود و می تواند اجرهای بزرگ الهی را به دنبال خود داشته باشد.<sup>۱</sup>

چیز دیگری که بنده در بعضی از خوانندگان جلسات مداحی اطلاع پیدا کردم، استفاده از مدحها و تمجیدهای بی معناست که گاهی هم مضر است.

فرض کنید راجع به حضرت ابوالفضل (ع) صحبت می شود؛ بنا کنند از چشم و ابروی آن بزرگوار تعریف کردن؛ مثلاً قریبون چشمت بشم! مگر چشم قشنگ در دنیا کم است؟ مگر ارزش ابوالفضل به چشمهای قشنگش بوده؟! اصلاً شما مگر ابوالفضل را دیده اید و می دانید چشمش چگونه بوده؟! اینها سطح معارف دینی ما را پایین می آورد. معارف شیعه در اوج اعتلاست.

۱. همان، 28 مرداد 1382.

۲. همان، 18 شهریور 1380.

معارف شیعی ما معارفی است که يك فیلسوف پرورش یافته با مفاهیم غربی و آشنای با معارف فلسفی غرب، مثل هانری کربن را می آورد دو زانو جلوی علامه طباطبایی می نشاند؛ او را خاضع می کند و مروج شیعه و معارف آن در اروپا می شود. می شود معارف شیعه را در همه سطوح عرضه کرد؛ از سطوح ذهن متوسط و عامی بگیرد تا سطوح بالاترین فیلسوفها. ما با این معارف نباید شوخی کنیم. ارزش ابا الفضل العباس به جهاد و فداکاری و اخلاص و معرفت او به امام زمانش است، به صبر و استقامت اوست، به آب نخوردن اوست در عین تشنگی و بر لب آب، بدون اینکه شرعاً و عرفاً هیچ مانعی وجود داشته باشد.

ارزش شهدای کربلا به این است که از حریم حق در سخت ترین شرایطی که ممکن است انسان تصورش را بکند، دفاع کردند. انسان، حاضر است در يك جنگ بزرگ و مغلوبه برود و احیاناً در حرارت جنگ کشته هم بشود که البته مقام خیلی والایی است، همه هم حاضر نیستند، شهدا و مجاهدان فی سبیل الله معدودند؛ در زمان ما هم بحمد الله شهدای برجسته ای داشته ایم؛ اما شهید شدن این طوری در آن میدان جنگ، با شهید شدن در صحنه کربلا، با آن غربت، با آن فشار، با آن تشنگی، با آن تهدید به اذیت و آزار کسان انسان، خیلی تفاوت دارد. انسان، خیلی اوقات می گوید من حاضر در این میدان، جانم را بدهم؛ اما چه کار کنم، بچه ام دارد از گرسنگی یا از بی دارویی می میرد. این يك بهانه برای انسان می شود. انسان، گاهی ملاحظه ناموس خودش را بیش تر از جانش می کند؛ ملاحظه بچه شیرخوارش را بیش تر از جانش می کند. انسان در این میدان برود، بچه شیرخوارش هم باشد، زنش هم باشد، مادرش هم باشد، ناموسش هم باشد، همه اینها هم در معرض خطر قرار بگیرند و پایش نلرزد. ارزش ابا الفضل، ارزش حبیب بن مظاهر، ارزش جون در اینهاست، نه در قد رشیدش یا بازوی پیچیده اش. قد رشید که خیلی در دنیا هست؛ ورزشکارهای زیبایی اندام که خیلی هستند؛ اینها که در معیار معنوی، ارزش نیست.

گاهی روی این تعبیرها تکیه هم می شود. حالا يك وقت شاعری در يك قصیده سی، چهل بیتی اشاره هم به جمال حضرت ابا الفضل می کند؛ آن يك حرفی است؛ ما نباید خیلی خشکی به خرج دهیم و سختگیری کنیم؛ اما اینکه ما همه اش بیاییم روی ابروی کمانی و بینی قلمی و چشم خمار این بزرگواران تکیه کنیم، اینکه مدح نشد؛ در مواردی ضرر هم دارد، در فضاهایی این کار خوب نیست.

نباید گذاشت منبر ده دقیقه ای کپیست دقیقه ای از معارف خالی بماند... در منبر مداحی حتماً در اول، فصلی اختصاص داده شود به نصیحت یا بیان معارف به زبان زیبای شعر. اصلاً رسم مداحی از قدیم این طوری بوده است؛ الآن يك مقدار آن رسماً کم شده. مداح در اول منبر، يك قصیده؛ ده بیت شعر - کم تر، بهیچ تر - فقط در نصیحت و اخلاق، با الفاظ زیبا خطاب به مردم بیان می کرد. مردم هم می فهمند و اثر هم می گذارد. من يك وقت گفتم که گاهی شعر يك مداح از يك منبر يك ساعتی ما اثرش بیش تر است؛ البته همیشگی نیست؛ گاهی است. اگر خوب انتخاب و اجرا شود، این طوری خواهد بود.<sup>۱</sup>

حدود بیست سال پیش، این حرفها را می زدیم و خیلی، آنها را می شنیدند، ولی نمی فهمیدند که ما چه می گوئیم. می گفتیم فقط درباره خال و خط خیالی چهره ائمه (ع) شعر نسرایید. شعر گفتن درباره زلف و ابرو و چشم و عارض امام که تعریف نیست. حالا ابروی امیرالمؤمنین (ع) کمانی باشد یا نباشد، مگر در شخصیت او چه قدر اثر می گذارد؟! زلف اوافشان باشد یا نباشد، مگر چه قدر اثر می گذارد که حالا بیاییم در قصیده ای که می خواهیم راجع به امیر المؤمنین بسراییم، از زلف امیر المؤمنین بگوئیم. البته، حالا به نظر کم شده است. ان شاء الله که الآن این چیزها نباشد. وقتی می گفتیم چرا اینها را می گوئید، تعجب می کردند و

می‌گفتند: پس چه بگوییم؟ می‌گفتیم از مسائل زندگی و برجستگی‌های عملی علی (ع) بگویید. در آن روز، این مسائل برایشان روشن نبود؛ اما امروز چگونه است؟ امروز، برای همه روشن است.<sup>۱</sup>

خیلی از مداحان و ذاکران روی موضوع ریتم و آهنگ، حساسیت ویژه‌ای دارند و معتقدند که ریتم شعر بایستی در شأن ائمه و مجلس ایشان باشد، در مقابل هم، عده‌ای ریتم را از درجه اعتبار ساقط می‌دانند و شعر را اصل می‌دانند. نظر حضرت عالی چیست؟ من شنیده‌ام در مواردی از آهنگهای نامناسب استفاده می‌شود؛ مثلاً فلان خواننده طاغوتی یا غیر طاغوتی، شعر عشقی چرندی را با آهنگی خوانده. حالا ما بیایم در مجلس امام حسین و برای عشاق امام حسین، آیات والای معرفت را در این آهنگ بریزیم و بنا کنیم آن را خواندن؛ این خیلی بد است. مداحان، خودشان آهنگ بسازند. این همه ذوق و این همه هنر وجود دارد.

یقیناً در جمع علاقه‌مندان به این جریان، کسانی هستند که می‌توانند آهنگهای خوب مخصوص مداحی بسازند؛ آهنگ عزا، آهنگ شادی. این را هم عرض بکنم که آهنگ شادی از آهنگ عزا جداست. الآن معمول شده که برای روزهای عید، جلساتی تشکیل می‌دهند. بنده، مخالف این کار نیستم؛ بد هم نیست که دست می‌زنند. البته اگر از رادیو بشنویم - که بنده خودم گاهی از رادیو شنیده‌ام - و شعر را درست گوش نکنیم، خیال می‌کنیم دارند سینه می‌زنند. هم لحن، سینه‌زنی است؛ هم آن دستی که می‌زنند، مثل زدن روی سینه است. این چه شادی‌ای شد؟!

اگر برای روزهای شادی، آهنگهای مناسب - نه آهنگهای مبتذل، نه آهنگهای طاغوتی، نه آهنگهای حرام- و شیوه‌های خوب انتخاب کنند، مؤثرتر و بهتر است. این‌طور نباشد که چون به روضه‌خوانی عادت کرده‌ایم، روز شادی هم که می‌خواهیم حرف بزیم، لحنمان بشود لحن روضه‌خوانی. قدیمها می‌گفتند فلانی هرچه می‌خواند، مثنوی در می‌آید؛ هر آهنگی را که شروع کند مثنوی می‌شود؛ این‌طور نباشد.<sup>۲</sup>

هر آهنگ و آوازی به درد مداح نمی‌خورد. آهنگ و آواز خاصی به درد می‌خورد؛ آن هم با شیوه بیان خاص مداحی؛<sup>۳</sup> [اما در مورد آسیبها] امروز، خوشبختانه اقبال مردم به این حرفه و هنر چندپهلوی و چندجانبه زیاد است. جوانان در تهران و شهرستانها به جلسات مداحی، علاقه و توجه دارند. این، مسئولیت آقایان مداح را مضاعف می‌کند. مبادا پانصد نفر، هزار نفر، گاهی ده هزار نفر در جلسه‌ای جمع شوند و يك ساعت بواي آنها نغمه‌سرایي شود؛ اما چیزی به آنها داده نشود. مداحان در این يك ساعت می‌توانند نکات زیادی را با شعر خوب منتقل کنند. البته شعر خوب - همان‌طور که گفتیم - تنها شعری نیست که معانی خوبی دارد؛ بلکه باید شعر هنرمندانه باشد و الفاظ خوب و کلمات مناسب هم در آن به کار رفته باشد.<sup>۴</sup>

صدای بعضی از آقایان مداحان، خوب است؛ ولی با خواندن آنها انسان چیزی یاد نمی‌گیرد؛ اما بعضی نه؛ وقتی شعر می‌خوانند، معرفتی را به ما می‌آموزند. آنچه که می‌آموزیم، بهترینش آن چیزی است که ما به آن نیاز داریم. گاهی کلمات مدح‌آمیزی از ائمه (ع) پشت سر هم می‌آوریم که نه درست مستمع به عمق این کلمات می‌رسد، نه با فهمیدن آن کلمات، چیزی بر معرفت او اضافه می‌شود. اینها ارزش چندانی ندارد؛ اما گاهی مداحی که شعر می‌خواند، درس فاطمه زهرا (س)، درس امیر المؤمنین و درس امام حسین (ع) را به ما منتقل می‌کند، در نتیجه،

۱. همان، 28 دی 1368.

۲. همان، 5 مرداد 1384.

۳. همان، 17 دی 1369.

۴. همان، 18 شهریور 1380.

راه ما روشن می‌شود؛ این، بسیار ارزش دارد. ما باید بدانیم که اگر فاطمه زهرا(س) امروز در بین ما ظاهر می‌شدند و يك ساعت، دو ساعت و یا يك روز در بین مردم می‌آمدند، ما را به چه چیزی امر می‌کردند؟ انگشت اشاره به کدام راه از راههایی که در مقابل ما گشوده است، دراز می‌کردند و به ما می‌گفتند که از این راه بروید؟ ما باید آن را دنبال کنیم و در تبیین و تعلیم و معرفتی که می‌خواهیم به مستمع بدهیم، آن را ملاحظه کنیم و نیاز زمان را پر کنیم.<sup>۱</sup>

از طرفی، مداحان دنبال این نباشند که چیزی را بخوانند که در متن تاریخ اثبات شده است؛ چون [در این صورت] هیچ چیز نمی‌توانند بخوانند. تازه آنچه در «لهوف» ابن طاووس هست، خبر واحد است دیگر. توجه کنند، چیزی را بخوانند که معقول باشد. البته نه اینکه انسان هر چه معقول است، از خودش بسازد و بخواند، نه؛ [بلکه] آن را به اصول و واقعتهایی متکی کنند. البته گزاره هر حدیثی، وقتی که هنری باشد، با پیرایه‌هایی همراه خواهد بود. آن پیرایه‌ها ایرادی ندارد؛ منتها به این شرط که آن پیرایه‌ها همه چیز نشود. اصل را بایستی از واقعتهایی که هست، گرفت؛ منتها [باید] آن را با بیان هنری، پیرایه لازم بخشید و گفت. حالا شاید مجال نباشد که در این باره صحبت بکنیم؛ لیکن اینها حرفه‌هایی است که باید بالاخره گفته و شنیده بشود و تکرار گردد.

در دعاها و زیارت‌های ما، تعبیرات عاشقانه و خیلی خوبی هست که حقایقی را نشان می‌دهد؛ باید اینها را محور قرار داد. آنچه را که مثلاً شیخ و ابن طاووس و مفید و دیگر بزرگان در کتابهایشان گفته‌اند، اینها را [باید] محور قرار داد. بعد [باید] آنها را در يك ارائه هنری، به شکل زیبا و شایسته‌ای بیان کرد. حالا در آن شکل بیان، هر کسی سلیقه‌ای دارد؛ آن، ایرادی ندارد. نقش مداح، نقش بسیار مهمی است. من اصرار دارم که این نکته را برای برادران عزیز مداح - چه آنهایی که به صورت حرفه‌ای مداح هستند، چه آن کسانی که گاهی در کنار کارهایشان این کار را انجام می‌دهند - تکرار بکنم که این نقش، نقش بسیار مهم و حائز اهمیت و حساسی است؛ این را کم نگیرید.

جامعه مداح، آن وقتی که از زبان خوب - شعر عالی، محکم، قوی، گویا - و محتوای خوب - شعر اخلاقی، تاریخی، اعتقادی، توحید، نبوت، ولایت - برخوردار باشد، نقش خود را ایفا کرده است.<sup>۲</sup>

مداحی، نوعی منبر و رسانه است که مهم‌ترین وظیفه‌اش تبلیغ و بیان معارف اهل بیت(ع) است؛ اگر این اصل را بپذیریم که مداحی از شیوه‌های جذاب و هنری تبیین سیره اهل بیت(ع) است، بایستی حرفه‌های زیادی برای تشریح این اصل وجود داشته باشد. نظر حضرت عالی در این باره چیست؟ و اصولاً اگر بخواهید وظایف و مسئولیتهایی را برای این قشر از جامعه ترسیم کنید، چه می‌گویید؟

جبهه تبلیغ، جبهه وسیعی است که در آن، هنر و آموزش و علم و دین و دانشگاه و حوزه و وزارت ارشاد و صدا و سیما هستند، که يك قسمت از این جبهه وسیع، به جماعت مداح - این برادرهایی که در دوره جنگ و دفاع مقدس در جبهه بودند، خوب در ذهنشان حرف بنده را تصویر می‌کنند - سپرده شده است و آن، مانند این است که این بخش عظیم را این لشکر یا این قرارگاه به عهده دارد و تکه‌ای از آن را به گردن ما سپرده‌اند؛ ما باید این را خوب از عهده بریباییم، تا دیگران هم که در بخشهای خودشان از عهده برآمده‌اند، مجموعش بشود پیروزی؛ باید برادران مداح به این موضوع توجه کنند؛ و الا ما در نوحه خوانی، مصیبت خوانی و مرتبه خوانی، اگر يك

۱. همان.

۲. همان، ۱۷ دی ۱۳۶۹.

مقدار همت و سلیقه به خرج بدهیم، می‌توانیم همه این مفاهیم عالی را بگنجانیم و البته می‌شود همه اینها را پوچ و پوک و خالی کرد و فقط ظواهری باشد.

این موضوع می‌تواند در روضه، در نوحه، در سینه‌زنی و در مدح و مصیبت باشد؛ طوری که فقط دلی بسوزد و قطره اشکی بریزد، بدون اینکه اندک بهره‌ای برده شود. در روز جشن هم به همین نحو. وظیفه و مسئولیت بزرگ جامعه مداح، این است که مطالبش پرمغز و پرمحتوا باشد و به شیوه درست، این را اداره کند؛ هم در مصیبت و مدایح و هم در عزا و جشن.<sup>۱</sup>

مردم، محبتی دارند که بایستی بر اثر خواندن و گفتن مداحان، عمیق و ریشه‌دار و تند و آتشین و برافروخته بشود. تشیع، آیین محبت است. خصوصیت محبت، خصوصیت تشیع است. کم‌تر مکتب و مسلک و دین و آیین و طریقه‌ای مثل تشیع با محبت سروکار داشته است. علت این هم که چنین فکری تا امروز مانده - در حالی که این همه با آن مخالفت کرده‌اند - این است که ریشه در زلال محبت داشت و دین تولی و تبری و آیین دوست داشتن و دشمن داشتن است و عاطفه در آن، با فکر هماهنگ و همدوش است [و این مطلب،] اصل خیلی سحرآمیز و عجیبی است.

اگر محبت در تشیع نبود، این دشمنی‌های عجیبی که با شیعه شده، باید او را از بین می‌برد. همین محبت مردم به حسین بن علی (ع)، ضامن حیات و بقای اسلام است. اینکه امام می‌فرمود، عاشورا اسلام را نگه‌داشت، معنایش همین است. فاطمیه و میلاد و وفات پیامبر (ص) و ائمه (ع) هم همین‌طور است. باید با استفاده از این هنر، این محبت را در میان مردم هم عمق ببخشید، هم‌تر و تازه کنید و هم برافروخته نمایید.<sup>۲</sup>

آیا درست است که مداحان نیز مانند مبلغان، مدرسان و هر شخصی که با افکار و عقاید مردم مرتبط است، باید متعلق به زمان خودش و همگام با نیازهای عصر باشد؟ یعنی مداح نیز باید اقتضایات زمان خود را درک کند و بر مبنای آن حرکت کند یا خیر؟ به نوعی بحث نیازسنجی در امر مداحی نیز مد نظر هست یا خیر؟

مداحان باید ببینند ما در زندگی سیاسی و اجتماعیمان به کدام درس اهل بیت احتیاج داریم، آن را از زندگی این بزرگواران استخراج کنند و با زبان شعر بیان کنند؛ اینها لازم و مهم است، و الا صرف مدح‌گرفتن - که الفاظ آن مدح هم گاه الفاظ مبهمی است که نه شنونده درست می‌فهمد که محصول این مدح چه شد و نه گاهی خود گوینده - کافی نیست.

ما باید اظهار ارادت کنیم و این اظهار ارادت، کمال ماست؛ «مداح خورشید، مداح خود است»؛ اما به این نباید اکتفا کنیم. ما باید ببینیم امروز چه درسی از این بزرگوارها می‌شود بگیریم. مبلغ هم وظیفه دارد، هنرمند هم وظیفه دارد، فیلم‌ساز هم وظیفه دارد، گردانندگان سینمای کشور هم وظیفه دارند، گردانندگان تلویزیون کشور هم وظیفه دارند، منبری‌ها هم وظیفه دارند، مداح هم وظیفه دارد؛ من می‌خواهم بگویم مداحان وظیفه خودشان را در کنار این وظایف سنگینی که بر دوش همه ماست، بازیابی کنند؛ این توصیه من به برادران عزیزم است که همیشه از آنها درخواست می‌کنم و با آنها درمیان می‌گذارم.<sup>۳</sup>

یک نکته دیگری هم هست [و آن اینکه] مداحان و گویندگان فضایل اهل بیت (ع)، بهترین کسانی هستند که می‌توانند حلقه عمل را به حلقه محبت وصل کنند و یک سلسله و زنجیره واقعی به وجود بیاورند. تا کسی اهل محبت نباشد، قاعدتاً وارد این وادی مداحی نمی‌شود. آن کسی که قدم در این وادی می‌گذارد، لابد مایه محبت و استعداد و قابلیت در او هست. آنچه وظیفه هر انسانی است، این است که سرمایه‌ها را زیاد کند. سعی کنید این سرمایه محبت و

۱. همان، ۱۷ مرداد ۱۳۸۳.

۲. همان، ۱۷ دی ۱۳۶۹.

۳. همان، ۱۷ مرداد ۱۳۸۳.

معرفت زیاد شود. هر کس در هر سطحی که هست، باید خودش را بالا بکشد و الاً تمام می‌شود. این سرمایه‌های معنوی هم مثل سرمایه‌های مادی است که گاهی تمام می‌شود. اگر به آن اضافه نکرده‌اید، تمام خواهد شد.

مولوی، تمثیل خوبی دارد. او می‌گوید: آبی که خلاق از آن استفاده می‌کنند، به وجود، پاکیزگی می‌دهد؛ اما خود این آب هم به پاکیزه شدن احتیاج دارد. آن کسی که آن آب را پاکیزه می‌کند، همان قوه فرونهاده در خلقت الهی است که او را بالا می‌کشد و به ابر و باران و آب خالص و پاک و طاهر تبدیلش می‌کند و دوباره به پایین برمی‌گرداند. همان آب قبلی است؛ منتها پاک شده. به برکت عروج و علو و تبدیل شدن و استحاله، یک گردونه تصفیه و تزکیه ای در آن هست. مولوی می‌گوید: هر اهل معرفتی هم اگر این استحاله و عروج گاه گاهی را نداشته باشد، هر چند که خود، وسیله پاکی و طهارت و نزاهت و زیبایی و آراستگی دیگران می‌شود؛ اما این سرمایه‌ها را خودش به تدریج از دست می‌دهد.

پس، سعی کنیم که اول این پالایش درونی، هیچ وقت متوقف نشود. هر کس هم که هستیم، فرقی نمی‌کند. من که این مطالب را می‌گویم، به این پالایش درونی از شما محتاج‌ترم؛ نه اینکه خیال کنیم این حرفها تعارف است؛ [بلکه] واقعیت است. بنا بر تعارف نیست؛ حقیقت قضیه، این است. همه ما احتیاج داریم و من به این پالایش، بیش تر از شما احتیاج دارم. اگر این پالایش انجام نگیرد، این آبی که یک روز در آن دست می‌زدید، دست تمیز می‌شد؛ صورت را می‌شستید، تر و تازه می‌شد؛ همین آب، به چیزی تبدیل خواهد شد که دیگر شما حاضر نیستید دستتان را در آن بزنید. آبی که دستها و صورتها و بدنها از آن با طراوت شده است، اگر تصفیه نشود، پس از چندی، طوری خواهد شد که دیگر انسان رغبت نمی‌کند به آن دست بزند و نزدیکش بشود؛ پالایش می‌خواهد. ما باید خودمان از درون پالایش بشویم.<sup>۱</sup> فکر نمی‌کنید، تمام اینهایی که اشاره کردید به یک متولی خاص نیاز دارد تا با برنامه ریزی منسجم نسلهای بعدی مداحان از ابتدا با رعایت این ضوابط و اصول تربیت شوند؟

باید به تدریج طوری بشود که این سمت مداحی - که واقعاً یک منصب است -، حدود و ثغوری هم پیدا کند. مداحی اهل بیت، خیلی بالاست. هم مقام بالا و هم تأثیر زیادی در جامعه و ذهن مردم دارد. باید بدانید چه کسی مداح است، مقدمات کار مداحی او چیست، چه قدر شعر می‌داند، چه قدر حفظ است و چه قدر می‌تواند بخواند؟ باید مرکزی، این خصوصیات را عهده‌دار شود... این چیزی است که دنیا و نیازهای جامعه امروز، غیر از آن را بر نمی‌تابد و قبول نمی‌کند. باید این‌طور باشد. کسانی که رسماً این منصب را به عهده می‌گیرند و لباس مقدس ستایش اهل بیت (ع) را بر تن می‌کنند و مردم، آنها را به این عنوان می‌شناسند، بایستی خصوصیات داشته باشند و مرکزی باشد که آنها را با این خصوصیات تشخیص بدهد و صحنه بگذارد.<sup>۲</sup>

و حسن ختام...؟

خدا رحمت کند کسانی را که جریان تشیع را به کشور ما آوردند و ما را با این حقایق آشنا کردند؛ اگر نمی‌شد، خیلی سخت بود. رحمت خدا بر آن شمشیرهای زبان و شمشیرهای قلم و شمشیرهای میدانهای مختلف که توانستند این حقایق را برای ما روشن کنند و ما را در این راه بیندازند که بینیم و بفهمیم، و الاً این دلایل واضح در مقابل خلیها هست؛ اما نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند؛ چون تعصبها نمی‌گذارد. ما این اقبال را پیدا کرده‌ایم و باید خدا را شب و روز بر اقبال آشنایی با ولایت اهل بیت (ع) که نعمت عجیبی است، شکر کنیم.<sup>۳</sup>

۱. همان، 17 دی 1369.

۲. همان، 28 دی 1368.

۳. همان، 17 مرداد 1383.

اعتراف مایکل لدین به درماندگی آمریکا در برابر سیاستهای منطقه ای ایران مایکل لدین در مقاله ای در «ویکلی استاندارد» نوشت: فرقی نمی کند که ما در افغانستان یا عراق تا چه حد خوب عمل کنیم، فرقی نمی کند که چند هدف سطح بالا را منهدم کنیم، تا زمانی که بر ایران غلبه نکنیم مجبور خواهیم بود هر بار در یک مکان جدید یک استراتژی جدید را در پیش بگیریم.

وی که به هیچ وجه نتوانسته عصبانیت خود را از نقش تأثیرگذار ایران در منطقه پنهان نگه دارد ادامه می دهد: هیچ چیز به اندازه سقوط رژیم تهران نمی تواند به بهبود اوضاع در افغانستان کمک کند؛ ما درگیر جنگ بزرگی هستیم و ایران در قلب ارتش دشمن قرار دارد. لدین در ادامه با بیانی هراس آلود به تبیین سطح ضدیت ایران با دولت آمریکا پرداخته و عنوان می کند: شعار معروف مرگ بر آمریکا برای مصارف داخلی نیست؛ بلکه نشان دهنده ساختار مرکزی سیاست خارجی ایران است. روحانیون ایران در حال حاضر رهبری بخشی از اتحاد جهانی ضدیت با آمریکا را دارند که شامل سوریه، روسیه، اریتره، چین، کوبا، ونزوئلا، نیکاراگوئه، بولیوی و سازمانهایی از قبیل حزب الله، حماس و جهاد اسلامی می شود. این کارشناس شورای روابط خارجی آمریکا البته نارضایتی خود را از عملکرد مقامات آمریکایی در قبال ایران نیز مشخص نکرد و ضمن انتقاد به آنها ناکامی و ناتوانی سیاستهای آمریکا را در مقابله با جمهوری اسلامی به نمایش گذاشت.<sup>۱</sup>

چرا یهودیان از عمل اشغالگرانه اسرائیل به خشم نمی آیند؟ آنتونی لوشناین، روزنامه نگار مستقر در نیویورک می نویسد: برنامه هماهنگ رسانه های اصلی غربی برای پنهان نگه داشتن اقدامات غیرانسانی اسرائیل با فلسطینیهای ساکن در نوار غزه و کرانه غربی از چشم تمام مردم آمریکا و به ویژه یهودیان آمریکایی، هدف دامنه داری است که آنها دنبال می کنند. به این ترتیب، در فضایی که هیچ انعکاسی از رنجهای فلسطینیها در رسانه های غربی دیده نمی شود، معتبرترین منابع برای اطلاع از این رویدادها، سایتها و وبلاگهای مستقل از جریان رسانه ای اصلی است که بنا به دلایل انسان دوستانه و فارغ از یهودی بودن گردانندگان خود این سایتها به این موضوع می پردازند.<sup>۲</sup>

مالکی: برخی کشورهای عربی می خواهند ساختار سیاسی عراق را تغییر دهند. به گزارش خبرگزاری فارس، نوری مالکی با انتقاد شدید از مواضع کشورهای عربی در قبال عراق گفت: برخی از این کشورها از حاکمیت اکثریت شیعه ناراضی و به دنبال تغییر نقشه سیاسی عراق هستند. مالکی بدون اشاره به نام کشوری، گفت: موضع این کشورها در قبال عراق، بسیار پایین تر از حد مطلوب قرار دارد. وی با اشاره به اینکه برخی کشورهای عربی از رسیدن اکثریت شیعه به حاکمیت نگرانند، گفت: برخی همچنان به ابهامات و تفرقه مذهبی در عراق دامن می زنند.

مالکی موضع رسمی اعراب در قبال عراق را مورد سرزنش قرار داد و گفت: این کشورها همچنان از برداشتن گامهایی برای حضور در عراق و مشاهده صحنه سیاسی این کشور از نزدیک بیم دارند.

وی با اشاره به دعوت مکرر از کشورهای عربی برای از سرگیری دور جدیدی از مناسبات با عراق گفت: بعد از شش سال و با وجود شفافیت در روند سیاسی عراق، نقش کشورهای عربی در عراق، ضعیف و پر ابهام است.<sup>۳</sup>

۱. کیهان، 88/8/3.

۲. ماهنامه سیاحت غرب، مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ش 73، مرداد 88.

۳. کیهان، 88/7/6.



چراغ سبز عربستان برای جنگ تبلیغاتی تکفیری ضد شیعیان  
روزنامه دولتی «الجزیره» عربستان با انتشار مقاله ای، اعتقادات شیعیان و پیروان مکتب  
اهل بیت (ع) را هدف قرار داد و به ائمه اطهار (ع) توهین کرد که چراغ سبز دولت عربستان برای  
جنگ تبلیغاتی تکفیری ضد شیعیان به شمار می آید.

به گزارش ایکن، در حالی که موج صدور فتواهای تکفیر وهابیون در شش سال گذشته منجر  
به ریخته شدن خون هزاران شهروند بی گناه عراقی شده است، روزنامه دولتی الجزیره  
عربستان، مقاله ای از «جاسر الجاسر» نویسنده تکفیری این کشور منتشر کرد که در آن به  
عقاید شیعیان و ائمه اطهار (ع) توهین کرد. به نظر می رسد تکفیر شیعیان، گفتمانی است که  
با حمایت نظام سعودی، رسانه های تبلیغاتی عربستان را در برگرفته است و این حرکت،  
اقدامی جدید و خطرناک در سیاست تبلیغاتی نظام عربستان است که آن را می توان، آغاز  
جنگ تبلیغاتی جدید علیه شیعیان دانست.<sup>۱</sup>

وزیر دادگستری آمریکا: مسلمان بودن در کشور ما سخت است  
اریک هولدر، وزیر دادگستری آمریکا اعلام کرد: مسلمان بودن در این کشور کاری سخت و  
دشوار است.

وی همچنین نسبت به حملات و اقدامات نژادپرستانه و طایفه گرایانه ای که مسلمانان در  
آمریکا با آن مواجه هستند، هشدار دارد.

به گزارش شیعه آنلاین، «اریک هولدر» که در حال سخنرانی در سالروز جشن سالیانه تمدن  
آمریکا بود، در ادامه افزود: حملات تروریستی 11 سپتامبر، ضربه سنگینی به تمام آمریکاییها  
وارد کرد به طوری که حتی مسلمانان آمریکا در غم آن با ما شریک شدند و ما را همراهی کردند  
و برای مردگان آن حادثه اندوهگین شدند.

وی در ادامه افزود: البته مسلمانان آمریکا نیز مشکلات بسیار زیادی را تحمل کرده اند؛ زیرا  
حملات علیه آنان نیز چندین برابر شد و علت آن این است که تروریستها تنها با منطق حمله و  
کشتار بی گناهان پیش آمده اند. وزیر دادگستری آمریکا همچنین به جدیدترین بررسیهای انجام  
شده توسط مؤسسه پژوهشی «بیو» اشاره کرد و گفت: حدوداً از هر ده آمریکایی، شش نفر  
معتقدند که مسلمانان در آمریکا بیش از پیروان هر دین دیگری مورد ظلم و نژاد پرستی قرار می  
گیرند.

«اریک هولدر» در ادامه گفت: علاوه بر این آمار ناراحت کننده، از مسلمانان آمریکا شنیدیم که  
نسبت به چگونگی و نوع رابطه خود با دولت آمریکا نگرانند؛ زیرا احساس می کنند که از سوی  
دولت به گوشه رانده شده اند و در عزلت قرار گرفته اند. مسلمانان معتقدند که از حقوق  
شهروندی خود محرومند. وی همچنین افزود: من به خوبی درک می کنم و می دانم که اقدامات  
و عملیتهای تروریستی برخی افراد که به نام اسلام انجام می گیرد، باعث شده که دید ما به  
مسلمانان تغییر کند و آنان را شهروندانی خارج و جدا از خود بدانیم؛ اما به نظر من تمام  
شهروندان آمریکایی باید یک زندگی شرافتمندانه و بسیار موفق داشته باشند تا بتوانند نسلی  
خوب برای آینده تحویل بدهند.

گفتنی است براساس آمار و ارقام مؤسسات اسلامی آمریکا، از مجموع 300 میلیون جمعیت  
ایالات متحده، حدوداً شش تا هفت میلیون نفر مسلمان هستند. این در حالی است که  
مؤسسه پژوهشی «بیو» در آخرین آمار خود که چند ماه پیش اعلام شد، اعلام کرد که تعداد  
مسلمانان آمریکا یک درصد یعنی سه میلیون نفر است.<sup>۲</sup>

۱. پگاه حوزه، 88/7/18، ش 264.

۲. کیهان، 88/8/5.

افزایش 25 درصدی آمریکاییهای بی دین تحقیقات نشان می دهد شمار آمریکاییهایی که خود را بدون دین معرفی می کنند طی 20 سال، 25 درصد افزایش یافته و براساس یافته ها این آمار در حال رشد است. به گزارش مهر به نقل از یو پی آی، این تحقیق که با عنوان «پرونده جمعیت بدون دین آمریکا» انجام شده نشان می دهد 34 درصد از بزرگسالان آمریکا هنگامی که فرمهای مربوط به تعلقات دینی را پر می کنند گزینه «هیچ کدام» را علامت گذاری می کنند. درصد «هیچ کدامها» در آمریکا از 8/2 درصد سال 1990 به 15 درصد در سال 2005 رسید.

نویسندگان این تحقیق اظهار داشته اند که رشد افرادی که خود را بدون دین معرفی می کنند در تمام مقوله های آمارگیری مشاهده می شود که در آن میان می توان به وضعیتهای ناهل، تعلقات حزبی مختلف، سطوح آموزش متفاوت، جایگاه اقتصادی و حتی نژادهای مختلف اشاره کرد. این افراد تنها مقوله ای هستند که تعداد آنها در هر منطقه ای از آمریکا طی 18 سال گذشته رشد کرده است. از آنجا که 22 درصد از بزرگسالان زیر 30 سال، خود را بدون دین معرفی می کنند، تعداد این گروه با بچه دار شدن اعضای آن افزایش می یابد.<sup>۱</sup>

تأسیس نخستین دبیرستان غیرمختلط آمریکا نخستین دبیرستان غیرمختلط در لس آنجلس تأسیس و افتتاح شد. به گزارش فارس، در این دبیرستان دانش آموزان دختر و پسر در کلاسهای جداگانه درس می خوانند و در تالار سخنرانی، دخترها در یک ردیف و پسرها در ردیفی دیگر می نشینند. هدف از تأسیس این دبیرستان ایجاد اعتماد به نفس در دخترها و تمرکز پسرها بر درس است. ریشه جداسازی جنسیتی کلاسهای درسی به مطالعاتی که مدیران مدارس انجام داده اند برمی گردد؛ بر اساس این مطالعات، تمرکز دانش آموزان دبیرستانی در کلاسهای مختلط به راحتی از بین می رود.

این تحقیقات نشان می دهد که دخترها به تدریج علاقه به دروس ریاضی و علوم طبیعی را از دست می دهند و در دبیرستان مهارتهایشان به شدت کاهش می یابد. مدیر این مدرسه اظهار داشت: اکنون شاهد کلاسهای آرام تر هستیم.<sup>۲</sup> کودکی که آیات قرآن روی بدنش پدیدار می شود کودک 9 ماهه داغستانی که روی بدن او به طور عجیبی آیاتی از قرآن پدیدار می شوند، به مسجد جامع مسکو آورده می شود. قضیه از این قرار است که: «مسجد مفتی عین الدین (رئیس شورای مفتیان روسیه)، خانواده یاکوبوفها از منطقه کیزلیار داغستان را به حضور می پذیرد. این کودک که علی نام دارد و هر از چندگاهی روی بدنش آیاتی از قرآن کریم پدیدار می شود، در معرض دید امت اسلامی، سران ادارات دینی، دیپلماتها، سفرا و مؤمنین گذاشته می شود.» به گفته نیازوف، همه آنانی که می خواهند، باید این امکان را داشته باشند تا به چشم خود نشانه ای که به خواست خداوند بر بدن علی پدیدار می شود را ببینند. وی در خاتمه گفت: «پس از دیدار، خانواده یاکوبوفها به داغستان باز می گردد.» «مدینه یاکوبووا» مادر علی، پیش تر به «ریانووستی» گفته بود که نوشته ها روزهای دوشنبه و جمعه روی بدن فرزندش پدیدار می شوند و در این زمان دمای بدن وی به 40 درجه می رسد، او فریاد می زند و می گرید. نوشته ها سه روز باقی می ماند و سپس به تدریج محو می شوند و جای آنها نوشته های دیگری پدیدار می شوند. نماینده مسجد روستای محل اقامت این خانواده نیز سخنان وی را تأیید کرده است.<sup>۳</sup>

۱. کیهان، 88/7/2.

۲. همان، 88/7/16.

۳. همان، 88/8/9.



طرح تولید مقاله با استفاده از زندگی اهل بیت (ع)

محمدجواد محمدیاران

این جانب طرحی را در حسینیه شهید آذر پیکان در منازل سازمانی تپ 133 المهدی (ع) در جهرم اجرا کردم که به نتایج خوبی انجامید، در این طرح، ابتدا جلسه ای با دانش آموزان و دانشجویان خواهر و برادر (نوجوانان و جوانان) به صورت جداگانه گذاشته شد و زندگی چهارده معصوم (ع) برای نوشتن مسابقه مقاله نویسی پیشنهاد و اهداف طرح تشریح شد. این طرح با استقبال حاضران مواجه شد.

سعی شد ایام شهادت و ولادتهای چهارده معصوم (ع) به صورت یک تقویم استخراج و حدود 45 روز تا 2 ماه فاصله تا دوره بعد مسابقه پیش بینی شود. ابتدا درباره حجم مقاله، منابع، اصول نگارش و .. سختگیری نشد؛ مثلاً تنها دو نکته نگارشی به عنوان شرط لازم در نظر گرفته و اعلام شد که در نوشتن مقاله، این دو مسئله رعایت شود. دوره بعد این مسائل به سه مورد افزایش یافت و موارد لازم نگارشی جدید در یک جلسه عمومی به طور کامل تشریح شد و دوره های دیگر بالاتر.

پس از مدتی که تعداد نویسندگان مقالات بیش تر شدند، پیشنهاد شد همین مقاله به صورت یک گزارش و کنفرانس در جمع مقاله نویسان ارائه شود. بعدها بنا شد نویسندگان در جمعهای عمومی تر و با حضور خانواده های خود، مقاله شان را ارائه کنند. از این طرح نیز استقبال شد. همچنین قرار شد موضوع مقاله هم متناسب با زمان مورد نظر باشد؛ یعنی مقالات اعلام شده در محرم باید متناسب با حادثه عاشورا و ... باشد.

در این طرح، موضوع زندگی چهارده معصوم (ع) به عنوان فتح باب پیشنهاد می شود و موضوعات دیگر مذهبی به مرور قابل طرح هستند.

میزان پیشرفت نگارشی افرادی که به طور مرتب در مسابقه شرکت کرده اند در مقاله بعدی به اطلاع آنان می رسد تا در صورت کاهش کیفیت در دوره بعدی در صدد جبران برآیند و در صورت پیشرفت، تشویق شوند.

اسامی افراد برتر مسابقه در تابلوی اعلانات مسجد زده می شود تا افراد تشویق شوند. به افراد توصیه می شود برای نگارش مقالات با جمع در تعامل باشند؛ اما هر یک، مقاله خود را بنویسند و از تجربیات خوب یکدیگر بهره مند شوند. این طرح دارای فوایدی است که به برخی از آنها به اختصار اشاره می کنم:

1. بهترین الگوها که، چهارده معصوم (ع) هستند. به افراد معرفی گردیده، جوانان از طریق مطالعه با زندگی آن بزرگواران آشنا می شوند.
2. بسیاری از مشکلات رفتاری، فکری، اعتقادی و ... مردم به سبب اطلاع نداشتن از زندگی اسوه هاست. مطالعه زندگی آنان به سؤالات بی شمار جوانان پاسخ می دهد.
3. بسیاری از استعدادها نهفته در درون انسانها به جرقه نیاز دارد. در بین اطرافیان ما کسانی هستند که استعداد نوشتن دارند. در این طرح این گونه افراد شناسایی می شوند.
4. این طرح سبب تقویت اعتماد به نفس در افراد می شود.
5. صحبت و سخنرانی در جمع و در برابر دیگران برای برخی افراد، کار مشکلی است؛ چون افراد خودشان مقاله را نوشته اند، اگر در جمعهای محدود، قدرت ارائه پیدا کنند، کم کم این قدرت را در خود احساس کرده، در اجتماعات بزرگ تر هم سخن می گویند.
6. آمادگی برای نوشتن پایان نامه دانشجویان و ارائه کنفرانس علمی در دانشگاه در حضور اساتید و دانشجویان، یکی دیگر از آثار طرح است. افرادی که در مسابقه مقاله نویسی فوق شرکت داشتند، بعدها فایده های این طرح در دانشگاه را حس کرده بودند و آنها را به طراحان مسابقه اطلاع می دادند و تشکر می کردند.

7. مقالات با کامل شدن به تدریج برای ارائه به نشریات داخلی ارائه شد و برخی افراد نیز مقالات خود را در اختیار روزنامه های دیواری مدارس، نشریات دانشجویی، سایتها و وبلاگها قرار دادند.
8. در این طرح، وقفهای تلف شده برخی افراد که بیش تر به کارهای بیهوده و جلسات گناه آلود صرف می شود به بهترین شکل ممکن بازیافت می شود و صرف علم آموزی و نگارش می شود.
9. با اجرای این طرح، مدت حضور افراد در کتابخانه عمومی محل زندگی و حجم کتابهای به امانت گرفته شده به طور محسوس افزایش می یابد؛ همان گونه که در محل اجرای طرح، چنین شد.
10. انسان، میل به رقابت و پیشرفت دارد. دوره زمانی نزدیک به دو ماه، فرصتی کافی برای نوجوانان و جوانان است تا مقاله خود را به دلخواه و با حوصله بنویسند و با دوره قبل مقایسه کنند و میزان پیشرفت خود را به دست آورند.
11. مراجعه مکرر مقاله نویسان به امام جماعت و گفت و گوهای علمی دو نفره و چند نفره بین آنان فرصت ارزشمندی برای نزدیکی دلهای نسل جوان با روحانی محل است.
12. گاهی مراسم شهادت و ولادت ائمه اطهار(ع) به جز برخی از ائمه(ع) کم رنگ برگزار می شود. در این طرح، جوانان و نوجوانان به سبب داشتن انرژی زیاد، میدان دار اجرای مراسم می شوند و به بهترین صورت ممکن، آن را برگزار کرده، برای مراسم آینده نیز برنامه ریزی می کنند.
13. دعوت از خانواده ها و افراد موجه محلی، در مراسم اعطای جوایز نفرات برتر، تأثیر بسیاری در افزایش روحیه نسل جوان و تشویق آنان دارد.
14. ترغیب مقاله نویسان به ارتباط با افراد نویسنده ساکن در شهرستان و دبیران ادبیات، تأثیر زیادی در رشد علمی و قلمی آنان دارد.
15. سرانه مطالعه در کشور ما بسیار پایین است. این مسئله در بین نسل جوان ما بیش تر است. بیش تر نسل جوان ما مشتری دائم برنامه های ورزشی تلویزیون و نشریات ورزشی و سینمایی هستند. این طرح کمک می کند مطالعه مفید و کاربردی، جایگزین مطالعه کاذب شود و نسل جوان، نیازهای خود را شناسایی کند و برای برطرف کردن آن نیازها در پرتو زندگی اهل بیت(ع) بکوشد.
16. خریداری هدایای فرهنگی به ویژه کتابهای مذهبی و زندگی اهل بیت(ع) و اهدای آن به تمامی مقاله نویسان، تأثیر شگرفی در نوشتن مقالات جدید و جذب افراد دیگر دارد.
17. مطالعه مقالات، به افزایش اطلاعات امام جماعت نیز کمک می کند، زیرا مقاله نویسان علاوه بر کتابخانه محلی از سایر کتابخانه های غنی سطح شهر، مثل: کتابخانه دانشگاه و مدارس نیز استفاده می کنند.
18. خیرین و پدر و مادران، وقتی يك کار مفید و آثار پربرکت آن را ببینند، خود به سراغ امام جماعت می روند و با تشویقهای مادی و معنوی خود، زمینه ادامه کار را فراهم می کنند.
19. مسجد در طول تاریخ اسلام از آغاز تاکنون، محور جامعه اسلامی بوده است. اولین بنای اسلامی، مسجد بود که پیامبر(ص) آن را بنا کرد. انقلاب اسلامی نیز با محوریت مسجد به پیروزی رسید. در این طرح، محور کار، مسجد و نماز جماعت است و کمک می کند تا به یکی از اصیل ترین سنتهای اسلامی بازگشت صورت گیرد.

سیري در سیره تبلیغي و مبارزاتي روحاني شهید دکتر مفتاح (1)  
غلامرضا گلي زواره  
مقاومت مقدّس

شهید مفتاح از شخصیت‌های برجسته علمی و فکری محسوب می‌گردد که عمر بابرکتش در راه تبلیغ و ترویج دین اسلام در میان اقشار مختلف مردم، بویژه نسل جوان و دانشجویان سپری گردید و لحظه‌ای از تلاش و مبارزه در راه ارزشهای مقدس الهی آرام نگرفت. او بر این اعتقاد بود که تعبد و بندگی خداوند و گام برداشتن در مسیر یکتاپرستی به انسان ثبات، استقامت و پایداری می‌دهد و تأکیدش بر این اصل بود که بنا به فرموده امام خمینی (ره) در مبارزه و نبرد با موانع رشد معنوی مردم، نباید ایمان و اعتقاد به «الله» از یادمان برود و می‌افزود: آن پیکار و جهادی مقدّس و با پیروزی قرین است که بر اساس ایمان و تقوا بنیان نهاده باشد.<sup>۳۹۶</sup>

مفتاح از همان آغاز مبارزه با استبداد، فعالیت‌های تبلیغي خود را به منبرهای افشاگرانه و روشنگرانه تبدیل ساخت و سخنرانی‌های وی آنچنان تأثیر وسیع و عمیقی در بیداری افکار مردم داشت که اکثر این بیانات برای ساواک خطرناک تلقی می‌گردید و از بیم اثرات آن بر آگاهی و رشد فکری و سیاسی مردم، نیروهای امنیتی یا درصدد جلوگیری از آنها بر می‌آمدند و یا آنکه، مفتاح را دستگیر و روانه زندان یا تبعیدگاه می‌کردند. این حرکت‌های آن شهید بزرگوار، ریشه در اعتقادات راسخ و باورهای عمیق و اصیل وی داشت و چون از قلبی آکنده به ایمان و تقوا برمی‌خاست، در مردم تحول و جنب و جوش بوجود می‌آورد. برنامه ریزی‌های راهبردی، با فراست و تاکتیک‌های مفتاح در این راستا چنان قوی و دقیق بود که دستگیری‌های پی در پی و جلوگیری‌های پیوسته از سخنرانی‌های وی توسط کارگزاران ستم مؤثر واقع نمی‌شد و ساواک از درماندگی، او را از ورود به برخی شهرها منع می‌کرد تا شاید بتواند جلوی جاری شدن جوی‌ل‌و‌های با برکت او را که از ستیغ صلابت مفتاح جاری می‌شد، بگیرد و او را از رساندن پیام‌های امام خمینی (ره) به مردم بازدارد.

مفتاح در کنار این برنامه‌ها که طی آنها به نشر حقایق اسلامی می‌پرداخت و مردم را متوجه مفاسد و جرات‌رژیم پهلوی و پلیدی‌های اعوان و انصار این تشکیلات عنکبوتی می‌نمود، برای هر چه بیش‌تر بیدار کردن مردم، با همکاری مدرسان و فضایی حوزه به انتشار اعلامیه‌هایی می‌پرداخت که غالباً یا توسط خود ایشان به نگارش درمی‌آمد و یا آخرین ملاحظه و اصلاح قبل از تکثیر و توزیع زیر نظر آن شهید انجام می‌پذیرفت.<sup>۳۹۷</sup>

در قم کانونی از علما بوجود آمده بود که در تهیه و نشر نامه‌هایی که خطاب به شاه، نخست‌وزیر یا رئیس ساواک به عنوان اعتراض نوشته می‌شد، نقش فعالی داشتند. در سند شماره 21125/10/2 1344/10/2 ساواک مرکز، خطاب به ساواک قم آمده است که انتشار دهندگان چنین مطالبی شناسایی و دستگیر گوندند، در ادامه این مدارک آمده است: «مفتاح از اعضای فعال این کانون بوده و در تنظیم و تکثیر اعلامیه‌های ارسالی و جمع‌آوری اعضا، حضوری پررنگ داشته است. همچنین در نامه‌ای که مفتاح و دیگر روحانیان حوزه خطاب به نخست‌وزیر وقت ارسال کرده‌اند، خواسته‌اند وضعیت جسمانی و سلامتی امام خمینی (ره) را در محل بازداشت، به اطلاع برسانند.»<sup>۳۹۸</sup>

۳۹۶. سخنرانی شهید مفتاح، ماهنامه شاهد، ش 242.

۳۹۷. شهید مفتاح تکبیر وحدت، غلامرضا گلي زواره، تهران، معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1374، ص 103-102؛ آیات اصول اعتقادی قرآن، شهید دکتر مفتاح، تهران، مؤسسه تحقیقاتی نور، 1362، ص 55-54.

۳۹۸. حدیث عاشقی، محمد زرگر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، 1381، ص 60، به نقل از سند مورخ 1344/12، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

مجموعه کوششها و حضور مستمر، شکوهمند و خستگی ناپذیر دکتر مفتاح در عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجب شد تا شخصیت ایشان به عنوان عالمی مجاهد، روحانی مبارز و نستوه در ذهن کارگزاران امنیتی رژیم شاه شکل گیرد و همواره او را زیر نظر گیرند. در گزارش ساواک قم در خصوص اسامی واعظان و مبلغان ناراضی که منبر رفتن آنان به صلاح نبوده و باید با اجازه قبلی مقامات انتظامی باشد، نام دکتر مفتاح با ذکر مشخصات و نشانی منزل قید شده است.<sup>۳۹۹</sup>

شهید مفتاح از روحانیان تسلیم ناپذیر در مقابل دشمنان ملت مسلمان ایران بود و به همین دلیل بارها تحت تعقیب قرار گرفت و به دست عوامل ساواک به بند اسارت درآمد. بنیان گذاری مجالس روشنگر در راه اعتلای اسلام و هدایت و ارشاد نسل انقلابی به همراه صداقت، درستي و راسخي و احساس مسئولیت، وي را در ردیف ارزشمندترین و مفیدترین چهره های درآورد که در پیروزی انقلاب اسلامی نقش مهمی را ایفا کردند؛ شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی در این باره گفته است:

«مرحوم مفتاح، يك طالب علم جدّي و سخت كوش و يك مدرّس موفق بودند و از سال 1341 ش که مبارزات اجتماعی و اسلامی امت قهرمان ما به رهبری امام (خمینی) و شرکت فعال و سازنده روحانیت اوج گرفت و نقطه عطفی پیدا کرد، ایشان در مبارزات شرکت داشتند.»<sup>۴۰۰</sup> مفتاح در سالهایی که مردم مسلمان در معابر و خیابانها فریاد «مرگ بر آمریکا و شاه» را سر داده بودند و برای حاکمیت ارزشهای اسلامی در ایران، فداکارانه و جان بر کف مشغول مبارزه بودند، به عنوان اسوه ای شایسته و جدّي و مبارزی استوار مطرح بود؛ در این زمینه شهید دکتر محمد جواد باهنر چنین گفته است:

«شهید مفتاح یکی از کسانی بود که [در مبارزات] پیش قراول بودند و در سخنرانیهای داغ و پرشور شرکت می کردند و دنباله مبارزات ایشان همراه بود با انقلاب اسلامی. در سالهای اخیر از پیش کسوتان مبارزه بودند. چهره شان برای همه شناخته شده بود. حادثه روز عید فطر که بعد از چند ماه، به پیروزی انقلاب منجر شد، برای همه آشناست؛ نماز پرشکوه عید فطر را ایشان برگزار کردند و سخنرانی داغی داشتند و به دنبال آن راهپیماییهایی که مبدأ راهپیماییهای عظیم و گسترده و سرنوشت ساز انقلاب شد.»<sup>۴۰۱</sup> آغاز مبارزه

رژیم شاه بعد از رحلت آیت الله بروجردی (ره) نمایشهای ضد دیانت را به اجرا نهاد؛ اولین آن، طرح آمریکایی «اصلاحات ارضی» بود که در نوزدهم بهمن سال 1340 ش توسط دولت علی امینی تصویب گردید. امام خمینی(ره) که حیلۀ دشمن را دریافته بود و از سویی هنوز ابعاد و نتایج عملی این توطئه روشن نشده بود، به انتظار دیگر نقشه های عوامل استبداد نشست؛ چون با فراست ویژه می دانست که این رشته سر دراز دارد. همان گونه که امام پیش بینی کرده بود، لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در هیأت دولت در شانزدهم مهر 1341 ش تصویب شد که به موجب آن واژه اسلام از انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف گردیده و انتخاب شوندگان به جای آنکه مراسم سوگند را با قرآن به جای آورند، از این پس با هر کتاب آسمانی می توانستند این کار را انجام دهند. در این حال امام خمینی(ره) با درایت فوق العاده، از فرصتی که در مقابل حکومت پهلوی پیش آمده بود، توانست نیروهای مبارز و مسلمان را برای تحقق

۳۹۹. همان، به نقل از سند شماره 21/98 - 1346/22، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۴۰۰. ماهنامه شاهد، شماره 50، ص23.

۴۰۱. همان مأخذ، ص23.

اهداف اسلامي، منسجم کند که پس از دو ماه مقاومت و اعتراض، علما و مراجع موفق شدند این لایحه را که ضد باورهای اسلامي بود، لغو کنند.<sup>۴۰۲</sup>

در همین اوضاع و احوال، افرادی که به صورت جمعیت‌های پراکنده مشغول فعالیت بودند، تحت رهبری امام متشکل شدند و بر اثر ارتباط و اتحاد آنان جمعیت‌های مؤتلفه اسلامي بوجود آمد. این تشکل غیر از سازمان مرکزی بود که اعضایش از تجار و کسبه متدین بازار تهران بودند و دارای شورایی از روحانیت بود که علمایی برجسته و از جمله شهید مفتاح در آن بر آموزشها، اعمال و رفتار و خط مشی هیأت‌های مؤتلفه اسلامي نظارت داشتند.<sup>۴۰۳</sup>

یکی از اعضای این جمعیت طی خاطراتی می گوید: «ما حرکت‌هایی به نام مؤتلفه اسلامي داشتیم که خود حضرت امام، مجوز این حرکت را داده بودند، شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح، شهید باهنر، آیت الله انواری، آیت الله خامنه ای و آقای هاشمی رفسنجانی شاخه روحانیت مؤتلفه اسلامي بودند که به اعضا رهنمود می دادند. جمعیت مؤتلفه این رسالت را داشت که مرجعیت امام را در بین مردم جا بیندازند تا آن پراکندگی بین امت نباشد. همه جا سعی این بود که مرجعیت امام را به اثبات برسانند و ایشان را محور قرار بدهند.»<sup>۴۰۴</sup>

پس از پایان پذیرفتن غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی، در دیماه سال 1341 ش، زمزمه فراندوم و بازی انقلاب شاه و ملت به گوش مردم رسید. در ششم بهمن که روز رأی گیری بود، بسیاری از استان‌های کشور و از جمله شهرهای قم، تهران و مشهد یکپارچه تعطیل شد و مردم به عزای عمومی نشستند و چون نوروز سال 1342 ش فرا رسید، نظر به حوادث مذکور، علما در این ایام جلوس نداشتند و در سالروز شهادت امام صادق (ع) مجلس سوگواری تشکیل دادند. عصر آن روز مجلس عزاداری برای ششمین فروغ امامت، در مدرسه فیضیه توسط جرایکاران وابسته به رژیم پهلوی مورد یورش قرار گرفت و در این هجوم وحشیانه عده زیادی از طلبه ها کشته و مجروح شدند.<sup>۴۰۵</sup>

هاشمی رفسنجانی یادآور شده است: «[در منزل امام] خبر آوردند که حاج انصاری واعظ را هم بازداشت کرده اند. ... شب وحشتناکی بود، بعضی از مجروحان فیضیه را دیدیم [از جمله] آقای مفتاح و ...»<sup>۴۰۶</sup>

مفتاح از جمله افرادی بود که در ماجرای حمله مأموران رژیم به مدرسه فیضیه مضروب شد. از قول یکی از شاهدان عینی نقل شده است که مفتاح می گفت: عباي خود را بر روی سرم انداختم تا وقت ضرب و شتم با چوب و چماق، زیاد دچار صدمه نشوم.<sup>۴۰۷</sup>

به رغم آنکه مفتاح به شدت مضروب شده بود، به همراه سایر مجروحان و حادثه دیدگان مدرسه فیضیه به منزل امام رفت، در همین حال، مجروحان بستری در بیمارستان قم را هم به دستور ساواک بیرون ریخته بودند که آنان نیز در منزل امام گرد آمدند؛ یکی از حاضران می گوید: «همه آمده بودند، عده ای با دست شکسته، پای شکسته، چشم از حقه درآمده؛ وضع عجیبی بود، یادم نمی رود که امام بی اختیار اشک می ریخت، دستمال بر می داشت و مرتب اشک‌هایش را پاک می کرد و می فرمود: برای یاری اسلام آماده باشید، شما باید کمربندهای تان

۴۰۲. فرازهای فروزان، از نگارنده، قم، حضور، چاپ اول، 1379، ص 399-398.

۴۰۳. ه‌ی‌آته‌ای مؤتلفه اسلامي، ج اول، اسدالله بادامچیان و بنایی، تهران، اوج، ص 37-35.

۴۰۴. خاطرات 15 خرداد، به کوشش علی باقری، دفتر سوم، دفتر ادبیات انقلاب اسلامي، ص 109.

۴۰۵. فرازهای فروزان، از نگارنده، ص 403؛ همگام با خورشید، فردوسی‌پور، ص 67 و 68.

۴۰۶. دوران مبارزه، هاشمی رفسنجانی، ج اول، تهران، نشر معارف، ص 139.

۴۰۷. خاطرات 15 خرداد، ص 29-28.

را محکم ببندید، این صدمات در برابر اسلام چیزی نیست و این سخنان امام تأثیر خوبی در روحیه افراد داشت.<sup>۴۰۸</sup>

شهید مفتاح پس از شنیدن سخنان امام، با وجود ضرب و شتم شدید، همراه عده ای از دوستان روحانی به عیادت طلاب مجروح رفت و به آنان روحیه داد.<sup>۴۰۹</sup> افشاگری در آبادان

در آستانه فرا رسیدن محرم سال 1382 هـ. ق/ خرداد 1342 ش، امام خمینی(ره) با تحریم هرگونه تقیه، سخنوران، مبلغان و مرثیه سرایان را مکلف کرد که در منابر و روضه خوانیها آشکارا به مخالفت با نظام پوشالی استبداد و برنامه های ضد مذهبی آن پردازند. مفتاح که با این فرمان صریح رهبر نهضت، همچون سایر واعظان انقلابی، خود را برای فعالیت در راستای گسترش و عمق بخشیدن به نهضت، مهیا کرده بود، از سوی امام خمینی(ره) موظف به فعالیت تبلیغی در آبادان گردید. در گزارش ساواک قم به اداره کل سوم ساواک آمده است: آقایان مفتاح و سبحانی از وعظاتی هستند که تصمیم دارند به آبادان بروند.<sup>۴۱۰</sup> آیت الله طاهری خرم آبادی یاد آور شده است: «در محرم آن سال و (طی) چند هفته ای که من در آبادان بودم، آقای مفتاح در آن جلسه منبر می رفت و مطالب بسیار خوبی را درباره مسایل روز مطرح می کرد.»<sup>۴۱۱</sup> وی اضافه می کند:

«... شهید مفتاح در آبادان بیش از همه در این جریانات پیش قدم بود. منبر خیلی جالبی داشت و در مسایل سیاسی بی پرده وارد می شد و برای مردم صحبت می کرد؛ لذا منبر ایشان در آن دو سه روز تاسوعا و عاشورا آنقدر پرحرارت می شد که می آمدند و می خواستند از منبرشان جلوگیری کنند.»<sup>۴۱۲</sup> شهر آبادان از چند نظر حائز اهمیت بود:

1. شهری کارگر نشین و محل رفت و آمد کارکنان خارجی شرکت نفت، به خصوص انگلیسیها بود.

2. وجود دانشکده نفت در آبادان و مبارزات اعضای انجمن اسلامی این دانشکده بر این اهمیت می افزود. به همین دلیل مفتاح برای افشاگری و تبیین مسایل روز به سوی این منطقه اعزام گردید. حجت الاسلام و المسلمین جمی، امام جمعه آبادان می گوید: «مرحوم دکتر مفتاح(ره) در یک دهه محرم و صفر به آبادان تشریف آورده و در اینجا منشأ حرکت گردیده بود، به دلیل اینکه متوجه شده بودند مفتاح قصد سخنرانی دارد، می خواستند مانع شوند؛ اما مردم متوجه این موضوع شدند و هنگامی که جلسه تشکیل شد، از ایشان خواستند به منبر رفته و سخنرانی کنند و با احساسات فراوان ایشان را به منبر بردند که آیت الله مفتاح هم واقعاً حق مطلب را ادا کرد. مردم بدین وسیله دستگاه ستم را با عملی انجام شده روبرو ساختند که قدرت تصمیم گیری را از او گرفتند.»<sup>۴۱۳</sup> هدایت نیروهای انقلابی

۴۰۸. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، به کوشش غلامرضا کرباسچی، ج دوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص 205.

۴۰۹. همان مأخذ، ص 188.

۴۱۰. قیام 15 خرداد به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ج دوم.

۴۱۱. خاطرات آیت الله طاهری خرم آبادی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1382، ج اول، ص 282.

۴۱۲. همان مأخذ، ص 279.

۴۱۳. مصاحبه با حجة الاسلام جمی، مجله پیام انقلاب، سال سوم، ش 68، شنبه دهم مهرماه، 1361، ص 21.



در همان ایامی که مفتوح در آبادان مشغول تلاشهای تبلیغی بود و بر فراز منبر حقایقی را باز می گفت، حماسه امام خمینی (ره) مسیر خود را طی می کرد و سرانجام ساعت چهار بعد از ظهر عاشورای سال 1382 ق مطابق سیزدهم خرداد 1342، امام به سوی مدرسه فیضیه رهسپار گردید تا سخنان تاریخی خود را در اجتماع کثیری از روحانیان، هیأت‌های مذهبی و دیگر اقشار مردم که از نقاط گوناگون آمده بودند، ایراد کند؛ سخنان کوبنده و افشاگرانه امام، شاه را بیش از پیش نزد افراد جامعه حقیر و رسوا کرد؛ به همین دلیل مأموران نظامی در نیمه شب 15 خرداد 1342 از دیوار بالا آمدند وارد منزل ایشان شدند و رهبر نهضت را دستگیر کردند تا به تهران ببرند.<sup>۴۱۴</sup>

انتشار خبر دستگیری، حبس و اسارت امام موج عظیمی از اعتراضات مردمی را بوجود آورد که منجر به قیام شکوهمند 15 خرداد 1342 گردید؛ ضمن اینکه عده ای از علما برای آزادی رهبر می کوشیدند، در این میان شخصیت‌هایی چون دکتر مفتوح و دکتر بهشتی برای عمق بخشیدن به مبارزات مردم اهتمام می ورزیدند. همین مجاهدتهای سیاسی و اجتماعی موجب شد که ساواک قم در ششم آبان 1342 به آگاهی ریاست ساواک تهران برساند که: «موضوع: آقای محمد حسین بهشتی و مفتوح، نامبردگان بالا از عناصر ناراحت فرهنگ قم (آموزش و پرورش قم) هستند، با اداره فرهنگ قم مذاکره شد تا نسبت به انتقال آنان از طریق (اداره) فرهنگ اقدام نماید، نتیجه متعاقباً به عرض خواهد رسید.»<sup>۴۱۵</sup>

از اینرو مقدمات تبعید این دو شهید با فشار ساواک از قم توسط آموزش و پرورش این شهر فراهم گردید، اگرچه دکتر بهشتی شانزدهم آذر 1342 ناگزیر به انتقال به تهران شد؛ ولی مفتوح به عنوان دبیر تا مهرماه سال بعد در قم اقامت داشت و البته مأموران ساواک برنامه هایش را تحت مراقبت و نظارت گرفته بودند.<sup>۴۱۶</sup>

در همین ایام، مفتوح که با حوزه علمیه همدان ارتباط داشت، به زادگاهش رفت تا طلاب همدانی حوزه علمیه قم را سامان دهد؛ البته با وعاظ انقلابی این شهر هم مکاتباتی داشت و از این رهگذر موفق شد تلاشهای تبلیغی و مبارزاتی آنان را هدایت کند. مفتوح در اردیبهشت 1343 و پس از آزادی امام از زندان، نامه ای به حجت الاسلام سید احمد حسینی (از روحانیان مبارز همدان) نوشت که در آن به سازماندهی طلاب و فضایی همدانی اشاره کرده است. این نامه به دست ساواک افتاد. مرحوم حسینی همدانی طی خاطراتی به این نقش مفتوح چنین اشاره دارد:

«مفتوح به همدان رفت و آمد زیادی می کرد ... مردم همدان روی ایشان حساب می کردند، در جریان نهضت، دکتر مفتوح در همدان نقش مهمی داشت، اعلامیه های انقلابی به وسیله او از قم به همدان ارسال می شد و در شهرها و روستاهای اطراف توزیع می شد... سخنرانی‌هایی هم که در مسجد جامع و مدرسه زنگنه همدان انجام می داد، برای مبارزان و طلاب آموزنده بود.»<sup>۴۱۷</sup>

۴۱۴. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، 1362، ج اول، ص 468؛ زندگینامه سیاسی امام خمینی (ره)، محمد رجبی، تهران، قبله، چاپ چهارم، 1374، ص 91-92.

۴۱۵. زندگی و مبارزات دکتر محمد مفتوح، رحیم نیک‌بخت، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، 1384، ص 128، به نقل از آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده آیت الله بهشتی، ش، ب، 1/09، ص 1.

۴۱۶. همان مأخذ، به نقل از پرونده مفتوح.

۴۱۷. خاطرات و مبارزات حجة الاسلام حسینی همدانی، به کوشش رحیم نیک‌بخت، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، 1382، ص 80.

مبارزات مفتوح پس از آزادي امام، استمرار يافت و در محرم سال 1342 ش به آبادان عزيمت نمود که توسط شهرباني دستگير و از اين شهر اخراج گرديد. در اواخر شهريور همين سال به دعوت حاج سيد مرتضي علم الهدی به آبادان رفت و به منزل اين روحاني وارد شد که با توجه به سوابق مبارزاتي مفتوح، رئيس شهرباني آبادان به همراه کفيل ساواک اين شهرستان و تعدادي مأمور ايشان را مجبور به ترک آبادان نمودند. مفتوح در هفدهم ارديبهشت سال 1343 به طور مخفيانه و ناشناس قصد داشت وارد اين شهر بندري گردد که اين بار هم توسط شهرباني دستگير و به وسيله قطار از خوزستان اخراج گشت.

در 24 مهر 1343 مفتوح سفري به ساوه رفت و صبح همان روز در مسجد مقدس زاده اين شهر به سخنراني پرداخت. در گزارش شهرباني شهرستان ساوه آمده است.

«... (مفتوح) مردم را عليه دستگاههاي دولتي تحريك و به آقاي خميني دعا نموده و بعد از ظهر همان روز به قم مراجعت کرده است ... چون از قرار معلوم ممکن است در هفته آینده نيز به ساوه رفت و آمد نماي، در مورد اينکه ممکن است باز هم سخنان بي رويه اي را ابراز و تحريکاتي بنمايد، کسب دستور مي شود...»

از گزارشي که اين شهرباني به ساواک قم ارسال نموده، برمي آيد که امام خميني (ره) در شرحي که براي بازاريان ساوه نوشته، يادآور شده است که شيخ محمد مفتوح همه هفته براي وعظ به ساوه خواهد آمد. در اين گزارش از ساواک قم در اين باره کسب تکليف شده است؛ رونوشتي از اين گزارش هم به اداره اطلاعات فرستاده شد. در سوم آبان 1343، اداره اطلاعات به شهرباني ساوه ابلاغ کرد: «دستور فرمائيد چنانچه (مفتوح) مجدداً به منبر رفت، به وسيله مأمورين دقيق مطالب و بيانات شيخ مزبور يادداشت و گزارش گردد.» سرانجام با تنگناهاي که ساواک بوجود آورد، ديگر مفتوح موفق نشد در ساوه به افشاگري و روشنگري پردازد.<sup>٤١٨</sup> آيت الله نوري همداني در مورد اثربخشي خطابه هاي دکتر مفتوح در شهرهاي ايران مي گويد:

«... مرحوم مفتوح از لحاظ ايراد خطابه و فن سخنراني داراي امتيازات قابل توجهي بودند، آن مرحوم براي اداي اين وظيفه حساس و حياتي به شهرهاي مختلف ايران مسافرت نمود و افراد بسياري در پرتو روشنگري و ايراد خطبه هاي غرّاً و رساي ايشان به راه اسلام راستين گام نهاده و از معارف اسلامي بهره مند شدند.»<sup>٤١٩</sup> استمرار روشنگريها

پس از سخنراني مهم امام خميني (ره) عليه تصويب کاپيتولاسيون، رهبر انقلاب به ترکيه تبعيد گرديد که اين ماجرا اعتراضات گسترده اي را به دنبال داشت. فضلا و طلاب همداني در نامه اي به نخست وزير وقت، به ادامه تبعيد امام معترض شدند که مفتوح در تنظيم اين اعلاميه دخالت داشت و از امضا کنندگان آن بود.<sup>٤٢٠</sup>

مفتوح در ادامه فعاليتهاي مبارزاتي در هيچدهم آذر 1344 به دعوت رئيس انجمن تبليغات اسلامي قائم شهر (شاهي) به اين ديار عزيمت نمود و در بعد از ظهر اين روز که مصادف با نيمه شعبان بود، در مسجد عشقي به منبر رفت و از نقشه هاي استعمار در کشورهاي اسلامي و از جمله ايران سخن گفت. در گزارش ساواک از اينکه مفتوح در پايان منبر خود چندين بار براي سلامتي امام خميني دعا کرده، ابراز نگراني شده است.

٤١٨. زندگي و مبارزات آيت شهيد دکتر محمد مفتوح، ص 135-134، به نقل از پرونده شهيد مفتوح.

٤١٩. گلي از باغ بهشت، طاهره توفيقی، صدای جمهوري اسلامي، زمستان 1372، پژوهش منتشر نشده، ص 141.

٤٢٠. اسناد انقلاب اسلامي، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامي، تهران، 1378، ج 3، ص 154.

در اوایل اردیبهشت 1345 مفتح همراه آیت الله ناصر مکارم شیرازی، آیت الله سبحانی و دکتر احمد بهشتی وارد آبادان شدند، شهید مفتح در این سفر به تذکرات و هشدارهای مأموران امنیتی توجهی نکرد و در سخنرانی روز 1345/2/16، مطالبی در افشای سفر و انتقاد از کارنامه استبداد رژیم پهلوی بیان کرد. به همین دلیل شهربانی وی را دستگیر کرد و به اهواز اعزام گردید، از اهواز هم توسط قطار، همراه چندین مأمور زبده راهی قم شد.<sup>۴۲۱</sup> با توجه به اینکه حوزه علمیه کرمانشاه از مفتح برای سخنرانی در این شهر دعوت کرده بود، ایشان پنجم شهریور سال 1345 وارد این شهر شد و روز بعد پس از نماز مغرب و عشا در مسجد آیت الله بروجردي منبر رفت، در روز قبل از سخنرانی شهربانی از برگزار کنندگان این مراسم تعهد گرفته بود که در امور غیر مذهبی صحبتی نشود؛ اما برخلاف تعهد مزبور، مفتح در شبهای بعد به طرح مسایل سیاسی - اجتماعی پرداخت و از اشاعة فساد و رواج بی بند و باری و اوضاع دانشگاهها به شدت انتقاد کرد و خاطر نشان ساخت که ما باید از دین اسلام دفاع کنیم و از اینکه يك روحانی برای سخنرانی در ایران آزادی ندارد؛ اما مبلغان مسیحی و بهایی در این زمینه آزادند، ابراز تأسف کرد.

به دعوت آیت الله صالحی کرمانی، آیت الله مفتح در رمضان سال 1345 ش به کرمان رفت که از لحظه ورود به این شهر، تحت مراقبت مأموران رژیم قرار گرفت. اولین سخنرانی وی در کرمان، در تاریخ 30 آذر 1345 صورت گرفت که چون حاوی افشاگریهایی علیه نظام استبدادی بود. با توجه به ابلاغ ساواک به شهربانی، این اداره تذکراتی به مفتح داد که از بیان مطالب تحریک کننده و خلاف مصالح اجتناب کند و چون آن شهید به این هشدارها توجهی نکرد، به وی اخطار شد که چنانچه غیر از مباحث مذهبی مطالبی در منابر خود عنوان کند، از سخنرانیهای او جلوگیری به عمل خواهد آمد. همچنین شهربانی بار دیگر مفتح را احضار و تذکرات قبلی را به وی داد، او نیز چند روزی از بیان نکته های انتقادی خودداری کرد؛ اما از گزارش ساواک بر می آید که در پانزدهم دی ماه، دوباره به افشاگری پرداخته است.<sup>۴۲۲</sup>

در ادامه تلاشهای تبلیغی و به منظور گسترش نهضت امام خمینی (ره)، مفتح، دعوت مردم تهران را برای دو دهه سخنرانی در مسجد جامع این شهر پذیرفت و عازم تهران گردید. وی به رغم کنترلهای شدیدی مأموران ساواک، در دهه اول و دوم محرم سال 1387 ق مطابق با اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت 1346 در سخنرانیهای خود به بیان حقایق پرداخت و خاطرنشان ساخت «من نمی توانم از اوضاع اجتماعی انتقاد نکنم؛ زیرا یکی از سربازان امام زمان (ع) هستم و وظیفه ای مهم بر دوش خود دارم.» سپس در ادامه سخنان خود تأکید کرد: «ما موظف هستیم از قرآن و اسلام دفاع کنیم و نباید اجازه دهیم قوانین ارث و طلاق بر خلاف قرآن تصویب شود و نیز نشریات نباید بر ضد اسلام قلم فرسایي کنند.» مفتح در این بیانات تصریح کرد: استعمارگران می خواهند در کشورهای اسلامی بین اقشار گوناگون تفرقه ایجاد کنند.» و در پایان به جان مراجع عالیقدر، خصوص مرجع مورد نظر (امام خمینی) دعا نمود.

به همین دلیل اداره اطلاعات شهربانی کل کشور به پلیس تهران ابلاغ کرد که دوباره دکتر مفتح احضار و تذکرات قبلی به وی داده شود که طبق اطلاع، علی رغم تعهد سپرده شده، به ایراد مطالب تحریک آمیز پرداخته است.<sup>۴۲۳</sup> از این جهت با پی گیریهای ساواک و شهربانی از سخنرانی مفتح در شهرهای کاشان، گلپایگان و خمین جلوگیری به عمل آمد. ادامه دارد...

۴۲۱. زندگی و مبارزات، مفتح، به نقل از پرونده مفتح، 143- 145.

۴۲۲. اقتباس از همان مأخذ، ص 147- 149.

۴۲۳. همان، ص 155- 156.

